التفتیش

در مسلک صوفی و درویش

یا

راهنمای گمشدگان

در بیان عقائد عرفاء و مرشدان

تالیف

سید ابوالفضل علامه برقعی

التفتیش

در مسلک صوفی و درویش

یا

راهنمای گمشدگان

در بیان عقائد عرفا و مرشدان

تألیف

سید ابوالفضل علامه برقعی

محل فروش
کتابفروشی و چاپخانه دانش
امیرکبیر - محمدی - ابن‌سینا - اقبال - مصطفوی - شمس - اسلامیه -
مشهد باستان - قم برقعی
بندر پهلوی بنگاه مطبوعاتی شیراز معرفت. پخش مطبوعات کشور -
بندر پهلوی کتابفروشی فردوسی

این کتبرا بدقت بخوانید که بسیار مفید است

بعضی از تألیفات مولف این کتاب شریف

۱ـ مرآت الایات وراهنمای مطالب قرآن ۲ـ اربعین ازاحادیث معصومین ۳ـ گنج گهر ۱۵۰۰ سخن از پیغمبر(ص) ٤ ـ کلمات قصار حضرت سیدالشهداء (ع) ٥ ـ رساله حقوق دربیان حق خالق ومخلوق ٦ـ فوائد درفقه ۷ـ گنج حقایق کلمات مولا االصادق (ع) ۸ـ فوائد دراصول ۹ـ حواشی بر کفایه ۱۰ـ مجموعه‌ای ازاشعار دراخلاق ومراثی ۱۱ـ خزینه جواهر کلمات حضرت باقر(ع) ۱۲ـ فهرست مجالس المؤمنین ۱۳ـ توضیح بعضی ازاخبارمشکله ۱٤ـ رسالهٔ پیش آهنگی و آرتش اسلامی ۱٤ـ فوائد در اخلاق ۱۵ـ کذب شدید فی ائتلاف التثلیث والتوحید ۱٦ـ تراجم الرجل درده جلد بفارسی که مفصلا احوال وتراجم رجال شیعه از روات واصحاب پیغمبر ص وائمه (ع) وعلماء اعلام وشهداء والامقام در آن مندرج و بسیار مفید است ازجهة تاریخ وادب وحدیث وفقه ومذهب ورجال واستدلال ۱۷ـ تراجم النساء بفارسی که احوال واخلاق مخدرات شیعه در آن ذکر شده و بسیارنافع است .

۱۸ـ تحفة الرضوی ترجمه شیخ جلیل ابوالصلت هروی ره ۱۹ـ التفتیش همین کتاب . ۲۰ اربعین در حدیث

وامید است کسانیکه قدرت مالی ویا نیروی علمی دارند درطبع و نشرچنین کتبی دین حق رایاری کنند.

بسمه تعالی

بسیاری از مردم زمان ما بواسطه توجه بعلوم مادی از علوم دینی بی خبرند و همین سبب شده که در گوشه و کنار صاحبان کفر و بدعت ساده دلان را کافر سازند و دزدان دین این مردم را بخرافات و موهومات سوق دهند و بگمراهی ابدی اندازند و حتی در جامعه دینی ضعف پیدا شده میکروبها مسلط میشوند

بعضی از روحانیین بعذر آنکه ایجاد اختلاف نشود یا بعذر اینکه باطل بسکوت زایل میشود راه را برای شیاطین باز کرده اند و از هدایت و نجات مردم خودداری میکنند اگر بنا بود بسکوت باطل محو شود پیغمبران و امامان سکوت میکردند و آنهمه مبارزه و استدلال و احتجاج نمیکردند و سبب بیداری مردم نمیشدند آیا نهی از منکری که ضرر شخصی دارد واجب است ولی نهی از کفر و بدعت که ریشه تمام گناهان و باعث شقاوت ابدی و تفرقه مسلمین میباشد واجب نیست ؟

کسیکه منکری مرتکب شد ممکن است توبه کند ولی کسیکه گمراه شد نمیداند گمراه است و کفر و بدعت ملت ها و نسلها را بدبخت میکند و اجانب بدلخواه خود رسیده و چیره میشوند لذا وظیفه عالم آنستکه از کفر و بدعت جلوگیری کند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اِذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فی اُمَّتی فَلْیُظْهِرِ العالِمُ عِلْمَهُ وَ اِلّا فَعَلَیهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ المَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعین یعنی چون بدعتها در امت من پیدا شود واجب است عالم علم خود را آشکار سازد و اگر نه بر او ست لعنت خدا و ملئکه و تمام مردم

و در خبر دیگر فرمود اگر عالم علم خود را آشکار نسازد نور ایمان از قلب او محو شود

بنابر آنچه ذکر شد چون عده ای بنام دین مردم را گول میزنند و باسم صوفی و عارف

و درویش ساده دلان طالب حق را گمراه میسازند و بکرامت های شیطانی و تزویر

مردم را در دام میافکنند لازم شد برای نجات ایشان مقداری از کلمات خدا

و پیغمبر و ائمهٔ معصومین ع و علماء ربانیین را جمع نموده و بقضاوت عقل و عقلا ایشانرا

بیدار گردانم لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیَیٰ مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ

و خدا را شاهد میگیرم که نظری جز هدایت گمشدگان نبوده و تمام مطالب را از مدارک

معتبره جمع نموده و نام هر کتاب و صفحه آنرا ذکر کرده ام تا اگر کسی باور ندارد بمدارک

رجوع کند و اگر ایرادی دارد باینجانب رجوع کند تا جواب قانع بشنود و ممکن است بسیار

علماء و مراجع تقلید شیعه رجوع کرد تا حجت تمام شود و لازم است کسانیکه قدرت مالی

یا نیروی دانش دارند در چاپ و نشر چنین کتبی سعی کرده و حق را یاری و باطل را رسوا

سازند. ۱۱ع ۲ / ۷۷

سید ابوالفضل ابن الرضا «علامه برقعی»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلوة علی رسول‌الله وعلی اله حجج‌الله ولعنت‌الله علی اعدائهم اعداءالله اگر کسی بخواهد بداند فرقهٔ برحق یا باطل است باید بکلمات خدا و پیغمبر واهل بیت اومراجعه کند و کتب دانشمندان باتقوی که در علوم دینی استاد بوده‌اند وراهرا ازچاه نشانداده‌اند مطالعه نماید تا به گمراهی ابدی مبتلانشود .

دراین کتاب راجع بصوفیه ودرویشان وسایر اهل بدعت چندمطلب خاطرنشان میشود .

اول کلمات خدا و پیغمبر وائمه معصومین .

دوم کلمات علماء شیعه رضوان‌الله علیهم .

سیم کتب دانشمندان شیعه .

چهارم احوال ورفتار وعقاید قطبها ومرشدان .

پنجم بدعتها ودلائل عقلی وشرعی بربطلان آنها .

ششم کفریات ایشان ورد آنها .

هفتم دربیان دوچیز ۱ـ آنکه صوفیه تماماً سنی بوده‌اند ۲ـ آنکه تمام فرق ایشان باطل و گمراهند .

کلمات معصومین راجع بصوفیه

مطلب اول

در کلمات خدا و رسول و ائمه طاهرین

بدانکه طبق آیهٔ شریفه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر فرمایشات ائمه که اولی الامر میباشند واجب العمل است خصوصاً اخبار معتبرهٔ که از ایشان رسیده زیرا امام زمان وقت غیبت خود شیعه را حواله داد بمراجعهٔ اخبار و احادیث خودشان وفرمود فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم پس احادیث راویان ازدوازده امام برای ما حجة است وتمام عقاید دینی و اخلاق وفروع دین ازمسائل طهارت ونماز ومعاملات ونکاح ودیات و حدود وغیرها را باید ازحدیث گرفت حتی آنکه نماز ظهر چهار رکعت ونماز صبح دو رکعت است وشرایط ومقدماتی دارد ازقرآن فهمیده نمیشود بنابراین اگر کسی منکر اخبار صحیحه شود منکر تمام احکام دین شده وبهرهٔ ازمسلمانی ندارد .

احادیث بسیار ومتواتر در کتب معتبره ازمعصومین در ذم صوفیه وارد شده ولی یکحدیث درمدح ایشان وارد نشده مثلا شیخ حر عاملی که صاحب وسائل الشیعه میباشد کتابی ردبر صوفیه نوشته وتقریبا هزار حدیث در ذم صوفیه ازمعصومین(ع) نقل کرده ما نیز دراین کتاب چند حدیث از کتب معتبره که مورد اعتماد تمام علماء شیعه است نقل میکنیم .

اول مرحوم محدث قمی درسفینه البحار ج ۲ ص ۵۷ وشیخ حر عاملی درکتاب اثنی عشریه وعلامهٔ خوئی درشرح نهج ج ٦ ص ۳۰٤ ومقدس

اردبیلی وسید جزائری درانوار وسایر علمای اعلام بسندصحیح ازبزنطی (۱) واسماعیل بن بزیع ازحضرت رضاروایت کرده‌اند که فرمود:

مَنْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

یعنی هر کس ذکر صوفیه شودنزد او وبزبان ودل انکارایشان ننماید پس ازما نیست وهر کس انکار کندصوفیه را مانندآنستکه جهاد کرده با کفار درحضور رسول خدا (ص) ازاین روایت معلوم میشود آنکه طرفداری ازصوفیه میکند وکلمات ایشانرا حمل میکند شیعه ایشان نیست.

دوم درهمان کتب بسند صحیح از احمد بن محمد بزنطی روایت کرده‌اند که مردی بحضرت صادق عرض کرددراین زمان قومی پیداشده‌اند بنام صوفیه چه میفرمائیدراجع بایشان حضرت فرمود:

إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ وَسَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدَّعُونَ حُبَّنَا وَيَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَيُلَقِّبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَقَبِهِمْ وَيُأَوِّلُونَ أَقْوَالَهُمْ أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُ بُرَآءُ وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص

یعنی بتحقین صوفیه دشمنان مایند پس آنکه بایشان میل کند از

(۱) بزنطی وابن بزیع هردو ازخواص وبزرگان اصحاب حضرت رضا (ع) میباشند هر کس بخواهداحوال ایشان و کتب مذکورهٔ درمتن رابداند بکتب رجال مراجعه نماید وهمچنین سایرمذکورهٔ دراین کتابرا.

ایشان است که دشمن ما میباشد و با ایشان محشور شود و بزودی کسانی پیدا میشوند که ادعای محبت ما دارند و بایشان میل کنند و خود را بایشان تشبیه نموده و لقب ایشانرا برخود میگذارند و گفتار ایشانرا تأویل میکنند آگاه باش هر کس بایشان مایل شود از ما نیست و تحقیقاً ما از او بیزاریم و هر کس انکار کند ایشانرا و رد بر ایشان بگوید یا بنویسد مانند کسی استکه جهاد کرده با کفار در حضور پیغمبر (ص).

مؤلف گوید از این حدیث چند چیز معلوم میشود.

۱ آنکه صوفی و درویش تا زمان حضرت صادق (ع) نبوده و آنزمان پیدا شده پس اگر کسی اصحاب پیغمبر وعلی (ع) را صوفی نام بگذارد از بیسوادی است.

۲ این خبر معجزهٔ است از حضرت صادق (ع) که از ساده‌دلان زمان ما خبر میدهد در آنجا که میفرماید ادعای محبت ما میکنند و بدشمنان ما مایلند.

۳ ـ آنکه فرمود لقب ایشانرا برخود میگذارند و خود را با آنها تشبیه میکنند مانند شارب داشتن ولقب مرشد و درویش و قلندر و صفدر علیشاه وقطب و مانند آن گذاشتن.

٤ آنکه فرمود گفتار ایشانرا که کفر وفسق است تأویل میکنند بخیر مانند آنکه شعر عاشقانه میگویند و دم از شراب و مطرب و ساقی میزنند و ساده‌دلان میگویند مقصود عشق خدا و علم و نماز و امام است دیگر نمیدانند محال است خدا معشوق کسی شود و زشت است اسم منکراترا روی دین و نماز و امام بگذارند چنانچه در مطلب پنجم این کتاب بیان خواهد شد.

سیم در کتاب نفثه المصدور میرزا محمد ابن عبدالنبی نیشابوری اخباری

که‌ازعلمای بزرك است وهم درسفینة‌البحار مرحوم قمی ج ۲ ص ۵۸ وهم درکتاب گنج گهر ص۱۴۱ وهم درحدیقة الشیعه ج ۲ و خوئی در شرح نهج البلاغه ج ۶ وص۲۹۸ وصاحب روضات از کشکول وسلیمان میرزا در تذکره و آقامحمدعلی کرمانشاهی درخیراتیه وسایر علمادر کتب خود روایت کرده اند ازحضرت رسول(ص) که‌فرمود :

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي اِسْمُهُمُ الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَاَنَّهُمْ يَحْلِقُونَ لِلذِّكْرِ وَيَرْفَعُونَ اَصْوَاتَهُمْ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَهُمْ اَهْلُ النَّارِ لَهُمْ شَهِيقُ الْحِمَارِ

یعنی روزقیامت بر پا نشودتا آنکه‌قومی ازامت من برخیزند بنام صوفیه از من نیستند وبهرهٔ از دین من ندارند وبتحقیق ایشان حلقه میزنند برای ذکر وبلندمیکنندصداهای خودرا گمان میکنند بر طریقت وراه‌منند خیر بلکه ایشان گمراه‌ترند از کافران و ایشانند اهل آتش وایشانرا صدائی است مانندصدای الاغ

مؤلف گوید از این حدیث معلوم میشود که‌صوفی درزمان پیغمبر نبوده که‌فرمودقبل ازقیامت پیداشوند و معجزهٔ است که ازغیب خبر داده و دیگر آنکه این خبر طریقت ایشانرا ردنموده .

چهارم درکتاب قرب‌الاسناد علی بن بابویه قمی وهم درسفینه ج ۲ ص ۵۷ و خوئی درشرح نهج ص۳۰ وهم درحدیقةالشیعه و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند ازحضرت عسکری علیه‌السلام که‌فرمود ازامام ششم سئوال کردند ازحال ابوهاشم کوفی که‌چگونه آدمی است فرمود او

فاسدالعقیده است .

إِنَّهُ كَانَ فَاسِدَ الْعَقِيدَةِ جِدّاً وَهُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَباً يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَجَعَلَهُ مَفَرّاً لِعَقِيدَتِهِ الْخَبِيثَةِ

یعنی ابوهاشم ببدعت اختراع کرد مذهبی را که نام آن تصوف است و آنرا اختراع کرد تا بتواند فرار کند بسوی عقیده خبیثهٔ که داشت مـؤلف گوید عقیدهٔ او آن بود که زیر احکام خدا بزند و لذا گفت بحق واصل شده را تکلیفی نیست چنانچه تفصیل آن خواهد آمد .

پنجم سیدمرتضی که از مفاخر شیعه است و هم چنین حاجی شیخ عباس قمی درسفینه ج ۲ ص ۵۷ و هم مقدس اردبیلی و میرزا محمد نیشابوری و علامه خوئی درشرح نهج ج ۲ ص ۳۰٤ و سایر علما از حضرت عسکری ص روایت کرده‌اند که بابی هاشم جعفری که از بزرگان شیعه است فرمود

يَا أَبَا هَاشِمٍ سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَالْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوَقَّرٌ أُمَرَاؤُهُمْ جَائِرُونَ وَعُلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظَّلَمَةِ سَائِرُونَ أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَرَاءِ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَكُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَايْمُ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدْوَانِ وَالتَّحَرُّفِ يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالِفِينَا وَيُضِلُّونَ شِيعَتَنَا وَمُوَالِيَنَا فَإِنْ نَالُوا مَنْصَباً لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَا وَإِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ أَلَا إِنَّهُمْ قُطَّاعُ طَرِيقِ الدِّينِ وَالدُّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرْهُمْ وَلْيَصُنْ دِينَهُ وَإِيمَانَهُ

یعنی ای ابوهاشم زمانی برمردم بیاید که صورتشان خرم و خندان ودل ایشان تیره وتاریك باشد دستوردین میان ایشان بدعت وبدعت بین ایشان سنت است مؤمن بین ایشان حقیروفاسق میان ایشان محترم باشد فرماندهان ایشان ستمکارودانشمندانشان درخانه ستمکاران میروند ثروتمندان ایشان میدزدندتوشهٔ فقیرانراوصغیران آنها مقدم بر بزرگان ایشان میشوند هرنادانی نزدایشان آگاه است وهرحیله بازی نزدایشان فقیراست تمیز ندهندبین اهل خلوص واهل شك ونشناسند میش راازگرگان دانشمندان ایشان بدترین خلقند برروی زمین زیـرا مایلند بفلسفـه و تصوف وبخدا قسم آنان اهل عداوتند نسبت بماودین را تغییر وتبدیل دهند اصراردارند دردوستی مخالفین ما وگمراهمیکنند شیعیان ودوستان مارا پس اگر بمنصبی رسند ازرشوه سیرنشوند وچون بیچاره شوند بـه عبـادت ریائی پردازند آگاه باش که ایشان راهزنان دین و دعوکننـده براه بی دینی میباشند پس هرکس ایشانرا درك کند باید ازایشان برحذر باشد ودین وایمان خو را حفظ نماید.

مؤلف گوید این خبرمعجزه است زیرا مسلم است تمام کفروزندقه بواسطه فلاسفه وارد مسلمین شده وکسانیکه بفلسفه وصوفیگری دانـا میباشندوازعلم دین بی خبرندمی بینیم که چقدراصراردارنددرترویج دشمنان اهل بیت چنانچه دراحوال مرشدان خواهدآمد.

ششم محدث قمی درسفینه ج۲ص۵۸ وسیدمرتضی درتبصره ومقدس اردبیلی وعلامهٔ خوئی درشرح نهج ج۶ص۳۰٤ وهم در کتاب روضات و دلائل الربوبیهٔ شیخ مفیدوسایربزرگان روایت کرده‌اند ازمحمدبن حسین بن ابی الخطاب که گفت باامام دهم حضرت هادی(ع)بودم درمسجدالنبی که

جماعتی از اصحاب او خدمت حضرتش آمدند از آنجمله بود ابو هاشم جعفری که مرد بلیغ ومقامی داشت نزد حضرت بعد از آن جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند ودر گوشهٔ دیگری دور هم نشستند وشروع کردند بذکر تهلیل حضرت هادی علیه السلام باصحاب خود فرمود اعتنائی نکنید باین باین حیله بازان زیرا ایشان هم پیمان شیاطین و خراب کنندگان دین می باشند

یترهبون لراحة الاجسام ویتهجدون لتصیید الانعام یتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس ولا یقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاف الدفناس یتکلون الناس باملائهم فی الحب ویطرحونهم بادلائهم فی الجب اورادهم الرقص والتصدیة واذکارهم الترنم والتغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء ولا یعتقد بهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبدة الاوثان ومن اعان احدا منهم فکانما اعان یزید ومعاویة وابا سفیان فقال له رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب وقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری ومجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله والله متم نوره ولو کره الکافرون

یعنی صوفیه زهد میورزند برای راحتی بدن وشب بیداری دارند برای صید حیوان صفتان عمری گرسنگی کشند تا خر صفتان را پالان گذارند

ومحکم سوارشوند ذکر نمیگویند مگر برای فریب مردم وخوراك راكم نمیکنند مگر برای پر کردن قدح وربودن دل احمقان بامردم دم ازدوستی زنند تاایشانرا بچاه اندازند وردهای ایشان رقص و کف زدن وذکرهای ایشان رقص و آوازخوانی است دنبال ایشان نرود جز بی خردان وبایشان عقیده ندارد مگر احمقان پس هر که بزیارت یکی ازایشان برود چه در حیات وچه درممات اومثل آنستکه بزیارت شیطان وبت پرستان رفته وهر کس یاری ایشان کند گویا یاری کرده یزید ومعویه واباسفیانرا پس یکی از اصحاب بحضرت امام علی النقی(ع) عرض کردا گرچه آن صوفی بحقوق شما اقرارداشته باشد حضرت نگاه غضب آلودهٔ باو کردوفرموداین سخن را ترك کن آنکه اقراربحقوق ما دارد براهیکه عاق ماميباشد نمیرود آیا نمیدانی ایشان پست ترین طوایف صوفیهٔ میباشند وصوفیان تمام از مخالفین مایند وطریقهٔ ایشان باطل وضدطریقه ماست نیستند ایشان مگر نصاری ومجوس این امت وسعی دارند درخاموش کردن نورخدا ودین اسلام وخداوند نورخودرا تمام میکندوا گرچه این کافران خوش ندارند (ازاین خبرچند چیز معلوم میشود ۱ـ درآنجاکه فرمودهم پیمان شیطانند وزیارت ایشان زیارت شیطان است چون شیطان خودرا برای قطب ومرشد مجسم میکند ومطالبی بعنوان غیب گوئی وکرامت باویادمیدهد ونیز شیطان خودرا بمریدان نشان میدهد بنام علی ومرشدمیگویدچون داخل حق وواصل بحق شدهٔ امام بزیارت تو آمده مرید بیچاره بوجدمیآید وگریه میکند چنانچه بعدا بیان خواهد شد.

۲ـ درآنجاکه فرمود کلهم من مخالفينا معلوم میشود تمام فرق ایشان باطلند وا گرچه دم ازعلی بزنند زیرا فرمودآنکه مقر بحقوق ما

باشد خودرا عاق مانمیکند ۳ـ دو آنجاکه فرمود هر که یاری ایشان کند یاری یزید ومعویه کرده وبایزید محشورخواهدشد .

پس هر کس کلمات کفر آمیز وخرافات ایشانرا تأویل ویاحمل بصحت کند یاری ایشان کرده وبا یزید محشور است

هفتم محدث قمی درسفینه ج ۲ ص۵۸ وسیدمحمد باقرخوانساری درروضات وسید جزائری درانوار ومقدس اردبیلی وشیخ مفید وسایر علماء بسند معتبر ازحسین بن سعید ازحضرت رضا روایت کرده اند که فرمود:

لَا یَقُولُ بِالتَّصَوُّفِ اَحَدٌ اِلَّا لِخُدْعَةٍ اَوْ ضَلَالَةٍ اَوْ حَمَاقَةٍ یعنی هیچ کس قائل بتصوف نمیشود مگر برای گول زدن مردم یا گمراهی یاحماقت ازاین کلام معلوم میشود عاقل بی غرض دنبال ایشان نمیرود .

هشتم درکتاب ۱۷ بحارص۲۷ و کتاب عبقری ص ٥٤ و کتاب عین الحیوة و گنج گهرص ۲۱۱ و آقامحمد علی کرمانشاهی درخیراتیه و عالم جلیل ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر وسایر کتب معتبره روایت کرده اند ازپیغمبر (ص) که بابی ذر فرمود :

یَا اَبَاذَرٍ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِی صَیْفِهِمْ وَشِتَائِهِمْ یَرَوْنَ اَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذَلِکَ عَلَی غَیْرِهِمْ اُولَئِکَ یَلْعَنُهُمْ مَلَائِکَةُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

یعنی ای ابوذر در آخرالزمان قومی پیدا شوند پشمینه پوش در تابستان وزمستان و باین کار خود را برتری دهند ازدیگران ایشانرا لعنت میکنند ملائکهٔ آسمانها وزمین ومقصود صوفیه است زیرا شعار ایشان چنین است .

نهم علامهٔ مجلسی درجلد۱۵ بحاوص۵۳ وجلد ۱۲ص۸۱ وجلد ۱۷ص۲۱۱ وابن ابی الحدیددرشرح نهج وعلامهٔ خوئی درشرح نهج جلد۶ و محدث قمی درسفینه ص۵٦ وسایر کتب معتبره روایت کرده اند که عدهٔ از صوفیه وارد شدند برحضرت رضا در خراسان و بر آنحضرت اعتراض کردند و گفتند امیرالمومنین مأمون امامت ولایت را بتوداد و آنها حق کسی است که زبر بخورد وپشم بپوشد وبر خر سوار شود بعیادت مریض رود وشما لباس فاخر پوشیدهٔ حضرت فرمود یوسف پیغمبر بود و قبای دیباج مطلا میپوشید وبرمسند آل فرعون تکیه میکرد وای برشماهمانا از امام عدالت و درستی توقع است که راستگو وحاکم بعدالت باشدو چون وعده دهد وفا کندبدرستی که خدا حرام نکرده لباس وطعام خوب را. پس حضرت ازقرآن قرائت فرمود

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

مؤلف گویداخبار بسیاری وارد شده که رهبانیت و گوشه گیری مذموم است و همچنین ترك آنچه خدا حلال کرده مذموم و بدعت است ولی صوفیه مثلا مدتی گوشت نمیخورندتا آنکه ماخولیا گرفته و بقوهٔ خیالیه چیزها را مجسم بینند

دهم علی بن بابویه درقرب الاسناد ومحدث قمی درسفینه ج ۲ص ۵۷ وخوئی درشرح نهج جلد٦ و سایر کتب معتبره روایت کرده اند از حضرت عسکری(ع)که فرمود

انّ اباهاشم الکوفی ابتدع مذهباً یقال له التصوّف وجعله مفرّاً لعقیدته الخبیثة والکثر الملاحدة وجُنّة لعقائدهم الباطلة

یعنی بدرستیکه ابوهاشم کوفی بدعت نهاد مذهبی رابنام تصوف و آنرا جعل کرد تا آنکه پناهی باشدبرای عقیدهٔ خبیثهٔ خود وبیشتر ملحدین که منکردینند وسپری قرارداد برای عقائد باطلهٔایشان مؤلف گوید ازاین خبرمعلوم شدکه صوفیگری سپری است برای کافران زیرا منکردین میخواهد زیربارتکالیف نرود ولیدرزمان حضرت صادق که خلافة ونفوذ بااسلام بود جرئت اظهار کفرنداشتند متوسل شدند به صوفیگری که بحق واصل شده یابمرشد معرفت پیداکرده دیگراحکام ظاهری ساقطاست واین کفررا بنام دین جازدند.

واماابوهاشم اهل‌شام بوده ولباس‌صوف می‌پوشید یعنی‌پشم‌وچون رقص‌محافل بنی‌امیه رادیده بودآنرا عمل‌دینی قرار داد وتازمان اونام صوفی‌نبود جامی که مرشد صوفیان است درنفحات گوید اول کسیکه او را صوفی گفتند ابوهاشم بودومحدث جزائری وهمچنین‌ابوالقاسم‌قشیری صوفی‌دررسالهٔ قشیریه تصدیق کرده که تازمان‌ابوهاشم نامی‌ازتصوف‌نبوده ودر کشف‌المحجوب کفته اسم صوفی‌تقریباً قبل‌ازسال ۲۰۰ هجری‌پیداشد وهمچنین جامی‌درنفحات ص۲۹ طبع هندونیزدرص۳۱ نفحات گفته‌اول خانقاهیکه دراسلام بناشد یکنفرنصرانی برای ابوهاشم کوفی بناکرد مؤلف گوید صوفیگری را نصاری وارد مسلمین کردند تا اسلامرا ازبین ببرند چنانچه می‌بینی‌باقرارخود صوفیان اول‌خانقاه را نصرانی بناکرده چنانچه درمطلب پنجم خواهدآمد وپیران اولیه‌تصوف‌نصرانی یازندیق

بوده اند چنانچه دراحوال جنید ومعروف معلوم خواهد شد .

یازدهم ـ کافی در کتاب معیشة باب دخول الصوفیة علی الصادق ع خبر مفصلی نقل کرده چون مفصل بود صرفنظر شد .

دوازدهم ـ حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول و هم فاضل محلاتی در کشف روایت کرده‌اند که در انجیل بوده .

فَاحتَفِظُوا مِنَ العُلَمَاءِ الکَذَبَةِ الَّذِینَ عَلَیهِم ثِیَابُ الصُّوف

یعنی خود را حفظ کنید وبرحذر باشیداز عالم نمایان دروغگو آنها که پشمینه پوشند الخ .

مؤلف گوید چون بنابراختصاراست همین چندحدیث برای عاقل کفایت است و تقریباً پنجاه خبر دیگر در مطلب پنجم ازائمه نقل خواهیم کرد و همچنین در احوال سفیان ثوری وحسن بصری ومعلوم باشد یك خبر ویا یك آیه درمدح صوفی ودرویشان صوفی واردنشده در کتب شیعه واگر در کتب صوفیه باشد چون بنای ایشان بردروغ وبدعت است اعتبار ندارد .

اما آیات قرآن راجع ببطلان صوفیه

۱ ـ سوره اعراف آیه ٥٤ ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة انه لایحب المعتدین یعنی بخوانیدپروردگارخود را بزاری وپنهانی زیرا خداوند دوست نمیدارد اهل تعدی را صوفیه برخلاف این آیه در ذکر جلی خود صدا ها را بلندکرده و گاهی فریاد میکنند و گاهی غش میکنند وحال آنکه در کافی باب من یظهر الغشیته عندالقران وهمچنین ابن بابویه و

سایرین روایت کرده‌اند ازجابر که بحضرت باقر(ع)عرض کردم فرقهٔپیدا شده‌اند که چون تلاوت قرآن میشودیکی ازایشان چنان بیهوش میشود که اگر دست وپای اورا قطع کنند نمی فهمد حضرت از تعجب فرمود سبحان‌الله این عمل از شیطان است.

۲ـ سورهٔ والذاریات وماخلقت‌الجن والانس الالیعبدون صوفی‌بر خلاف این آیه میگوید برای عارف واصل عبادتي‌نیست.

۳ـ سورهٔ معارج الذینهم‌علی صلوتهم دائمون والذینهم علی‌صلوتهم یحافظون

یعنی مؤمن بنماز دوام میدهد صوفی میگوید بر مرشد و اصل نماز نیست ومریدی‌که صورت مرشد را در دل گرفت دائماً در نمـاز است بلکه چون صوفیه قائل بوحدت وجود میباشند براحدی باید نماز را واجب ندانند چنانچه درکفریات ایشان مطلب ششم خواهد آمد و عبادترا حاجب ازحق میدانند چنانچه خواهد آمد.

٤ـ سورهٔ آل‌عمران آیهٔ واتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً

یعنی متابعت کنید ملة ابراهیم را پیغمبر(ص)و حضرت صادق ٤ فرموده‌اند متابعت ملة ابراهیم در ده چیز است اول آنها شارب زدن است صوفیه برخلاف این آیه شارب میگذارند چنانچه در مطلب‌پنجم بیان خواهد شد.

٥ـ ولاتطع منهم آثماً اوکفوراً

یعنی اطاعت مکن گناهکار و کافر را صوفیه‌برخلاف این آیه‌عمر وسایر مرشدهای گناهکارراواجب‌الاطاعه واولی‌الامر میدانند که‌تفصیل آن در مطالب چهارم وپنجم خواهد آمد.

٦ـ سورهٔ اعراف آیهٔ ٥٥ و ادعوه خوفاً و طمعاً

یعنی خدارا ازترس عذاب و طمع رحمت بخوانید صوفیه میگویند جائز نیست برای ترس و طمع خواند خدا را چنانچه در کلام سید مرتضی درمطلب دویم خواهد آمد.

لایخفی اسلام ناقص نبوده که بعد از دویست سال صوفیه وعرفاء پیداشوند و آنرا کامل کنند وبعد از آنکه طریقهٔ شرعیه از اصول وفروع ازمذهب جعفری برحق باشد سایر طریقه‌ها تمام باطل وضلالت است فماذا بعد الحق الاالضلال البته کسانیکه مطلع باشندبمذهب جعفری میدانندروش صوفیه ضلالت وحماقت است ولی ما برای کسانیکه از جزئیات مذهب اطلاعی ندارند این کتابرا نوشتیم تا معلوم شود چه زندیقان و کافرانی بنام اسلام سوء استفاده میکنند درروایات معتبرهٔ متواتره از رسول خدا نقل شده که فرمود ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقةفرقة منها ناجیة و اثنتان و سبعون فی النار یعنی امت من بر هفتاد و سه فرقه خواهندشد یکفرقه اهل نجاتند وباقی همه درآتشند پس آنکه میگوید سنی وصوفی وشیعه همه برحقند بسیار مزخرف گفته .

مطلب دوم

در ذکر کلمات علماء بزرك راجع بصوفیه

مامختصر کلمات آنانرانقل‌میکنیم.

ملا احمد نراقی در معراج السعاده فصل غرور مینویسد طائفه ششم از اهل غرور صوفیه و درویشانند وغرور ایشان از هر طائفه بیشتراست‌وایشان از اراذل ناس و پست‌ترین مردم عالمند گاهی سری می‌جنبانند و دست بردست میزنند و بسا تجاوز کرده برقص میآیند و نعره میکشند و ذکرها اختراع میکنند و شعرها بآواز میخوانند وغیر اینها ازحرکات زشت تابندگان خدا را صیدکنند وگاه کلامی‌ازتوحید حق ویا شعری ازعشق‌بشنود وخودرا برزمین اندازد وکف برلب آورد وبا این حال ایشانراازحقیقت توحیدو محبت خدامطلقاًاطلاعی نیست و چنان پندارندکه با این حرکات تارك‌دنیا و درویش میشوند وگروهی دیگر دست از شریعت برداشته و اساس دین و ملت را نابودانگاشته و مباحی مذهب گشته نه حلال میدانند ونه حرام از هیچ مالی اجتناب نمیکنند وبرسفرهٔ ظالم حاضر میشوندوبسا باشدکه گویند المال‌مال‌الله والخلق عیال‌الله وگاهی گویند خدا محتاج بعبادت مانیست‌چراخودرا بعبث رنجه داریم وگاهی‌میگویند خانهٔ دلرا باید عمارت کرد اعمال ظاهریه مانند نمازچه اعتباردارد دلهای ماواله وحیران عشق‌خدااست

ودرانواع معاصی وشهوات فرومیروند ومیگویند عبادت مارا ازخدا باز میدارد وعوام وضعفا محتاج عبادت واطاعتند نه ماواین گمراهان ملحد خودرا ازپیغمبران واوصیا بالاترمیدانند زیراانبیاء میفرمودنداموږمباح دنیوی مارا ازیاد خدابازمیدارد چه جای گناه وعصیان بلکه برای ترك اولائی سالهای بسیاربرخود میگریستند وشك نیست که صوفیه بیدین ترین طوائف وملعون ترازهمه میباشند وبرمؤمنین احترازازایشان لازم بلکه قطع وقمع ایشان حتمی است .

وبعضی ازصوفیان ادعای معرفت ویقین ووصول بدرجات مقربین مینمایند وادعای مشاهدهٔ جمال معبود ومجاورت مرتبه شهود میکنند مزخرفاتی ساخته وکلماتی پرداخته فقها ومحدثین وورثه احکام سیدالمرسلین رابچشم حقارت نظرمیکنندوامورى بخود نسبت میدهند که هیچ پیغمبری ادعا نکرده وحال آنکه ایشانرا نه علم است ونه عمل مگرچند کلمه که آنهارا دام خود قرارداده اند ودنیا طلبانرابدام خود کشیده بعنوان مقام ومنصب دین ایشانرا بباد میدهند ومال ایشان را میخورند و اینطایفه نزد خدا ازفجارومنافقین بدترونزد صاحبان بصیرت ازاحمقان وجاهلانند وازادعای خود بی خبروازدرگاه خدا ازهمه دورترند جماعتی ازایشانرا ملامیه مینامند که اعمال زشت وافعال شنیعه بجا آورند وچنان پندارند که این کارموجب رفع اخلاق ذمیمه و کسرهوا وهوس نفس خبیثه است وحال آنکه درشریعت مقدسه مذموم وفاعل آن ملوم است ودرطاقدیس بسیار مذمت کرده ازصوفی ودرویش که خواهد آمد.

ابوریحان بیرونی که از علمای بزرك و متخصص در فن نجوم بوده ووفات اوسنه ٤٣٠ میباشد درتاریخ خود صوفیه رادرشمارهٔ پیغمبران

دروغی شمرده کلام او درضمن احوال حسین حلاج خواهد آمد.

علامه ربانی محمد بـاقر مجلسی رضوان‌الله علیه در رسالۀ اعتقادات خود میگوید وطائفۀ درزمان مابدعتها را دین نموده‌وببدعت ها خدا را عبادت میکنند بنام تصوف پس کناره گیری را عادت خود کرده اند باآنکه پیغمبر از آن نهی‌نموده وامر کرده بتزویج ومعاشرت با خلق وحضور در نماز جماعت و اجتماع با مؤمنین در مجالس اهل ایمان و هدایت مؤمنین و یاد گرفتن و یاددادن احکام خدا و عیـادت مریضان و تشییع جنازه‌ها و زیارت مؤمنین و سعی در حوائج ایشان و امربمعروف و نهی ازمنکر واقامۀ حدود ونشر احکام خداامارهبانیت این صوفیه مستلزم ترك تمام این واجبات و مستحباتست وبعد از اینها اختراع کرده‌اند عباداتی را ببدعت از آن جمله ذکرخفی که‌عمل‌خاصی است بطریق خاصی بشکل مخصوصی که دستور از شرع بر آن نرسیده و خبری در هیچ‌کتاب یافت نشده وچنین بدعتی حرام است بدون شك و پیغمبرفرمود هر بدعتی ضلالة و هر ضلالتی‌راهش بآتش دوزخ است و بدعت آنست که چیزی را بدین بیافزائی و یاکم کنی و کـرداری که اسلام دستور نداده بنام دین انجام دهی و از جمله بدعتهای‌صوفیه‌ذکر جلی است که آوازه خوانی و زمزمه کنند با شعار و مانند حیوانات صداکنند و خدا را با دم گرفتن و کف‌زدن وهوحق گفتن عبادت کنندو گمان میکنند عبادتی مانند این‌دو بدعت نیست وجمیع دستورات‌دین و نافله‌ها را ترك کنند (وما کان صلوتهم الامکاء وتصدية)

تا میفرماید باین قناعت نکرده‌اندبلکه تغییر داده‌اند اصول‌دین را وقائل شده‌اند بوحدة وجود که‌درمیان بزرگانشان مشهور و کـفر

بخداوند بزرك است و میگویند ما در اعمال خود مجبوریم بارادهٔحق و تمام اعمال فاسدهٔ خود را از خدا میدانند و عقائد فـاسدهٔایشان بسیار است.

پس ای برادر من حفظ کن دین خود را از وسوسهٔ این شیاطین مبادا گول حیله بازی ایشانرا بخوری و در آخر این رساله مینویسد برادر من مبادا گمان بد ببری بمرحوم پدرم وخیـال کنی او از صوفیه بوده پدرم میدانست که ایشان دشمنان خدایند صریحـاً از ایشان بیزاری میجست و درعقـائد باطله ایشانرا تکفیر مینمود و من بهتر آگاهم بطریقهٔ پدرم انتهی

علامه خوئی در شرح نهج ج٦ ص٢٩٤ و بسیاری ازعلماءدیگر ذکر کردهاند که عادتصوفیه آنستکهبرای ترویجمرامفاسد خودبسیاری از علماء شیعه را داخل خود حساب کنند مانند مجلسی اول و شهیدو ابنطاوس و شیخ بهائی و حال آنکه شأن ایشان اجل و دامن ایشان ازاین نجاسات پاك است . (مؤلف) گویدصوفیه بوحدت وجود خدا را باخود و علی را با عمر یکی میدانند میخواهی سایر علما را از خود ندانند .

مجلسی اول رضوانالله علیه در شرح منلایحضر درشرحدیث بادرواالیریاضالجنة قالوا یا رسولاللهو ما ریاضالجنة قال حلقالذکر

گوید مقصود مجلسی استکه علوم دینیه یا مواعظ حسنه گفتگو شود چنانچه از ائمه چنین وارد شده و اما ذکر جلی صوفیه از ائمه چیزی بما نرسیده و آناز سنیان وفاسد و باطل و مخالف آیات قرآن است و منافقین بودهاند که خداوند نکوهش ایشان بسیار کرده بذکر علنی

فقال عزوجل یرائون‌الناس ولایذکرون‌الله الا قلیلا انتهی دراینجابکلام شهید ثانی دراین کتاب مراجعه شود.

شیخ صدوق محمدبن علی‌بن‌بابویه‌القمی‌در کتاب اعتقادات‌خود راجع بصوفیه میگویدوعلامت‌حلاجیه یعنی مریدان حسین حلاج آنست که ادعا میکنند خدا تجلی کرده بر ایشان بعبادت با آنکه خود را ملتزم میدانند بترك نماز و سایر واجبات و ادعای اسم اعظم دارند و میگویند حقتعالی مجسم میشود برای ماو دوست ما چون خالص‌شودو مذهب ما را بداند از انبیا افضل استو ادعای علم کیمیا میکنند وحال آنکه نمیدانند مگر حیله و دغل و گول زدن مسلمین خدایا ما را از ایشان قرار مده وتمام ایشانرا لعن بفرما انتهی

شیخ مفید اعلی‌الله مقامه درشرح عقایدصدوق گفته‌حزب‌صوفیان صاحب قول اباحه و قول بحلول میباشند و حلاجرا با شیعه اختصاصی نیست و ایشان قومی از زندیقان و ملحدانندکه نزد هر فرقه تظاهر میکنند بذین همان فرقه و برای حلاج چیزهای باطلی ادعا میکنند مانند مجوس برای زردشت و نصاری برای عیسی در ادعای آیات و معجزات ولی‌نصاری‌ومجوس‌نزدیکترند بدیانتها و ایشان دورترندانتهی

خواجه نصیر طوسی در قواعد العقاید گوید یکی از صفات سلبیهٔ خدا آنست که ممکن نیست در طرفی یا مکانی یا محلی باشد زیرا محتاج خواهد شد بمحل ومکان و ممکن نیست باو اشاره کر دو مخالف ما هستند از سنیان مجسمه و مشبهه و صوفیه که صوفیه گویند جائز است خدا حلول کند در محلی و آن قلوب اولیاء است و نیز در همان رساله گوید و جائز نیست بر خدا یکی شود با چیز دیگری که

دو تا یکی بشود و این محال است مگر آنکه دو چیز هردو از بین بروند ویایکی ازبین برود ولی عدهٔ ازقدماء حکما وهمچنین صوفیه این مطلب‌را برخلاف عقل گفته‌اندانتهی

علامه حلی آیةالله اعلی‌الله مقامه در شرح کلام محقق طوسی در اینجا فرموده اتحاد حقیقی که دو چیز یکی بشود واضح البطلان است زیرا اگر آندوچیز بدوئیت خود باقی باشندکه باز دوچیز است‌واگر یکی از ایشان معدوم‌شود که اتحاد معدوم با موجود معنی ندارد و اگر هر دو از بین برود و چیز سیمی بوجودآید این هم اتحاد دو چیز نخواهد بود بلکه اعدام دو چیز و ایجادچیزدیگری است ولی قومی از صوفیه گفته‌اند خداوند با بدنهای عرفا یکی میشود و این نیز غیر معقول است. انتهی

و نیز دررسالهٔ سعدیه فرموده مذهب صوفیه مذهب پستی است که خداوند را در مادیات آورده‌اند و در محلی مانند بدن بشری سکنی داده‌اندکه حال ومحتاج‌بمحل بشود وواجب‌الوجوده‌انند ممکن نیست تا محتاج بمحل باشد.

و درکتاب نهج‌الحق فرموده مذهب‌صوفیه که ازسنیانند عین‌کفر و زندقه است و شیعه چنین مذهبی ندارد تعالی‌الله عن ذلك علوا کبیراً خدا را حمد میکنم که ما را هدایت کرد به پیروی اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در عقائد خودمان نه پیروی اهل فکرهای باطله که چگونه‌ایشان‌تبرك میجویند بقبور مشایخ خود با آنکه گاهی معتقدبحلول و گاهی باتحاد میشوند و عبادت ایشان رقص و کف زدن است خداوندکفار بجاهلیت رامذمت‌کرده درقرآن باین اعمال و فرموده وما کانت‌صلوتهم عندالبیت

الامکاء وتصدیة . انتهی

شهید ثانی صاحب شرح لمعه در رسالهٔ علم درایه گوید ضرر صوفیه در وضع وجعل حدیث دروغ ازهر کسی بزرگتر وبیشتراست زیرا آنان خود را بزهد بسته‌اند بدون علم و برای جذب قلوب مردم بمواعظ خود احادیث دروغ جعل میکنند

درکتاب منیةالمرید ازپیغمبرروایت کرده انه قال اذا مررتم فی ریاض الجنة فارتعوا قالوایا رسول‌الله وما ریاض الجنة قال حلق الذکر قال هی مجالس الحلال والحرام:

پس مراد ازاین روایت مجالس علم است نه آنچه صوفیه از خود بدعت کرده‌اند انتهی

علامه خوئی در شرح نهج گوید عجب است از صوفیه ذهبیه که برای رواج باطلهای خود شهید را از خود شمرده‌اند

خاك تیره کجا و عالم پاك　　　زبدهٔ ابرار کجا وفرقهٔ اشرار

سید نعمت‌الله جزایری در انوار نعمانیه بعد از آنکه عقائد فاسده و اعمال باطلهٔ صوفیه‌رابتفصیل ذکر نموده‌وفرموده‌اما برای‌چه‌این مذهب‌اختراع شد برای چند چیز

اول آنکه خلفاء بنی امیه وبنی‌العباس میل داشتند مردانی‌رابنام زهد وعبادت وغیب گوئی بتراشند تا بتوانند با ائمه طاهرین معارضه کنند وعلم وزهد و کمالات اهل بیت رادرنظر مردم کوچك کنند نیافتند کسیراکه اقدام باین جنایت کند مگر همین فرقهٔ ضاله را و ازاین جهت استکه سلاطین ستمکار بایشان میل میکنند و برای ایشان بقعه‌وخانقاه

میسازند و مالها بایشان میدهند و در مطالب دنیا ازایشان دعامیخواهند واین متملقانرا مانند اهل(ع)بیت فرض کرده اند .

دویم آنکه این مسلك آسان است ولی راه دانش مشکل است زیرا هرعوامی میتواند چهل روزی گوشهٔ تاریکی چله به نشیند وبسا شیاطین جن خودرا باو نشان بدهند پس بیرون بیاید ورئیس بشود بدون آنکه پنجاه سال درس بخواند .

سیم آنکه میتواند باین مذهب خود رابمال ومقام برساند و همه چیز را برای خودمباح بداند انتهی .

مؤلف گوید سودپیران ومرشدان تصوف آنستکه بی رنج وزحمت میخورند و عیش ونوش میکنند واماسودونفع مریدان آنستکه برای آنکه خطاهاوستمهاوزشت کاریهای خودرا جبران کنند وجواب وجدان خودرا بدهند کسیرامیخواهند که خطا هارا ازطرف خدابه بخشدو اورا تعریف کندمثلا تیمورشاه که بسیارمردمرا می کشت خودراصوفی نشان میدادیا آنکه بسیاری از سران وزارتخانه هاو ادارات دم ازدرویشی میزنندو بفلان عاشقعلیشاه سرسپرده اندوهریك سودطلب وصد سیاهکاری دارند ولی یك هوحق را جبران کارخودمیدانند .

ملا صدرا فیلسوف شرق درکتاب کسر الاصنام که ردبر صوفیه است گوید جماعتی ازمردم فرورفته انددرتاریکی جهل وکوری واحاطه کرده ایشانرا سفاهت و بطلان برای پیروی شیطان خیال ونادانی رامانند خود پیروی کرده اند که ادعای ولایت وقرب حق میکنندومقام برای خودقائل شده وخیال میکنند دارای کرامات ومکاشفاتست وازاسرارالهی دم میزنند لذا از تعلیم علم ومعرفت دست برداشته اندوازپیروی قرآن وحدیث خودداری

كنندوفهم وشعور خدائيرا معطل كرده‌اند وراه‌رشدوهدايترا ترك و و حرموا مارزقهم‌اللهافتراءبواسطهٔ نادانى وخباثت دست زده‌اندبدامان ناقصى‌بدتر از خود كه‌ضلالت وغرور وكثرة خطا وسهووغلط وكورى اوشهادت ميدهد برنادانى‌اوودرمقام عمل‌غرق آتش‌شهوات وفرو رفتهٔ بحرلذات واسير ظلمات است چشيده ازنيش مارمنيت واژدهاى‌شهوت همواره پرميكندشكم خودراازشبهه‌وحرام واز گند خود آزار ميكند ديگرانرا وبيشتر اوقات‌دربازى‌با امردان‌و باسفهاواحمقان عمر خودرا صرف ميكند وپيوسته مشغول بآلات‌لهو ولعب‌است‌وباهمهٔاين كثافتها و مرضها عده‌اى از ابلهان‌ادعاميكنند كه اوداراى‌عرفان وشهود حق‌است وواصل‌شده‌بمقام قرب‌ومعاينه‌ميكند جمال‌احديرا ورسيده‌بلقاء سرمدى و فانى شده درحق وباقى‌مانده‌بحق وقسم بخدا اين‌معانى‌را نمى‌فهمند مگر باسامى وبساميشودكه‌نظر ميكنند بعلماى‌ربانى بچشم‌حقارت و ميگويند اينهاعلماء ظاهرندوما اهل باطنيم تاكار بجائى‌رسيده‌صاحبان كسب‌وكار ترك كارخودكرده‌اندوچندروزى دنبال‌اين كلمات رفته‌اند وچند كلمه از اين‌موهومات‌ياد گرفته‌وخوششان آمده و آنمرشدجاهل اين كلمات رابرايشان تكرار ميكند گوياسخن ازوحى‌ميراندو ازاسرار بلكه از سرالا سرار دم ميزند وازدلهاخودرا مطلع ميداند باين‌واسطه جميع بندگان خدا راحقيرميشمرد و عوامرادر عبادت مزدور ميداند و علما را بواسطهٔ علم ازحق و شهود مستور ميشمرد و ميگويد آنچه صوفيه را باين اغلوطه و حقه‌بازى انداخته دوچيز است

اول مجاهده و رياضت بدون علم بخدا و ديانت و كتب انبيا و اعتقاد بروزقيامت

دویم وقوع آنچه خرق عادت و کرامت میشمارند مانندشعبده و حیله و فال و تطیر و اگر فرضاً چنین کارها از نفوس خبیثه سربزند یا اثر شعبده وچشم‌زدن استو یاکمك‌شیاطین‌ومهلت‌خدائی‌است برای زیاد شدن عذاب ایشان و بیشتر چیزی که عوام صوفیان وواعظان عوام ما دراین زمان بهم میبافندخیالات شعریه و اشعار شعراء خطاکاراست در حالیکه در قرآن مذمت شده و مجالس ایشان مملو است ازاشعار عاشقانه و شمایل محبوب و لذت وصال و درد فراق یار وچنین‌مجالس را پر نمیکند مگر اراذل عوام وسفیهانیکه دلشان مملو از شهوتستو و همواره بفکر لذات و هم‌آغوش بودن با صورتهای ملیح و نغمه های شهوت‌انگیز ودلباختن با دلبرهای خیالی میباشنگ وشنیدن چنین‌آواز ها مانندکبریت است و هیزم برای عوام و اراذل ناقص‌العقول

و گوید صوفیه خود را بی‌نیاز میدانندازاعمال و عبادات‌ظاهری تا آنکه قومی از ایشان میگویندبا خدا یکی شده‌ایم وحجاب‌برداشته شده و چنین وچنان می‌بینیم و خود را بحسین حلاج شبیه میکنند و استشهاد بکفر اوکه گفته اناالحق یابکفر ابویزیدکه گفته سبحانی ما اعظم شأنی میکنند و چنین سخنان ضررش در میان عوام بیشتر است‌از هر زهرکشندهٔ حتی آنکه عدهٔ از اهل فلاحت دست از کار کشیده و چنین ادعاها از خودظاهر ساخته‌اند زیراچنین کلمات برای‌خودخواهان لذت دارد و هیچ‌کودن پستی‌از گفتن چنین کلماتی عاجز نیستوهر گاه عالم دانشمندی بر او انکار کند و نهی نماید میتواند بگوید نهی تو از علم وجدل‌است و علماء ظاهری‌کلمات ما را نفهمیده‌اند وبچنین‌کلماتی اغلوطه کندومسلمین را درفساد و گمراهي اندازد وکسی که چنین‌ادعا

کند کشتن او افضل است اززنده کردن ده نفر

قسم دویم ازمزخرفات صوفیه کلمات خوش خط وخال است که ظاهر خوب و باطن پوچ ونامرغوب داردوخود اوهم نمیداندچه‌میگوید و گاهی کلمات شرع‌را ازظاهر آن حمل میکنند بمعنی دیگری‌وازمعنی اصلی برمیگردانند بمعنی باطلی و آنرا باطن میگویند نماز و سایر عبادات را ولی و قطب میدانند و محرماترا دشمنان مینامند و این شرعا جائز نیست زیرا اگر الفاظ را از معنی آن بر گردانندبدون‌اذن شارع وبهر معنی دلبخواه حمل کنند دیگر اعتماد نیست بالفاظقرآن وکلمات معصومین(ع) وکلام خداو امام دیگر فائده‌ندارد زیرا معانی‌دل بخواه بسیار وباعث تفرقه خواهد شد واین کار از مفاسد بزرك‌وبدعت هائی است که صوفیه شیوع داده‌اند وتمام شرع وشریعت راچون‌باطنیه خراب و واژگون کرده‌اند زیرا کلمات شرع رابهر چه خواسته‌اند حمل کردند.

پس دوری کردن ازصوفیه واجب است زیرا شر ایشان اعظم از شیاطین است وشیاطین بواسطهٔ ایشان میربایند دین را دوری کن ای مسکین ازمحفل این‌جهال منافقین که مفلسند در عقل‌ودین

ملا محسن فیض کاشانی درچندکتاب مذمت صوفیه نموده‌ازآن جمله درکتاب بشارات ص ١٤٤ میگوید

با اینکه صوفیه ادعاهای بزرك دارند حتی عوام ایشان که قابل گفتن نیست ای کاش بدعوی قناعت میکردند و بدعتهادردین‌نمیآوردند از بلندکردن صدا بذکر و اظهار وجد و آواز و اشعار ضمن اذکار و کف زدن و رقص وبالا وپائین شدن حتی آنکه یکنفر درشدت شوق

و خیال صورت خوشگلی و رقصیدن دیوانه وار بر زمین میافتد و دست راست براین گذارد و بچپ سیلی بر آن زند و دماغ دیگری رابکتف خود بشکند و آب دهان برصورت آن افکند و با تف‌اوتبرك جویند و با غلامی دست بگردن وماچ وبوسه کند ویکی از ایشان ادعای غیب کند و کرامتی که هیچ پیغمبر ادعا نکرده ادعا کند با جهل خود باحکام شرع وبا وجود این بر سر او ازدحام کنند وچشم و گوش بر او فرا دهند و گاهی خود برقدم او افکنند و نزد اُوسجده کنند ودست وپای اورا ببوسند لیحمل اوزارهم کاملة یوم القیمه

ودر کتاب کلمات طریفه ص۷٦ گوید تقبیح بعضی ازمردم تصوف گمان میکند بجائی‌رسیده که هرچه خواهد میشود بتوجه ودعای او شنیده میشود درملکوت واورا جواب گویند درجبروت نام اوشیخ است ودرویش وباین‌ادعا مردمرا فکنده بتشویش افراط وتفریط کنند در حق اووتجاوز نمایند دربشریت اوازخواب وبیداری خود چنان تعریف کند که مردمرا بشك اندازد گاهی ادعای غیب کند وگاهی گوید فلان شاه رومرا من کشتم ولشگرعراقرا من‌یاری کردم وسلطان هند را فرار دادم ولشگرنفاقرا بر گردانیدم یافلان مرشدرا برزمین زدم ویافلانی‌راکه با اوارادت نداشته فانی کردم وبساشود دراطاق تاریکی‌نشیند وچله گیرد وچنان نماید که روزه گرفته وحیوانی‌نمیخورد وخواب نمیکندبرخلاف شرع تا آنکسیکه بخداسر نمیسپرد باوسر سپردافتری‌علی‌الله کذباًودرص۷۸

گوید : بعضی‌بنام تصوف خرقه دربر کنند وحلقه زنند اختراع کنند اذکاری و بغنابخوانند اشعاری فریاد کنند بتهلیل بدون معرفت بسبیل

بدعت کرده صدای حماورقص‌را صیحه های زشت درشت زنند آیا از کتکی‌درد دارندیاازخداشکایت‌دارند آیاخدادوراست که‌اورامیخوانید یاخوابی‌را بیدارمیکنید تعالی‌الله خدارا خواب نگیرد وزبانها اورابه غلط نیافکنند مانند ماهیان دریا ذکر ربگو واذکر ربك تضرعاً وخفية دون‌الجهر انه‌لیس‌منکم ببعیدبل‌هو اقرب‌الیکم‌من‌حبل‌الوریدودرص۷۹ گوید بعضی‌ازصوفیه‌ادعا میکند مشاهدهٔ معبودوتجاوزازمقام محمود وملازمهٔ عین وشهودرا ونمیداند هررا ازبربهم میبافد برای خرکردن عوام خر خیال‌میکنی سخن ازوحی‌میراند وازآسمانها خبرمیدهد بندگان خدا را درعبادت مزدورمیداند وعلمارا ازخدا مستور میشمرد مردمرا بقدم خودافکند واذن شهوترانی‌دهد وشبها ترا تجویزکند میخورد بامریدان مانند چهارپایان وباکی‌ازحلال وحرام ندارد گاهی میگویدتکالیف برای تطهیرقلب است وچون نشدنی‌است فائده ندارد وگاهی گوید اعمال اعضاء وجوارح ارزش‌ندارد نظرحق بدلهااست ودل‌ما شیدای حق‌است وگناه مارا ازحق بازندارد کلاسیعلمون اعمال توازتواست ای‌بیچاره نخواندهٔ لهاماکسبت وعلیهامااکتسبت(ازکوزه برون همان طراوت که دراوست)بدن تابع دل‌است ای نادان اعضاکه بعصیان است دردل‌طغیان است ایهاالمغرور فاذهب فمن تبعك منهم فان جهنم جزائکم جزاءموفوراً .

شهیداول محمد بن‌مکی رئیس‌الفقهاء والمجتهدین در یکی از مجامع‌خودچنانچه‌درفوائدالرضویه‌ص٦٤٦ گویدتوجه‌صوفیه‌بکثرةخوراك وشکم پروری بجائی‌رسیده که‌نقش‌انگشتر بعضی‌ازایشان اکلهادائم‌است

ودیگری آتناغدائنا ودیگری لاتبقی‌ولاتذراست وتفسیر کرده‌اندالشجرة الملعونة فی‌القرآن‌رابخلال‌بعد از طعام والاخسرین اعمالا را بکسیکه نان‌ترید کندودیگری‌بخورد وبعضی‌دیگر تفسیر کرده‌اندبآنکس که‌درایام خربوزه کارد نداردوبعضی‌ازایشان میگویند عیش میان دوخاء خوان و خلال‌است وطشت وابریقرا قبل‌ازطعام مبشرو بشیرو بعد ازطعـام‌منکـر ونکیر گویند . انتهی

شیخ بهائی درکشکول بسیاری ازمزخرفات صوفیه‌رانقل کرده مابعضی‌ازآنرا نقل‌میکنیم درص۴۳میگوید بعضی‌ازبزرگان صوفیه گفته تصوف مانند مرض سرسام است اول‌آن هذیان وآخرآن سکون‌است ودرص۴۸ گوید سری سقطی‌مرشد صوفیان گفته‌روزی‌به بیابانی‌نزدیك گودالهٔ آبی‌رسیدم ازسبزی وآب‌آن تناول‌کردم و گفتم اگرحلالی در دنیا خورده باشم همین‌است باقی‌هرچه خوردم حرام‌بود (پس‌مثنوی بی خود گفته« گرشود عالم پرازخون مال‌مال کی‌خوردبنده خدا الاحلال) و درص۲۵۲ گوید بعضی‌ازصوفیه را گفتند آیانمیفروشی شولاوخرقهٔ خود را گفت هرگاه صیاد شبکهٔ خودرابفروشد پس‌بچه‌چیز مردمراصید کند ودرص۳۱۸ گویدشبلی‌مرشد صوفیان‌ماه رمضان‌عقب‌امامی‌نمازمیخواند امام قرائت‌کرد آیهٔ ولوشئنالنذهبن بالذی او حناالیك شبلی‌چون شنید نعره زد ونمازخودرا باطل‌کردمردم گمان کردند روح‌ازبدن‌اومفارقت کرده شبلی‌شروع کرد بلرزه و میگفت اینطورخطاب‌میکنند بادوستان ومکرمیکرداین کلامرامؤلف گویداین‌یکنوع تعرض‌بخدابلکه تمسخر بکلام اوست ودرص۳۱۸ گوید بعضی‌ازصوفیان شنید آیهٔارجعی‌الی‌ربك

راضیه‌مرضیه‌را‌او این کلام‌را مکرر کرد و فریاد میکرد چه‌قدر بگویم ارجعی و برنگردد و در ص۰ ۵۲ نقل کرده که سفیان ثوری صوفی برای فریب دادن مردم لباس نرم درزیر و لباس زبر در روی لباسها پوشیده بود بحضرت صادق ایراد کرد چرا لباس نرم پوشیده‌اید حضرت درزیر لباس خود زبر پوشیده بود باو نشان داد و فرمود لباس رو برای مردم است ولی تو لباس زبر را برای مردم رو پوشیدهٔ که مردمرا گول زنی و مشت اورا باز کرد . وهم‌چنین کلامی از زمخشری درطعن صوفیه نقل کرده که خواهد آمد .

علامه نوری صاحب کتاب مستدرک گوید صوفیه درریاضات و تهذیب نفس متوسل شدند ببدعتها و کارهای حرام ودست ازپیروی شرع برداشته‌اند از اینجهة ازاهل شرع ودین جدا شده‌اند جهة دیگری که از دین دورافتاده اند ادعاهای محال وبلند پروازیهاست که پیغمبران ادعا نکرده‌اند وچیزهائیکه لایق مقام قدس حضرت پروردگار نیست قائل شده‌اند که واجب است خدارا از آن منزه دانست واگر بعضی ازفقها گاهی مراجعه میکنند بکلمات صوفیه فریفته مشو زیرا آنها خیال کرده‌اند باستشهاد کلمات ایشان میشود کسیرا هدایت کرد وهمین باعث شده که صوفیه بعضی ازدانشمندان شیعه راازخود بدانند واین مصیبت بزرگی است که عالمی را ازاهل بدعت بدانند .

پس باید باهل علم تذکر داد که آنچه ازاهل بیت وائمه معصومین(ع) رسیده کافی ووافی است ودیگران خود گمراهند مؤلف گوید زمان ماعالم نمایان فاسد زینت مجلس درویشان جاهل میشوند واینقدر نمیدانند که مجلس بدعت واجب الاجتناب است .

محقق قمی صاحب قوانین که نام او میرزا ابوالقاسم است دراواخر

جامع الشتات فرموده ذکر و فکر صوفیه تمام باطل است و صورت مرشد درفکر مرید کفر و شرك است و در بطلان آن تحقیقاتی فرموده هر که خواهد مراجعه کند .

سید مرتضی رازی صاحب کتاب تبصرة العوام وغیره در تبصره ص۷۵ فرموده صوفیان تمام ازاهل سنت‌اند وهر که سنی باشد ایشانرا اولیاء وصاحب کرامت داند واین صوفیه شش فرقه باشند .

اول حلاجیه رئیس ایشان حسین حلاج ساحر که درسحر مهارتی داشته ودرسحر شاگرد عبدالله بن هلال الکوفی بود وابویزید نیز ازایشان است و کتب ایشان همه کفر وزندقه است وفرماید عجب است از علماء سنی بااینکه اینها ادعای خدائی کرده‌اندایشان‌را اولیاءوصاحبان کرامت دانندو بااین حال برشیعه طعن زنند که‌عبدالله‌بن‌سبا واصحاب‌او گفته‌اند علی‌خدا است وابوالخطاب دعوی کرد حلول‌خدارا درائمه نعوذبالله‌عما یقول‌المشرکون بااینکه‌ماشیعیان‌ایشانرا کافر واهل آتش‌دوزخ میدانیم و خرافات آنقوم که دعوی اتحاد وخدائی کنند بیش از آنستکه ذکرشود و معجزه‌هائیکه نامش کرامت نهند جمله زرق وشعبده وسحر باشد .

فرقهٔ دویم از صوفیان خود را عشاق گویند و گویند انبیا بغیر حق مشغول شدند و خلق را بتکالیف خوانند و از خدا بازدارند پس التفات بقول انبیا نباید کرد و بتکالیف نباید مشغول شد که بیحاصل است غزالی در کتاب میزان گوید با یکی از شیوخ صوفیان مشورت کردم که مواظبت کنم بقرائت قرآن مرا از آن منع کرد و گفت علائق دنیا وجاه علم از دل بیرون کن و در خانه بنشین و اندیشه را بـزبان جمع کن و میگو الله‌الله و این فرقه گویند نبوت کسبی است و خود را

اهل حقایق دانند و بهترین خلق شمرند از همین جهت منزوی شوند و رفت و آمد با خلق نکنند و گویند هر که بفکر وریاضت مشغول شد صفای دل حاصل کرد و مستعد قبول علوم غیب گردید واین نبوت باشد کسبی بهتر از نبوت عطائی و گویند شاهان خاص الخاص خودرا بجائی نفرستند و رسول نزد خلق نگردانند و خود را از انبیا بالاتر دانند و گویند انبیا بحکومت و ریاست وحب جاه مشغول شدند و ما اعراض کردیم و گویند جز وی از خدا در شخص حلول کند و گویند سلیمان روزی بر بساط نشسته و باد آنرا میبرد خلقان بنظر تعجب نظرمیکردند برزگری بیل بر دست و اصلاح زمین میکرد و توجه بسلیمان ننمود سلیمان بوی گفت چرا بصنع خدا ننگری مانند دیگران برزگر گفت شوق و محبت خدا مرا از آن بازداشت و اگر تورا چنین شوق بودی طلب ملك و حشمت نکردی صد هزار لعن بر آن زندیق بادکه اعتقاد کند شوق و محبت برزگری بیش از پیغمبر خدا باشد و این سخن قبول نکند مگر بی‌دین خدا نشناسی و این طائفه سنی باشند.

زندیقی ازایشان کتاب نوشته میگوید چندین سال درعالم گردیدم در طلب حق و از هر که طلبیدم شفای من حاصل نشد بمکه رفتم و مجاور شدم شبی در خواب منظری نورانی دیدم ازوی سئوال کردم تا مرا راه حق نماید ریش شخصی بدستم داد و گفت اینرا محکم دار که حق است چون بیدار شدم ریش خود را در دستم دیدم باین شعر استشهاد کردم

تو بقیمت ورای هردوجهانی　　　چکنم قدر خود نمیدانی

و گویند رسول گفته من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی خود را

بشناسد که جزوی از خالق دروی حلول کرده

فرقه سیم نوریه گویند حجاب دو میباشد نوری و ناری نوری اشتعال بصفات خوبست چون توکل و تسلیم ووجد و ناری اشتغال بصفات شیطانی است چون فسق و فجور وحرص

شخصی حکایت کرد که یکی از این صوفیه که خودرا اهل تسلیم میخواند با من رفاقت کرد روزی مرا گفت دوش در خواب شدم فلان شخص بیامد دست برپای من نهاد با خود گفتم اگر بگویم چه میکنی برخلاف رضا و تسلیم باشد سکوت کردم تا دست بالا برد تا آنکه زیر جامه را بگشود و مقصود خود را از من حاصل کرد آنشخص گفت من گفتم چون دوش ساکت بودی امروز چرا اورارسوا کردی صوفی گفت نخواستم عیب اورا بگویم بلکه خواستم بر تو معلوم کنم رضا و تسلیم خودرا و این قوم گویند صهیب و عمر از ما بودند و گویند نباید خدا را عبادت کرد از بیم دوزخ یا شوق بهشت و گویند آنکه عبادت کرده روز قیامت بیاورند خدا گوید ای بندهٔ من بهرچه مرا عبادت کردی گوید نه از بیم دوزخ و نه طمع بهشت اگرمرا دوزخ افکنی باك ندارم خدا گوید ای ملائکه این شخص کذاب را هیچ مکافاتی نیست جزجوار تجلی من آنگاه خدا خود را باو بنماید وحال آنکه رسول خدا(ص) که مجمع جلالت بود میگوید اعوذبك من النار وعلی(ع)میگوید اجرنی من الجحیم وهولها العظیم

فرقه چهارم واصلیه گویند چون معرفت حاصل شود واصل شود و تکلیف برخیزد و تمام محرمات بروی حلال بود هرچه کند نیکو بود اگرچه با مادر و خواهر خود مجامعت کند مباح باشد اگر یکی از

ایشانرا شهوت غالب شود و از دیگری مجامعت طلب کندو او منع نماید واصل نباشد و اگر کودکی یا مرد بیگانهٔ اجابت کند شهوت او را بدرجهٔ ولایت رسد و ازاولیای کبار باشد زیرا راحتی بواصلی رسانیده و عارفان زمان ما اعتقاد بگوروقیامت وحشر و نشر ندارند و گویند عالم قدیم است.

فرقهٔ پنجم اهل ریاضت گویند بعلم و درس ونظر اعتبار نباشد بلکه حرام بود و معرفت بمجاهده و تلقین شیخ حاصل شود و گویند ایمان فعل خدا است و افعال خدا مخلوق نباشد و گویند انبیا کمالرا بریاضت کسب کردند و این قوم زهد بخرج دهند وخرقه وشولا بدهند ومرید را بخلوت نشانند واز علوم دین هیچ بهره ندارند وتدلیس نمایند وعلما و اهل بیت علیهم السلام را دشمن دارند.

فرقهٔ ششم قومی باشند شکم پرست خرقه پوشند وسجاده ترتیب دهند و از حرام احتراز نکنند نه علم دارند نه دیانت باطراف عالم میگردند بهر لقمهٔ و طالب طعام ورقص باشند وچون شکم سیر کردند روی در روی کنند و سخن ایشان همواره آنستکه فلان شهر و فلان خانقاه طعامهای نیکو سازند وسماع وآوازنیکو دانند اگردرسمرقند بشنودکه در مصر خانقاهی استکه طعام بسیار بخلق دهند قصد مصر کند هیچکس دون همت ترازایشان نباشد انتهی) درتبصره بسیارخرافات صوفیه را نقل کرده هر که خواهد مراجعه کند.

عالم زاهدشیخ علی اکبر نهاوندی درکتاب عبقری ج۱ ص۵٦ بعد از آنکه احادیث معتبری نقل کرده در ذم صوفیه از آنجمله لعن امام زمان(ع) راراجع بحسین حلاج پس فرموده ایعزیز بفکرصحیح تأمل کن

و ببین گروهیکه پیوسته معارض ائمهٔ تو بوده‌اند و بتزویر بندگان خدا را ازجاده هدایت ربوده‌اند اگر بطریقهٔ ایشان سالك شوی دانی که گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت ولا تزر وازرة وزر اخری و بسا باشد که گول آن میخوری که بعضی ازکوتاه فکران شیعه نام اینهارابخوبی یاد کرده‌اند یاآنکه برای ایشان کرامات ذکر کرده‌اند یابعضی‌ازایشان را شیعه دانسته گول مخور زیرا اکثر بلاد شیعه در زمـان سابق سنی بوده‌اند و بعد از آنکه شیعه شدند ذکر و نام صوفیانی در کتاب وزبان ایشان باقی ماند.

مردم جاهل که نمیدانستند وبسیاری که درلباس اهل‌علمندفریب خورده غافل از اختراعات و بدعتهای ایشان میباشند ودرص۵٦ بعد از نقل لعن صادرهٔ ازطرف امام‌زمان(ع) برحسین حلاج وتابعین او فرموده

من آنچه شرط بلاغست بـا تو میگویم

تو خـواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

و درالصبح‌الاسفرص۱۸۱ فرقهای گمراه کننده‌را شمرده مینویسد فرقهٔ خامسه جماعتی‌ازصوفیه‌اندکه امامترا نوعی میدانند ومیگویندلازم نیست منسوب به‌پیغمبر(ص)باشد چنانچه مثنوی گوید

پس بهردوری‌ولیی قائم است | تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حی‌قائم آن‌ولی‌است | خواه‌ازنسل‌عمرخواه‌ازعلیست

سید مرتضی درتبصره نقل کرده ازرسالهٔ قشیریه‌ص۸۳ که‌صوفیهٔ زمان ما از رقیت بندگی بیرون آمده‌اند و بحقائق وصال رسیده‌اند و حق را برایشان ملامت و عتاب نیست بر آنچه مرتکب شوندو یاترك نمایند و ایشاترا بکلی از خود بدربرده است و بشریت از ایشان‌بیرون

رفته (با اینکه پیغمبر اسلام فرموده انا بشر مثلکم) و گویند اگر شخصی پای در بهشت نهاده باشد نتوان گفت مؤمن است و ایشان جمله مجبره میباشند و روا دانند که تمام انبیا و رسل ابداً در دوزخ بمانند.

وحید عصره وزاهد دهره مقدس اردبیلی ملا احمد اعلی الله مقامه در جلد ثانی از کتاب حدیقةالشیعه که در حقیقت تمام فضایح صوفیه را آشکار نموده و اثبات کرده بطلان تمام فرق آن‌را و زندقه وکفر صوفیه را هویدا نموده لایخفی چون صوفیه دیدند مقدس اردبیلی مرد معتبر و معروفی است نمیشود او را هو کردیاعیبی برای اوذکر کرد گفتند کتاب حدیقةالشیعه از او نیست ولی علمای متبحر بطور قطع کتاب حدیقه را از آن جناب میدانند مابرای تذکر بعضی از علمای بزرك راکه تصریح کرده‌اند باین مطلب ذکر میکنیم تاجای شکی نماند

اول محدث خبیر حاجی شیخ عباس قمی در کتاب فوائدالرضویه ص۲۷ بعد از آنکه مرقوم داشته برای مقدس اردبیلی کتبی است مرغوب مانند شرح ارشاد و آیات الاحکام وشرح الهیات تجرید وتعلیقات برشرح عضدی وبرخراجیه و بعد ذکر کرده حدیقه را

دویم علامه خبیر ومحدث بی‌نظیر حاجی میرزا حسین نوری در کتاب مستدرك ص۳۹۳ وثابت کرده بدلائلی که حدیقه از خود اردبیلی است .

سیم علامه ممقانی در کتاب رجال خود جلد اول وسیم

چهارم علامه متبحر شیخ حر عاملی درکتاب امل الامل و در کتاب اثنی‌عشریه حتی آنکه دراین کتاب مکررمیفرماید مولاناالکامل

العامل احمدالاردبیلی در کتاب حدیقه چنین فرموده

پنجم رئیس المحدثین صاحب حدائق در کتاب لؤلؤه

ششم علامه جامع متبحر ملامحمد طاهر قمی که تقریباً معاصر بوده با مقدس اردبیلی در کتاب ملاذالاخیار

هفتم عالم نقادخبیر صاحب ریاض العلماء

هشتم محدث صالح شیخ عبدالله بن صالح

نهم علامه ربانی شیخ سلیمان بحرانی بن عبدالله

دهم علامه قدوسی مرحوم مجلسی

یازدهم محدث قمی و فاضل محلاتی درسفینه ودرکشف الاشتباه

دوازدهم شیخ جلیل آقای محمد علی کرمانشاهی که فرموده بودن کتاب حدیقه از مقدس اردبیلی مانند خورشید آشکار است. وانکار آن مانند آنستکه میرزامخدوم سنی درنواقض الروافض گفته استبصار ازشیخ طوسی نیست .

سیزدهم عالم متبحر سید حبیب الله خوئی درجلد شرح نهج البلاغه ص ۲۸۳ .

چهاردهم تصریح خود کتاب حدیقه دربسیاری ازمقامات چنانچه حاجی نوری درمستدرك چند مورد راذکر کرده فلیراجع ملاسلطان علی صوفی گون آبادی درخاتمه سعادتنامه خود اقرار کرده که حدیقه الشیعه از آن جنابست ولی برای فریب عوام والا کتاب سعادتنامه او مملو است ازعقائد کفر وزندقه است برضدحدیقه الشیعه علی ای حال محدث قمی وحاجی نوری نقل کرده‌اند که چون صوفیه زشتی‌ها ومفاسد خود را در

این کتاب دیدند وعظمت شأن ومحترم بودن مؤلف رانزد تمام مردم مشاهده کردند نتوانستند برای مؤلف چیزی بگویند ناچارشدند نسبت کتاب را بآنجناب انکار کنند وچنك زدند بسخنی که ازتار عنکبود سست تراست مؤلف گوید کفارهم میگفتند قرآن کلام خدانیست چون نتوانستندبرای محمد(ص)عیبی ذکر کنندمانند سنیان که دیدندحدیث غدیریاسوزانیدن درب منزل فاطمه (ع) وقصهٔ کربلا برضررایشان است تمامراانکار کردند مگربعضی ازاهل انصاف که مشت خودرا باز کردند صوفیان نیز از هم مذهبان سنی خود اگربد تر نباشند بهتر نیستند زیرا سواد علمی که ندارند و از احادیث آل محمد (ص) مطلع نیستنداگر کسی بخواهد باایشان بحث کند تهدید میکنندوتکذیب مینمایند چنانچه چندین مرتبه خود مؤلف مبتلابتهدید ایشان شده‌ام .

علامهٔ امینی در کتاب شهداء الفضیله ص ۳۷٦ مینویسد عالم کامل فقیه الشیخ حسن البیهودی قائنی ازعلمای ربانی ومجاهد بود ودر نشر احکام و اعلام کلمهٔ دین کوشش داشت درنجف اشرف نزد آیةالله شرابیانی علم خود راکامل وبراقران تفوق پیداکرد وچون بوطن خود برگشت که در نواحی قائن قریه بیهود باشد بنشراحکام واقامهٔ حدود واثبات برهان براصول وفروع مشغول شد و درآن قریه عدهٔ صوفی طاوسی از اتباع ملاسلطان علی گنابادی بودند چون عالم مزبورخواست ایشانراهدایت کند وازبدعتها باز دارد شبانه بمنزل او وارد شدند وبا جراحات اورا با عیال اوکه حامله بود شهید نمودند وهرچه درخانه بود غارت کردند چون صبح شد مردم مطلع شده وغوغا برخواست حاکم وقت امیرشوکت الملك محمد بن ابراهیم قاتلین را دستگیرو پس از اقرارسه نفرایشانرا

کشت سنه ۱۳۰۰ قمری

پس بنا برانچه ذکرشد از تصریح جمعی که همه ازاهل‌فن‌رجال وحدیث می‌باشند دیگرجای تردید نیست که‌حدیقه ازمقدس است مگر کسی که اهل غرض باشد وفعلا ما مختصری از حدیقه نقل میکنیم

ازجمله میفرماید اصل مذهب صوفیه ازمخترعات سنیان است و اول کسیکه باین نام‌نامیده شدابوهاشم کوفی که صوف یعنی‌پشم‌میپوشید و قائل بحلول واتحاد بود مانندنصاری‌لکن نصاری‌درحق‌عیسی‌میگفتند واین ملعون درحق خودش میگفت واز طائفه بنی امیه و جبری مذهب بود ودر باطن بی‌دین ودهری بود وغرض اوازایجاد صوفیگری خراب کردن اسلام‌بود.

تا اینکه میگوید اکثر این‌فرقه در ظاهر بمذهب حنبلی ومالکی بودند وشبلی مالکی بود وذوالنون که شاگرد مالك بود وبسیاری از ایشان درباطن‌زندیق بودند.

تا اینکه میفرماید از ائمه علیهم السلام احادیث بسیاری در رد این طائفه وارد شده ووارد شده لعن‌براین‌اهل‌بدعت از ائمه(ع) بلکه‌از پیغمبرکه خدا و ملئکه ایشانرا لعن میکنند سپس مذاهب ایشانرا تا ۲۱ مذهب شمرده وریشهٔ تمام را دومذهب شمرده که همه باین دو مذهب معتقدند یکی قول‌باتحاد ودیگرقول بحلول وباقی مذاهب‌ایشان فرع ایندواست

اما حلولیه‌میگویندخداوند جل وعلی‌حلول کرده درجمیع بدنهای‌ما واما‌اتحادیه میگویند

خداوند سبحانه وتعالی یکی شده ویکی بوده با هر چیزوخدا را تشبیه میکنند بآتش وخود را بآهن سرخ شده واین کفرو زندقهٔ خالص است که هیچ دهری وطبیعی جرأت چنین مزخرفی نکرده وبدن انسان از این کفر بلرزه میآید و کسیکه مختصرعقلی داشته باشد بطور قطع میداند که تبدیل ممکن بممکن یا تغییر کردن بواسطهٔ همدیگر رانمیشود قیاس.با واجب الوجود نمود وهردو ازاین طائفه را لازمـه آنستکـه خداوند هـزاران باشد زیـرا درویش وعـارف هزاران میباشد درهر زمانی .

پس نقل میفرمایداز صاحب کتاب بیان الادیان که قول بحلول واتحاد اول ازجرمانیه بوده بعد هم صائبین وبعد از ایشان نصاری تـا آنکـه میفرماید:

چون رؤساء سابق صوفیه مانند حسین حلاج وبایزید راچنین عقیده بوده ایشانرا ازغلاة شمرده‌اند بلکه ازغلات ناصبی میباشند ومتأخرین ایشان مانند محیی الدین اعرابی وشیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی ازحد کفر وزندقه تجاوز کردند و گویند هرموجودی خدااست خدا منزه است از آنچه این ملحدین و کفار گفته اندوعلت چنین طغیان در کفر آنستکه ایشان کتب فلاسفه را دیدند و آگاه شدند بر اعتقادات فاسدهٔ افلاطون قبطی و گفتار قبیل اورا دزدیده ولباس آنرا تغییر دادند بنام وحدت وجودچون از ایشان سؤال کنی وحدت وجود چیست خدعه کنندو گویند دربیان نگنجد و برياضات ومجاهده وخدمت پیرمرشد درك خواهد شدو بهمین نحو احمقانرا متحیر کرده‌اند و عمر سفیهانرا ضایع نموده اند تا آنکه دربیان فرق ایشان میگوید

فرقهٔ اول وحدتیه که میگویند هر کسی خدا است و ایشانرا کفر سخت تراست از نمرود وفرعون و شداد زیرا چیزهای غیرپاك‌را هم‌خدا میدانند نعوذ بالله

پس اگر ایشانرا اکثرتیه بگویند بهتراست ازوحدتیه ومحیی‌الدین درکتاب فصوص وغیرآن چنین جسارتها را بسیارذکر کرده و در اول کتاب‌فتوحات‌خود گفته

سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها

یعنی منزه است خدائیکه چیزها راآشکار کرد وحال آنکه خود عین آن چیزها است

علاءالدوله سمنانی درحاشیه آن کتاب گفته

ان‌الله لایستحیی من‌الحق

ای شیخ گمراه اگر کسی بتوبگوید فضلهٔ تو عین تو است غضب خواهی کرد پس چگونه چنین هذیانها را نسبت میدهی بخالق سبحان توبه کن‌وازاین ورطهٔ هلاکت فرارکن که دهریان ویونانیان هم ازچنین اقوال عاردارند وشیخ عطارو ملای رومی ومتأخرین‌صوفیه این‌مزخرفاترا نیکو شمرده‌اند ودرشعر ونثر خود آنرا ترویج کرده‌اند وهر کس که ادعای خدائی کند دوست دارند بکنایه ادعا کند یا صریح مانند فرعون وشداد ونمرود ونمیدانم چرا باشتباه افتاده‌اند این اواخر عدهٔ از شیعه که اعتقاد خیروخوبی بایشان دارند وحال آنکه بسیاری ازعلماءشیعه مذهب وکفر ایشانرا گفته ونوشته‌اندو ایشانرارد کرده‌اندآیا ندیده‌اند اگرعاقل باانصاف کتاب کافی باب دخول الصوفیه‌علی الصادق(ع)

را به‌بیندکه چگونه حضرت ایشانرا باطل ساخته و با ایشان معارضه کرده میفهمدکه صوفیه ازمخالفین ائمه بوده‌اند وهم‌چنین کلمات‌صدوق و سایرعلماء شیعه که کتابها نوشته‌اند دربیان فرق اسلامیه میفهمدکه صوفیه سنی ناصبی کافربوده‌اند و با چشم پوشی از تمام‌اینها آیاشیعیان غافل چون شده که حکم معصومین (ع)را در بطلان ایشان درکتابهای محل وثوق ندیده‌اند

اگر کسی بگوید من ندیده ام جوابش اینستکه شرط احتیاط آنستکه دردین وبندگی وتقوای خود تأملی کنی وتفحص‌بنمائی تاامر برتو واضح شود وکفرایشان آشکار گردد وظاهراً چون شیعه دیده‌اند که‌ایشان گاهی مدح‌علی (ع)میگویند گول خورده‌اند دیگر خبرندارند ایشان همه چیز را خدا میدانند ویا قائل‌بجبرند وهرچیز را از خدا ونیکو میدانند

محیی الدین ایشان در فص شعیبی گفته من عرف نفسه فقد عرف‌ربه

وچنین معنی کرده که هرکس خود را بشناسدکه خدا است پس خدارا شناخته زیرا خداوند برصورت خلق خوداست بلکه عین‌خلق و حقیقت اوست پس علی را مدح میکنند تا شیعه را گمراه‌کنند و در حدیث وارد شده که مغرور نشوید بمدح ایشان‌از امام شما ونمی‌فهمند که محبت شرائطی دارد وهر طائفهٔ از نصاری و مجوس ویهود کلمات حق وباطلی را مخلوط میکنند آیا نمیدانندکه صوفیه بسیار مخالفت دارند دراصول دین با شیعه واگرهم‌علی را امام‌اول بدانند چون‌حسین حلاج را خدا میدانند ـ

بااینکه ساحر کافری بوده‌چه فائده‌دارد بلکه‌تمام‌موجوداترا خدا بدانند خیلی منافات دارد ایمان باکفر وایشان چون اهل مکر وخدعه میباشند بهر طائفهٔ برسند خود را داخل‌میکنند مانند حسین حلاج که میان سنیان سنی بود و میان شیعه شیعه و ادعای نیابت امام زمان میکرد تا آنکه میفرماید ازجمله کفرایشان آنستکه مانند سایر بی‌دینان وزندیقان اخبارو آیاترا تأویل می کنند مطابق مذهب باطل خوددیگر آنکه نزد سفیهان ادعای غیب میکنند و آنرا کشف نام میگذارند که بکفار هند هم نسبت میدهند پس کسیکه احوال و کلمات ایشانرادیده باشد نباید ازایشان قبول کند اگر بگویند ما شیعه میباشیم‌زیرا ایشان مجبورند تبعاًلرؤسائهم براینکه بجبر و تفویض‌وحب یهود و نصاری‌ودوستی ابوبکروعمر وعثمان ویزیدومعویه‌قائل باشند بلکه‌بحب جمیع فساق‌و مشرکین‌و کفارزیرا که‌همه‌را صورحق‌ومظاهرحق‌میدانندبلکه‌اگرصوفی اظهاربیزاری ولعن‌کفار ومنافقین‌نمود نباید کسی مغرور شودزیراایشان لعن‌راهم فعل خداورحمت میدانندبعدشرح‌داده‌فرقه‌و اصلیه راکه‌لواطهٔ فرزند خود را نیز حلال میدانند وبسیاری از مفاسد ایشانرا ذکر کرده تا آنکه‌میفرماید:

بدان که ترك نماز وسایر واجباب وحلال شمردن‌جمیع معاصي مذهب تمام صوفیه است چنانچه روایتی بهمین مطلب تصریح کرده الا آنکه‌بعضی‌ازمذاهب ایشان ظاهر میکنند کفریاتراو بعضی‌مخفی‌میدارند وبرای گول زدن سفها وجهال مواظبت بنماز وبعضی از فرائض دارندو میگویندهر گاه شهوت‌بریکی غلبه‌کرد و خواست بادیگری وطی کند و او مانع شد آن مانع‌بمقام وصول نرسیده بلکه‌کافر است وهر کس‌خود

را حاضر کنند که بااو مجامعت کنند بمقام ولایت رسیده ومیگویندرابعهٔ زاهده وجمعی اززنان دیگربدرجهٔ ولایت واولیاء کاملین رسیدند برای آنکه قضاء شهوت دیگرانرا برخود نهادند ومزخرفات ایشان بسیار وموجب ملال وتطویل خواهد شد

فرقهٔ دیگر ازایشان عشاقیه میباشند که غافلنداز آنکه عشق مرضی است ازامراض دماغی ومیگویند اشتغال بغیرحق ازنادانی است وبااین حال ادعای عشق میکنند باماهرویان وامردان وفرزندان مردم ومیگویند مجازپل پیروزی بحقیقت است وبیشتر ایشان از بی مبالاتی ونترسیدن از خدا عمداً کذب بررسول خدا می بندند وبدروغ میگویند این حدیث است ازپیغمبر (ص) ومبالغه دارند دراشعار وکلمات خود راجع بعشق امردان ودختران نیکو منظر واین فرقه را عداوت عظیمی است باانبیاء ومیگویند انبیا ما را مقید کردند بتکالیف شرعیه وما را مستور کردند از وصول بحق و عجب استکه نزد شیعه اظهار ولایت ائمه میکنند و با این حال اظهار محبت بعمر و ابوبکر را دارند برای خوشنودی اهل سنت.

فرقه چهارم تلقیه میباشند که نظر در کتب و تحصیل علوم را حرام میدانندمگر کتب صوفیه راآنهم نزد مرشد خودشان وعلوم شرعیه را مطلقاً حرام میدانند ومیگویند آنچه درهفتاد سال تحصیل علم بدست آید از یکساعت تلقین مرشد حاصل شودو آنچه سالك راه یافته از تلقین شیخ است نه تعلم ازعلماء ظاهری وعلم منحصراست درعلم باطن وچله می نشینند درمقابل اعتکاف که درشرع وارد شده

خرب الله بنیانهم ودفع شرهم وطغیانهم

فرقه پنجم زراقیه که فقط مکر وخدعه دارند برای صید مردم و تعریف ازمرشد وپر کردن گوش مردم از کرامات جعلی وخوردن اموال وهرکس ترویج وتعریف مشایخ ایشان کند اوراعلم وافضل دانندحتی آنکه مردیرا دیدم بی‌سوادبود همین قدر میتوانست اشعـار گلشن راز مرشد ایشان شیخ شبستریرا معنی کند میگفتند او اعلم و افضل است انتهـی .

علامهٔ مجلسی در عین الحیوة و نهاوندی در عبقری در ذیل کلام حضرت رسول یا اباذر یکون فی آخرالزمان قوم یلبسون الصوف

گوید صوفیه خود را مقابل ائمه انداخته اند چون رسول خدا بوحی میدانست واین هم یکی ازمعجزات حضرت است که خبر داده تا کسی گول ایشان نخورد چون میدانسته شرع حضرترا باطل خواهنـد کرد وبکفر وزندقه قائل خواهند شد ومردمرا ازعبادت وبندکی بـاز خواهند داشت لذا خبر داد پس‌ای‌عزیز من اگر پـردهٔ عصبیت از دیده برداری وبچشم انصاف نظر کنی همین جمله تورا کافی است دربطـلان ایشان باقطع نظر از احادیثیکه بسیار از ائمه وارد شده‌صریحاًودلالت برذم اکابرایشان دارد وقطع نظر ازاینکه اکثرقدما و متأخرین علمـاء شیعه رضوان‌الله علیهم مذمت‌ایشان کرده‌اندو بسیاری‌ردبرایشان‌نوشته‌اند مانند ابن بابویه وفرزندش شیخ صدوق رئیس محدثین که‌بدعای‌صاحب الامر متولد شده ومانند شیخ مفید که ستون مذهب تشیع بوده واکثر محدثین وفضلای نامدار مانند سید مرتضی علم الهدی وشیخ طوسی که بزرك شیعه بوده واکثر احادیث شیعه را او ضبط کرده ومـانند علامـهٔ

حلی وشیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه وفرزند او شیخ حسن‌در کتاب عمدةالاثقال وشیخ عالی قدر جعفربن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد خود وابن حمزه درچند کتاب وعلم الهدی درچند کتاب وزبدةالعلماء ملااحمد اردبیلی‌وسایرعلماء نامدارپس‌ای‌عزیزاگراعتقاد بروزجزاداری امروز حجت خود را درست‌کن که فردا جواب کافی داشته باشی

نمیدانم‌بعد ازورود احادیث صحیحه ازاهل‌بیت رسالت وشهادت این همه بزرگواران ازعلمای شیعه بربطلان طریقهٔ صوفیه در پیروی ایشان‌چه‌عذرخواهی آورد درمحضرخداوند سبحان‌خواهی گفت‌متابعت حسن بصری کردم که چندین لعن براو وارد شده یا متابعت سفیان‌ثوری که با امام جعفرصادق (ع) دشمنی کرده یا متابعت‌غزالی که‌بیقین ناصبی بوده و درکتابهای خود گوید بهمان معنی که علی امام بود منهم امامم وگوید هرکس لعن بریزید کند گناهکاراست ودررد مذهب شیعه‌کتابها نوشته مانند‌کتاب المنقذمن‌الضلال یاآنکه متابعت برادرش‌احمدغزالی را حجت میآوری‌که شیطانرا ازبزرگان اولیا خوانده یاملای رومی صاحب مثنوی را شفیع خواهی‌آورد که‌ابن ملجم را تعریف کرده ودست حق‌واهل بهشت خوانده ودروحدت وجود که اعلای درجات کفر است اشعار گفته :

چونکه بی رنکی اسیر رنك شد
موسئی با موسئی در جنك شد
چون به بیرنکی رسی کان داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی

نعلهای بـاژگونه است ایسلیم نفرت فرعون را دان‌از کلیم

تا آنکه گوید بلکه هیچ صفحه ازصفحات مثنوی‌نیست مگر آنکه جبریا وحدت‌وجودیاسقوط‌عبادت‌یاکفریات‌واعتقادات‌فاسده‌داردوپیروان اوساز ودف ونی‌وآواز راعبادت دانند یاآنکه بمحیی‌الدین اعرابی پناه‌میبری که میگوید جمعی ازاولیاءرافضیان‌را بصورت خوك می‌بینندومیگوید بمعراج رفتم مرتبه علی را ازمرتبه ابوبکر وعثمان پست تردیدم چون بر گشتم بعلی گفتم چون بود دعوی میکردی من از آنها بهترم الحـال دیدم‌که ازهمه پست تری وبالجمله او وامثال او ادعاهای بسیار دارند اگر از ادعاهای بلند ایشان فریب میخوری فکر کن شاید برای حب دنیا اینها را برخود بسته‌اند اگـرخواهی اورا امتحان‌کن چنانچه در خبرصحیح است که حضرت صادق (ع) فرمود علامت دروغگو آنستکـه تورا خبر میدهد بچیزهای آسمان وزمین ومشرق و مغـرب‌و چون از حلال وحرام ازاومسئلهٔ پرسند نداندپس چرا وحدت وجودرافهمیده‌اند وهرگاه خود صوفی معترف شودکه کشف باکفر جمع میشود وکفـار هند صاحب‌کشفند پس برفرض‌که کشف ایشان مطابق واقع شدودروغ نباشد ازکجا برخوبی ایشان دلالت‌کند انتهی

کلام‌مجلسی مفصل است مراجعه شود بعین‌الحیوة

سیدمحمدباقرخوانساری درکتاب روضات بعنوان حسین بن منصور کفر و زندقهٔ صوفیه‌را ثابت‌کرده و ضررایشانرا ازهرچیزبراسلام بدتر دانسته :

مؤلف‌گوید با اینکه رؤسای صوفی تمام سنی بوده‌اند چنانچه

ثابت خواهیم کرد با این حال بعضی از علماء سنی نیز ایشانرا مذمت کرده‌اند ما بعضی رانام میبریم .

ابن‌الجوزی حنبلی که اعلم علمای سنیـان است در قـرن پنجم کتابی نوشته بنام تلبیس ابلیس ودر آن کتاب گوید ملامتیه قومی ازصوفیانند که بگناهان هجوم کرده‌اند و گویند مقصود ما آنستکه از چشم مردم بیافتیم واز آفت جاه‌وریا کاری ساقط شویم‌ومثل ایشان مانند مردیستکه زنا کرد بازنی واو آبستن شد بمرد گفتند میخواستی ذکـر ترا بیرون کشی که منی ریخته نشود و آبستن‌نگردد گفت این عزل مکروه است گفتند نشنیدهٔ که زنا حرام است

اقول مقداری ازکلام ابن جوزی بعنوان غزالی خواهد آمد .

زمخشری صاحب‌تفسیر کشاف‌سخت‌انکار کرده برصوفیه چنانچه شیـخ بهائی نیز در کشکـول ا زاو نقل کرده در چند موضع ازتفسیر خود برصوفیه طعن ولعن کرده ازآنجمله درتفسیر آیهٔ ان کنتم تحبون‌الله

فاتبعونی که درسوره آل عمران است گوید اگر کسی دم از محبت حق میزند ودست برهم میکوبد وطرب میکند ونعره میزند پس شك مکن در اینکه او نمیشناسد ونمیداند خداچه ومحبت‌خدا کدام است‌وکف زدن وطرب ونعرهٔاو نیست مگر برای آنکه‌تصور کرده درخیال‌خودش صورت ملیح خوشگلی را وآنرا از نادانـی خـدای قـرارداده‌وبطـرب آمده والا عقول بشر وغیر بشرمحال است بذات پروردگار محیط شود وگاهی این صوفیان نادانرا می‌بینی شلوارخود را پرازمنی نمـوده در حال نعره ووجد وطرب واحمقان مردم هم برگرد اورقت کرده‌اند واز گریه جامهای خود را ترمیکنند .

ابن خلکان دروفیات الاعیان درترجمه ابواسحق ابراهیم بن نصر کلماتی رد برصوفیه دارد .

دمیـری متوفی سنه ۸۰۸ در کتاب خود حیوة الحیوان درعنوان عجل نقل میکند ازقرطبی از ابی بکر طرطوسی که از او سئوال کردند ازصوفیه که جمع میشوند درمکانی ومقداری از قرآن میخوانند پس یکی از ایشان شعر میخواند پس میرقصند وبطرب میآیند ودف میزنند آیـا حاضرشدن با ایشان درآنجا حلال است؟ اوجواب داد مذهب صوفیـه بطالت وجهالت وضلالة است واسلام نیست مگر کتاب خدا وسنةرسول واما رقص ووجد پس اول کسیکه آنرا بدعت نهاد سامری بود زمانیکه کوسالهٔ برای بنی اسرائیل ساخت آنرا سجده کردند و بـرخواستند و اطراف گوساله میرقصیدند واظهار وجد میکردند پس این رقص ومانند آن از دین کفارو بندگان گوساله است وهمانا درمجلس رسول خداو اصحاب اوچنان آرامش ووقاربود که گویابرسر آنهامرغی نشسته وسزاوار است سلطان ونواب اومنع کنند صوفیه راازآمدن بمساجد وغیرمساجد وحلال نیست برای کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد با صوفیه و دراویش بنشیند الخ

مؤلف گوید قصهٔ سامری بعنوان حسن بصری خواهد آمد .

میرسید شریف جرجانی درشرح تجریددرمسئله ثالثه گفته سخن صوفیان برخلاف عقل وخرد است .

فخر رازی اشعری درکتاب اربعین خود درمسئله۳۱در نبوت گوید طائفهٔ ششم ازکسانیکه منکر نبوت پیغمبرها میباشند جمعی از صوفیه ودرویشانند که میگویند اشتغال بغیر خدا حجاب ازخداومعرفت

اوست وانبیا مردمراخواندند بطاعات ومردمرا مشغول کردند بغیر خدا.

بخاری صاحب کتاب صحیح کتابی نوشته بنام فاضحة الملحدین وثابت کرده در آن کفر وزندقهٔ صوفیه ودرویشانرا .

حافظ شیرازی با اینکه صوفیان اورا از خود میدانند گفته :

صوفی نهاد دام وسرحقه باز کرد
بنیـاد مکربا فلك حقه باز کرد

ونیز گفته

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود گر محك تجربه آیدبمیان
تا سیه روی شودهر که در او غش باشد

ونیز گوید

کجا است صوفی دجال فعل ملحدشکل
بگو بسوز که مهدی دیـن پناه رسیـد

دیگری گوید

الاخیل التصوف شـرخیل   لقد جئتم بشیئی مستحیل
افی القرآن قال لـکم اله   کلوامثل البهائم وارقصوالی

و دیگری گوید

اگر ازخرقه کس درویش بـودی
رئیس خرقه پوشـان میش بـودی
اگر مرد خدا آنمرد چرخی است
یقین دان آسیا معروف کرخی است

وگر کف بردهن عرش است و معراج
یقیـن میدان شتـر منصور حـلاج

و شیخ عطار که ازخود صوفیان است درکتاب بی سرنامهٔ خود میگوید .

بت پرستی میکنی در زیر دلق مینمائی خویشر اصوفی بخلق

صوفیگری جامع تمام رذائل و گمراهیها وزیانها است

از قبیل تنبلی خانقاه نشینی مفت خواری سربارجامعه بـودن بی اعتنائی بقوانین واساس زندگی وشاعر مسلکی وخیـال بافی و گوشه گیری وسرسپردگی بغیر یعنی از خود بی ارادگی وزبون شدن بـرای هرکس وناکسی ولاف و گزافهای دروغ وجریشدن برخدا وبی زنی وبی خانمانی و گدائی وبد گوئی باهل دنیا وبتاراج دادن هستی وخراباتی گری ودست کشیدن ازغیرت وسلحشوری ومیرانیـدن روح شهامت و مردانگی وکشورداری وزهر آلوده کردن روح خداشناسی و بیـکاری با آنکه هرکسی بایدپیشهٔ اختیارکند وبادیگران همدستی کند و بعلاوهٔ آنچه گذشت درصوفیگری است پندارها ودروغ پردازیها ولاف خدائی وتنك گدایی ورواج بدعتها چنانچه خواهد آمد در بدعتها در مطلب پنجم ولذا ابزاری شده برای پیشرفت کاراجانب ودشمنان

صوفیگری ابزار کار اجانب و دشمنان است

اجانب خصوصاً صلیبیها مدتها استکه سعی کرده اند در ترویج صوفیگری وبادست نوکران خود آنرا آبیاری کرده‌اند وبسیار کمك

باین بنگاه داده‌اند مثلا اول خانقاهیکه برای صوفیان ساخته شده خانقاهی بود که یکنفر نصاری برای ابوهاشم کوفی ساخت معروف کرخی و جنید بغدادی از نصرانیت وارد اسلام شدند برای چه برای خرابی

تذکرة الاولیاء شیخ عطار که سرتاپا لاف و گزاف صوفیان است از ثلث کیپ دراروپا چاپ میشود و بایران فرستاده میشود وزارت فرهنك سالهاست که پول بسیاری از بیت المال را صرف چاپ و نشر و درس مطالب صوفیگری میکند و مثنویرا بنصف قیمت منتشر میسازد و مردم اجانب پرور مدتی وقت رادیو را صرف تعریف مثنوی وجذبه و خلسه او مینمایند سالهاست که ازاروپا تعریف صوفیگری را می‌شنویم امابرای ما میگویند نه برای خودشان دامهائی است که برای ما گسترده اندپوست خربوزه ای استکه درراه ما میگذارند مانندبزرگی که بخواهد چیز تلخی را ببچهٔ بخوراند میگوید به به چه شیرین است بده من بخورم چون درجنگ صلیبی با آنهمه قتل و غارتها نتوانستند برمسلمین چیره شوند همواره با اینچیز- های ننگ آور خواسته انداسلامرا تضعیف کنند که مسلمین در کثافت و نادانی غوطه‌ورباشند تا آنها سواری بکشند .

یکی ازفضلا نقل کرده که درروزنامهای اروپا دیده که تعریف از شیخ فخرالدین عراقی مرشد صوفیان کرده اند وازدلباختن اوبیك بچه درویش وبدنبال اورفتن و آنرا بزبان پارسی انتشار داده ونوشته‌اند که در اینجهان عقل ومکانیکی ما اروپائیان شیفتهٔ بتهای مادی هستیم ولی این درویشان بی سر وپا بروشنی وخوبی زیبائی معنوی را دریافته‌اند وباین ژرفی مهرخدا را دردل جا داده اند .

مؤلف گوید باید باین‌غربیان گفت این ترانه‌های کودك فریب

را برای ما ننوازید اگر راست وخوبست چرا بزبان خودتان در میـان ملت خودتان نشر نمیدهید

فلان شیخ گردن کلفت که عاشق بچۀمیشودزیبائی‌معنوی آن کدام است ومهرخدا که دردل اوست‌چیست حیا کنید دست از سرملت اسلام بردارید اگرچه درنفحات جامی زیادترازاین نقل کرده ازرسوائی‌هـای شیخ فخرالدین ابراهیم صوفی‌عراقی همین غربیان اگرپایش بیافتد این صوفیگری وقلندری‌را برخ ما میکشند ومیگویند شماهنوزلیاقت تمدن ندارید بهرحال کسانیکه درترویج صوفیگری وشاعری میکوشند ولـو درایران باشند بدخواه ملت وخائن ودست پـروردۀ اجانبند خصوصـا اجانب که می‌خواهند اختلاف بیاندازند آیا حیدر ونعمتی‌اختلاف‌نیست که هنوزبقایای این‌عادت شوم درشهرها ودهکده‌هاست حیدری مریـد قطب الدین حیدر که مرشد صوفیگری بوده درشهرتربت مدفون است‌و نعمتی مرید شاه نعمت الله ولی شاگرد یافعی سنی است که مریدان‌این دونفر مدتی جنك داشته اند وهمچنین دشمنیهای پائین محله‌وبالا محله وامامزاده سازیها ومصداق قرآن درست‌کردن وبرادر وپسربرای امام تراشیدن مانند جلال الدین‌اشرف دروغی ونخل و جنازۀ مصنوعی‌وعلم جنبانی وحجله سازی وچرخ‌زدن‌وبردوش کشیدن‌ودست آویزهوسناکان وبی‌خردان شدن و ..و

کفار بصنایع مادی خود ترقی‌دادند ولی‌مسلمین بهزاردعوت‌های پرلجاج ضدونقیض بی‌پـا مبتلا شده اند آیا بابی گری وشیخی وصوفی وقلندری ودرویشی وچله‌نشینی راکه آورده چگونه‌است که‌صوفی‌شدن پنج شرط داردیکی آنکه باید باهمه کفار خوب باشی‌وباکسی‌بدنباشی

چه‌شده که روزقتل عام کربلا ازطرف دولت عثمانی خانهٔ سید کاظم رشتی استاد سیدعلی‌محمد باب امانگاه ومحفوظ است چه‌شده‌سیدحسین شمس العرفاء صوفی مقابل مسجد شاه ومسجدجامع تهران خانقاه میسازد و گویند پاپ اعظم‌عکس اورا گرفته وعکس خودراباوداده وقرائن دیگر بسیاری میباشد که کفار صلیبی برای واژگون کردن اسلام صوفیگری‌را آورده اند مانند رهبانیت و گوشه‌نشینی که یادگار نصاری است بنام صوفیگری آورده اند درحالیکه پیغمبر اسلام میفرماید :

لارهبانیة فی الاسلام

یعنی رهبانیت وانزوا در اسلام‌نیست .

درجلد پنجم نامهٔ‌دانشوران استکه‌درزمان‌جنید در نزدیک‌بغداد جنگی روی‌دادبانصاری جنید باهشت نفرمرید بجنک‌رفت آن‌هشت نفر همه کشته شدند وکرامتی دورازعقل‌برای جنیدساخته و گوید قاتل آن هشت نفریك نفر مسیحی بود هماندم پس ازکشتن هشت نفر آمدمرید جنید شد وبدرجهٔ قطبیت رسید معلوم میشود این اقطاب ومرشدان یاصلیبی‌بوده‌اند ویا باآنها سروسری داشته اند .

پس کسانیکه مداح صوفیه ودرویشانند مانند آنستکه ظالمی را مدح کنند که خوب دزدی میکند باآنکه انسان‌باید دزدبرانداز باشدنه دزدساز .

مسلمین صدراسلام باغیرت و سلحشور وجنگجو بودند و بر هر لشگری غالب بودند مسلمین ایران درقرن پنجم هجری ازیکسودرما - وراء النهرجلوی‌هجوم‌ترکان را گرفته بودندوازیکسوبکشورهندوستان حمله میبردند وازیکسو گیلانیان بحمله پرداخته وتشکیل دولت‌شیعه

میدادند وازیکسو تا بغداد را تحت نظر گرفته وخاندان آلبویه خلیفه را مطیع خودقرارداده بودند با اینهمه جنگها وسر گرمیها سالی دهها هزارمردان دسته دسته عزم آسیای کوچك نموده وبا رومیان مصاف می دادند یکسال ازخراسان هشتادهزارتن روانهٔ آسیا شدندکه لبریز و سرشار ازمردانگی بودند یکی ازمورخین بنام استخری میگوید در هر خانهٔ ازماوراء النهررفتم اسبی را حاضر وشمشیری درديوار آويخته دیدم اما چون آغازقرن هفتم شد وصوفیگری درهمه جا ریشه دوانید همه زبون وپست وجبون شدند درمقابل لشگرمغول چون چنگیزخان بماوراءالنهر آمد چهارسال بقتل وغارت پرداخت وصدهزاردختران وزنهای مسلمان راباسیری گرفت وبمغولستان بردچه شد که عراق وفارس وری وجاهای دیگر تکانی بخود ندادند وفکرنکردندکه لشگرمغول شایددومرتبه بر گردد اتفاقاً سال دیگر چنگیزخان دوتن ازسرداران خودرا بنام یمه وسوتای باسی هزارتن فرستاده آنان از خراسان واردشده وهمه جا بقتل وغارت پرداختند واکثربلاد ایران راخراب کردند وچندین مليون کشتندایرانیان تکان نخوردند واقلا دراین دره وآن دره وسر کوه نرفتند و جنگ و گریزی ننمودند چرا اینطورشدند جواب يك کلمه است وآن اینست همه جا برقص ووجد مشغول بودند وصوفیگری وخراباتی گری فکرهمه را خراب کرده بود ودلیریرا تبدیل بخوش باشی نموده بود ودرعوض مردان دلیرشعرا زیادشده بودند وافكاردرويشی رواج داشت يك سند تاریخی ما کتاب اشعار سعدی است .

این شاعر تمام ستمکاری مغول را دیده ونالهٔ دلگداز ستمدید . گانرا شنیده چنان مغزش آکنده ازغزل ومی ومطرب وبت عیار و افکار

صوفیانه یا بقول خودشان عارفانه بوده که یادی از آن ستمها در کتاب خودنکرده وسال‌قتل عام مغول‌را سال‌خوش‌دانسته و گوید :

در آنمدت که ما را وقت خوش بود
زهجرت ششصد وپنجاه وشش بود

ودرتمام اشعارش فقطیکی بعنوان چاپلوسی‌وپستی‌یادی‌از کشته شدن خلیفهٔ عباسی نموده گوید .

آسمانرا حق بود گرخون ببارد بر زمین
در زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

دویم درهزلیات وچرندیاتش گوید

بوق روئین در آن قبیله نهاد　　همچو شمشیرقتل دربغداد

وابداً بفکرقتل یکمیلیون وهشتصدهزار مقتولین مسلمان بغداد نیفتاده وبحال اطفال‌وزنان‌اسیرتاسف نخورده با اینکه‌ازصوفیه‌نیزبسیار کشته شدند مانند نجم الدین مرشد و شیخ عطار وغیر هما و دیگر گواهما سفرنامهٔ ابن جبیراست که یك قرن پیش ازمغول نوشته که‌همه جا درسوریاوعراق‌ومصر صوفیان‌ودرویشان بسیاربودند وافکارشاعرانهٔ عشق ووجد ریشه دوانیده وزهرصوفیگری مسلمین رامسموم‌نموده‌وهم چنین نوشته‌های ابن‌جوزی ورحلهٔ ابن‌بطوطه میرساندکه همه‌جاسخن ازعرفان ودرویشی بوده وابداً مذاکرهٔ ازغیرت و کشورداری نبوده مثلا نجم الدین‌رازی که مرشد صوفیان میباشد در کتاب مرصاد العباد خود ازداستان مغول چنین مینویسد که‌چون مغول‌راغلبه ظاهرشدقریب یکسال‌این‌ضعیف‌درديارعراق‌صبر کردتاشب‌فتنه‌برطرف‌وصبح‌عافیت بدمد نه روی آنکه اطفال وزنانرا ازری‌بیرون برم‌ونه آنکه جمله‌رادرمعرض

هلاك وتلف بگذارم عاقبت بحکم الضرورات تبیح المحذورات وبحکم علیکم انفسکم لایضر کم من ضل اذا اهتدیتم بـر خواستم وتـرك متعلقان گفته واختیار کردم فرار نمودن وعزیزانرا ببلاسپردن و بعدازفرار ازشهرری بهمدان مسکن نمودم وچون همدان در معرض خطر آمدبا جمعی ازدرویشان براه اردبیل شدیم از عقب ما خبر رسید که کفارشهر همدانرا حصار دادند وبسیاریرا شهید وبسی عورات و اطفال را اسیـر کردند ومتعلقان مرا که بشهر ری بودند بیشتر شهیدکردند .

بارید بباغ ما تگرگی وزگلبن‌ما نماند برگی

این داستانرا با دقت بخوانید وبی رگی وبی غیرتی صوفیان و درویشان‌راملاحظه کنیدمیگویدیکسال‌صبر کردم‌تا بلابپایان‌رسدیامغولان خودبخودبر گردندواین‌مرشدبی‌خردنمیدانسته که ایرانیان بایدبکوشند وبزرگتر ومرشد باید قیام‌کند ومردمرا بشوراند ودشمن را دفع‌دهند نه آنکه زنان واطفالرا بی سرپرست بگذارند وخود بادرویشان‌فرار کنندزیرا دفاع ازناموس واجب است واگربنای‌کشته شدن است همه‌با هم یا انکه همه را همراه ببرد عجب است باچنین ترسی ازمرگ‌خودرا مرشد وبیزار ازدنیا میداند وبدتر ازهمه آنکه بدون مناسبت استشهاد بقرآن وحدیث‌نموده .

مطلب سیم

ذکر کتبی که علماء بزرك و فضلا ردبـر صوفیه ودرویشان نوشته‌اند

ومشت اهل بدعت وفساد را بازکرده ومردمرا هدایت نموده‌اند اگر چه دراین موضوع هزاران کتاب نوشته شده لکن آنچه این‌بنده اطلاع دارم‌مینگارم اگر کسی نام وشخصیت مؤلف آنها رابخواهدبکتب رجال وتراجم مراجعه نماید یا بکتاب الذریعه که‌علامت ذ ـ اشاره بآن کتاب‌است

۱ـ البارقة الحیدریه‌فی‌نقض‌ما ابرمه الکشفیه‌ازعالم جلیل‌السید حیدرالحسنی‌الحسینی متوفی سنه ۱۲٦۵ رجوع شود بالذریعه‌ج۳ص ۹

۲ـ البراهین الجلیه ازعلامۀ متتبع صاحب تألیفـات کثیره‌الشیـخ علی‌اکبر الجنابذی الگون آبادی الذریعه ج ۳ ص ۷۹

۳ـ اثبات الحجه علی اهل البدعه ردبرصوفیه مؤلف آن ازعلمای قرن ۱۲ ذ ج ۱ص ۸۸

۴ـ کتاب اثنی عشریه ردبر صوفیه از علامه متبحر شیخ حـر عاملی که۱٦۰۰حدیث‌راحاوی را است بنابر نقل علامه تنکابنی ذ ج ۹ ص ۲۰۹

۵ـ ارشاد المنصفین والزام الملحدین ردبـر صوفیـه از عـالم

جلیل مولی محمد کاظم هزار جریبی شاگرد وحید بهبهانی ذ ج ۱ ص ۵۲۲

۶ـ ارغام الملحدین ردبر صوفیه ذریعه ج ۱ ص ۵۲٤

۷ـ کتاب بضاعة النجاة ردبر صوفیه ذ ج ۳ص ۱۲۸

۸ـ کتاب بی‌طرف ردبر صوفیه ازعالم زاهد حاج محمود بن محمدرضا کاشانی ذ ج ۳ ص ۱۹۰

۹ـ تبصره العوام دربیان خرافات صوفیه ازعلامهٔ جلیل القدر عظیم الشان سید مرتضی رازی استاد شیخ منتجب الدین وامثال او

۱۰ـ کتاب تبصره الناظرین ردبر صوفیه کما نقل عن نوادة صاحب المعالم فی السهام المارقه

۱۱ـ کتاب تحفهٔ الاخیار ردبرصوفیه ازعلامهٔ جلیل القدر شیخ محمد طاهر شیرازی قمی متوفی سنه ۱۰۹۸

۱۲ـ کتاب تنبیه الغافلین ردبر صوفیه ودرویشان ازعالم متبحر آقامحمود بن محمد علی بن وحیدالبهبهانی متوفی سنه ۱۲٦۹

۱۳ـ التنبیهات الجلیه درکشف اسرار باطنیه از صوفیه وغیرهم ازعالم ماهر الشیخ محمد کریم بن محمد علی الخراسانی ذج ٤ ص ٤۵۱

۱۴ـ کتاب خیراتیه ازعالم جلیل آقامحمدعلی بن محمدباقر الکرمانشاهی متوفی سنه ۱۲۱٦ که قبراو درکرمانشاه معروف است

۱۵ـ کتاب ردالمغالطه دررد نغمهٔ عشاق وحرمة ضرب ودف وطبل ازصوفیه وغیرهم

۱٦ـ کتاب الرد علی اولی الرقص ازعالم شریف نسابه یحیی بن الحسن متوفی بمکه سنه ۲۷۷

۱۷ـ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ازشیخ مفید اعلی‌الله مقامه متوفی سنه ۴۱۳

۱۸ـ کتاب‌الردعلی‌اصحاب التناسخ‌والغلاة‌من الصوفیه‌وغیرهم‌ازعلامه متکلم ابو محمد الحسن بن موسی النوبختی که در زمان غیبت صغری بوده‌است ذ ج ۱۰ ص ۱۸۴

۱۹ـ کتاب‌الرد علی اصحاب الصفات و الحلاج و الشلمغانی از علامه متکلم ابوسهل نوبختی که از بزرگان علماء شیعه واز اصحاب حضرت عسگری (ع) است

۲۰ـ کتاب الرد علی اهواء الباطله‌ازصوفیه‌وغیرهم ازعالم‌جلیل‌ابو عبدالله الصفوانی ذ ج ۱۰ ص ۱۸۶

۲۱ـ کتاب الرد علی‌اهل البدع من الصوفیه وغیر هم‌از ابوالحسن علی بن ابی سهل حاتم بن‌ابی‌حاتم القزوینی که نجاشی بیك واسطه از او روایت میکند ذ ج ۱۰ ص ۱۸۶

۲۲ـ کتاب تذکرةالاخوان ردبرصوفیه ازعالم فاضل سلیمان‌میرزا معاصر فتحعلی شاه قاجار که بطبع رسیده است

۲۳ ـالرد علی اهل الشهود القائلین بوحدة الوجود از مولی سعید اللاهیجانی که در سنه ۱۱۲۳ فارغ شده از تألیف آن ذج ۱۰ ص ۱۸۷

۲۴ـالرد علی الباطنیه ازفضل بن شاذان که‌از بزرگان علما واز اصحاب حضرت جواد علیه السلام است ذ ج ۱۰ ص ۱۹۴

۲۵ـ کتاب‌الردعلی‌الصوفیه‌ازعالم‌متبحرمحقق‌صاحب‌قوانین میرزای قمی ذ ج ۱۰ص۲۰۴

۲۶ـ الردعلی الصوفیه از شیخ علامه زاهد احمد بن محمد التونی که ضرب المثل در زهد وصاحب تألیفات کثیره معاصر شیخ حرعاملی بوده ذج ۱۰ ص ۲۰۴

۲۷ ـ الرد علی الحسن البصری از شیخ جلیل فضل بن شاذان مزبور ذ ج ۱۰ ص ۱۹۴

۲۸ ـ الرد علی الصوفیه ازعالم جلیل مولی اسماعیل بن محمدحسین مازندرانی خواجوی متوفی سنه ۱۱۷۳

۲۹ ـ الرد علی الصوفیه ازسید اعظم سید علی بنگوری شاگردسید دلدارعلی که هردو ازبزرگان علماء هند میباشند

۳۰ ـ الردعلی الصوفیه ازعلامهٔ مراجکی صاحب ۳۰۰ جلد مؤلفات معاصر شیخ طوسی بوده ونام او محمد بن علی است ودرتمام کتب رجال نام او بعظمت یاد شده

۳۱ ـ الرد علی الصوفیه ازبعضی ازعلماء معاصر محقق اردبیلی ذج ۱۰ ص ۲۰۵

۳۲ ـ الردعلی الصوفیه از بعضی از امـراء فتحعلی شاه ذ ج ۱۰ ص ۲۰۶

۳۳ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم جلیل آقامحمدجعفر بن آقامحمد علی الکرمانشاهی ذریعه ج ۱۰ ص ۲۰۶

۳۴ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم زاهدامیر محمدتقی بن الامیر محمد علی الکشمیری ذج ۱۰

۳۵ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم جلیل القدرمولی حسن بن محمد علی الیزدی که بامرسید محمد مجاهدنوشته درسنه ۱۲۳۱ فارغ گردیده

از آن ذج ۱۰ص۲۰۶

۳۶ـالرد علی الصوفیه از سید دلدار علی بن السید محمد معین النصر آبادی که مجتهد و مجاز از سید بحر العلوم بوده ذج ۱۰ ص ۲۰۶

۳۷ـکتاب الردعلی الصوفیه از عالم متبحر حاجی محمد رضی القزوینی معاصر آقا ملا خلیل بن محمد اشرف ذج ۱۰ص ۲۰۶

۳۸ـکتاب الرد علی‌الصوفیه ازشیخ عالم زاهد عبدالله بن محمد التونی معاصرشیخ حرعاملی که ضرب‌المثل، بوده درزهد وتقوی‌وصاحب تألیفات بسیاری است

۳۹ ـالردعلی الصوفیه از علامه الشیخ علی بن المیرزا فضل‌الله المازندرانی الحائری متوفی سنه ۱۳۳۹ ذج۱۰ص۲۰۸

۴۰ ـالردعلی الصوفیه والفلاسفه ازعالم بزرك سید محمدعلی‌بن محمد مؤمن الحسنی الحسینی الطباطبائی که درسنه ۱۳۲۱ نوشته و اورا کتب بسیاری بوده در رد بر صوفیه و درویشان ذریعه ج ۱۰ ص ۲۰۸ و کتبی که نزد او حاضر بوده وقت تألیف عبارتست از :

۴۱ـثقوب الشهاب ۴۲ نزول الصواعق ۴۳ اسرار الامامه ۴۴ بیان الادیان ۴۵ الادیان والملل ۴۶ ایجاز المطالب ۴۷ خرد روز افروز ۴۸ هادی النجاة ۴۹ قرة العیون ۵۰ الفصول التامه ۵۱ الوقیعه فی‌سب‌المبتدعه ۵۲ السهام المارقة ۵۳ السیوف الحاده ۵۴ عین الحیوة ۵۵ بضاعةمزجاة ۵۶ دررالاسرار ۵۷ مسلك المرشدین ۵۸ معیارالعقائد ۵۹ مقصدالمهتدین ۶۰ توضیح المشربین ۶۱ اصول فصول التوضیح ۶۲ سلوة الشیعه ۶۳ اعلام المحبین ۶۴ زاد المرشدین ۶۵ شهاب المؤمنین و غیراینها

۶۶- استوار نامه از منصور علیشاه مشهوربکیوان قزوینی

۷۶ الرد علی الصوفیه از سید عالم سید قاضی الهاشمی الدزفولی متوفی سنه ۱۳٤٤ وفرزند او سید عبدالحسین نیزصاحب تألیفاتی بوده ذ ج ۱۰ ص ۲۰۸

۶۸-الرد علی الصوفیه از عالم شاعر مولی فتح‌الله وفائی ششتری که‌درسنه۱۲۹٤ بامرعالم جلیل حاج شیخ جعفر ششتری نوشته ذج ۱۰ ص ۲۰۸ ونام آن الشهاب الثاقب است

۶۹- الرد علی الصوفیه ازشیخ محمدبن عبد علی آل‌عبدالجبار القطیفی ذ ج ۱۰ ص۲۰۹

۷۰- الرد علی الصوفیه از مولی مطهر بن محمد المقدادی که در سنه ۱۰۶۰ نوشته ذ ج ۱۰ ص ۲۰۹ ودراین کتاب نقل کرده حکم تفسیق و کفر صوفیه را از بسیاری از علماء بزرك مانند محقق سبزواری

۷۱ -الرد علی‌الصوفیة والغالیه للحسین بن سعید الاهوازی که از اصحاب حضرت رضا (ع) بوده وصاحب کتاب بسیاری است

۷۲ -هتك الاسرار الباطنیه ازحسین‌بن مظفربن علی

۷۳ - درایة نثار در رد برصوفیه ازعالم جلیل مولی علم‌الهدی‌بن ملامحسن الفیض‌الکاشانی‌دراین کتاب تعبیر کرده ازصوفیان‌بخنیا گران یعنی مطربان ذ ج ۸ ص ۵۶

۷۴-الدرة الفاخره ردبرصوفیه ذریعه ج ۸ ص۱۰۵

۷۵ -الدرةالنجفیه ردبرصوفیه ازعالم زاهد سید مهدی‌بن‌سیدعلی متوفی سنه۱۳٤۳ ذ ج ۸ص ۱۱٤

٧٦ـ کتاب رازکشا رد بر صوفیه از مولی عباس‌علی کیوان قزوینی واعظ ومخفی نماند مؤلف این کتاب مدتی داخل صوفیان و١٧ سال قطب ایشان گردیده وچون بدعتها و کفریات ایشانرا دیده توبه کرده و مشت ایشانرا باز کرده

ـ الرد علی الغالیه از ابی اسحق الکاتب که‌ازبزرگان‌اصحاب حضرت عسکری (ع) است

٧٨ـ الرد علی الباطنیه من الصوفیة و غیرهم از فضل بن شاذان ذ ج ١٠ ص ٢١٧

٧٩ـ کلمة فی التصوف ازعلامه معاصر الشیخ محمدصالح المازندرانی السمنانی که صاحب ٢٠٠ جلد تألیفات علمی است

٨٠ ـ کسر الاصنام درابطال تصوف از ملا صدرا صاحب کتاب اسفارا ربعه

٨١ـ الرد علی من قال بوحدة الوجود ورؤیة الباری ازصوفی وغیره ازشیخ متکلم ابو محمد الحسن النوبختی اعلی‌الله مقامه

٨٢ ـ الرد علی من یبیح الغنا من الصوفیه وغیر هم ازعالم جلیل شیخ علی نوادهٔ صاحب معالم ذریعه ج ٢ ص ٢٢٩

٨٣ ـمجامیع فی ردالصوفیه وغیرهم ازشهید اول محمد بن مکی رضوان الله علیه

٨٤ ـحدیقة الشیعه ردبر صوفیه بتمام فرق آن ازعلامه محقق مقدس اردبیلی که ما در مطلب دویم مقداری از آن نقل کردیم وثابت کردیم حدیقة‌الشیعه ازخوداردبیلی است وصوفیه ازناچاری انکار کرده‌اند مراجعه شود

۸۵ـ نفثة المصدور از میرزا محمد بن عبدالنبی نیشابوری اخباری عالم جلیل صاحب تألیفات کثیره کما نقل عنه المحدث القمی فی السفینه فی صوف

۸۶ـ رازکشا رد بر صوفیه بجمیع فرق آن از سید عبدالفتاح مرعشی ذریعه ج ۱۰ ص ۵۸

۸۷ ـ فوائد الکوفیه فی رد الصوفیه از عالم زاهد ربانی شیخ علی اکبر نهاوندی از علماء معاصرین است چنانچه درعبقری ص ۵۶ تذکر داده

۸۸ ـ اعتقادات علامهٔ مجلسی محمد باقر بن محمد تقی متوفی سنه ۱۱۱۱ دراصفهان

۸۹ـ نفحات الملکوتیه ازشیخ اجل شیخ یوسف صاحب حدائق که ردبر صوفیه است

۹۰ـ موش و گربه ردبر صوفیه از علامه مجلسی متوفی ۱۱۱۱

۹۱ـ عمدة المقال در کفر صوفیه وغیرهم از اهل ضلال ازعالم جلیل حسن بن علی الکرکی معاصر شاه طهماسب صفوی

۹۲ـ ذکری الصوفیه ازسید متبحر معاصر سید محمد علی هبة الدین شهرستانی ردبر صوفیه بنظم آورده است

۹۳ـ کشف الاشتباه ازشیخ عالم زاهد شیخ ذبیح الله محلاتی که معاصر و صاحب تالیفات بسیاری است و این کتاب را بسیار خوب نوشته

گر توراهست ذوق گلچیدن　　روتماشای آن گلستان کن

۹۴ـ رد بر صوفیه ازمحقق جلیل الشیخ اسماعیل مازندرانی متوفی سنه ۱۱۱۷ کمافی الروضات

۹۵ـ اصول الدیانات ازمحمدبن نعمةاللّٰه‌بن عبداللّٰه در کفر صوفیه وتمام فرق آنرا از سگهای جهنم دانسته

۹۶ـ اکفاء المکائد رد بر صوفیه ازعالم جلیل شیخ محمد باقر بیرجندی

۹۷ـ خلاصة الکلام‌ردبر صوفیه از فخرالاسلام صاحب انیس‌الاعلام رضوان الله علیه ومخفی نماند بسیاری ازعلماء بزرك درضمن کتب‌خود کفر وزندقهٔ صوفیه را بیان کرده‌اند غیرازآنچه ذکر شد اگرچه‌مستقلا کتابی در ردایشان نوشته نباشند مانند مرحوم نراقی درمعراج‌السعاده وطاقدیس وسید نعمت‌اللّٰه جزائری درانوار النعمانیه و علامهٔ خوئی در شرح نهج‌البلاغه وابوعلی دررجال خود بعنوان احمد بن محمدبن‌نوح وروضات درترجمهٔ حسین حلاج ومیرزای قمی درآخر جامع‌الشتات وحاجی ملااحمد کوزه کنانی درجلداول‌هدایة الموحدین وغیرهم‌وآنچه ما ذکر کردیم غالباً مؤلف آنها ازعلمای بزرك بوده‌اند

مطلب چهارم

در ذکر احوال اقطاب و مرشدان و پیران صوفیه

مخفی نماند علمای شیعه بسیار کتاب درعلم باحوال رجال نوشته اندو صالح و فاسد را بیان کرده‌اند بامراجعهٔ بآن کتب هویت هر کسی معلوم میشود ولی اگر نام کسی در کتب رجال شیعه نباشد معلوم میشود شیعه نبوده و اگر نام کسی را علمای سنی در کتب خودشان ذکر کرده باشند ومدح نموده باشند ثابت میشود که سنی بوده وشیعی نبوده زیرا شیعه را رافضی وخبیث و کافر میخوانند پس اگر مرشدی رامدح کردند معلوم میشود شیعه نیست

اول حسن بن یسار بصری مادراو خیره کنیزام سلمه تمام صوفیه اوراسر سلسلهٔ خود میدانندو اکثر خرقه خود را باومیرسانند چنانچه معصوم علیشاه صوفی درطرائق درشعر خود گفته

رسید فیض علی را ز احمد مختار　　پس از علی حسن آمد خزینهٔ اسرار
حبیب وطائی ومعروف سری وجنید　　دو بوعلی ودیگر مغربی سراخیار

و گفته خرقه راحسن بصری بحبیب عجمی واو بداود طائی داده است اهل سنت اورا از زهاد شمرده اند علامه حلی و سایر علماء شیعه روایت کرده‌اند ازفضل بن شاذان که حسن بصری ریا کار بوده ومطابق میل مردم زهدرا

اعمال میکرد وطالب ریاست بود ورئیس قدریه که شعبهٔ ازکفرند بوده وخودرا نزد سنی سنی و نزد شیعه شیعه جلوه میداد علی ای حال تمام علمای شیعه او را مذمت کرده اند و اخبار متواتر از ائمهٔ معصومین درمذمت او رسیده ولی علمای سنی اورا ثقه میدانند وبسیار از او تعریف کرده‌اند چنانچه ابن حجردر کتاب تقریب ذکر کرده واورا اهل تدلیس نیز خوانده‌مادر این‌مختصرچندخبر معتبر در احوال‌او نقل میکنیم

طبرسی در احتجاج وهم دیگران‌نقل کرده‌اند که ابن ابی‌العوجاء زندیق وازشاگردان‌حسن‌بصری بودودرمکتب‌اوتربیت شده بودومنکر خدا بود باو گفتند تو مذهب استادترا ترك گفتی وداخل چیزبی‌اصلی وبی‌حقیقتی شدی گفت استاد من حسن بصری بروشی استقامت نداشت گاهی جبری بود وگاهی قدری من باور ندارم او بمذهبی قائل شده باشد .

درکتاب سفینه ج۱ وهم درکتب‌دیگر نقل کرده‌اند که‌حسن‌بصری نوشت بامام حسن (ع) اما بعد پس شما اهل بیت نبوت‌ومعدن‌حکمت میباشید خدا شمارا کشتی جاری‌قرارداده در دریاهای عمیق که‌هر کس بشما باید پناه برد آنکه بشما اقتدا کند هدایت یابد و آنکه از شما تخلف کند هلاك باشد من نوشتم بسوی تو این‌نامه‌را درحالیکه‌حیرانم وامت اختلاف کرده‌اند درقدر پس‌بیان کن آنچه را خدا بشماعطا کرده امام حسن (ع) درجواب نوشت ما اهل بیت چنانیم که‌نوشتهٔ وامانزدتو واصحابت اگرچنین بودیم خود را مقدم برما نمیداشتی ودیگرانرا برما رجیح نمیدادی وبجان خودم قسم خداوندمثل زده‌شمارادرکتاب‌خود

آنجا که میفرماید اتسیتدلون الذی هوادنی بالذی هوخیر الخ

ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حسن بصری آمد خدمت حضرت باقر(ع) و گفت آمده‌ام سئوال کنم ازتو ازچیزهائی از کتات خداحضرت فرمود آیا توفقیه اهل‌بصره نیستی گفت چنین میگویندحضرت فرمودآیا دربصره کسی هست که ازاو تعلیم بگیری عرض کرد خیرحضرت فرمود پس‌جمیع اهل‌بصره ازتواخذ علم‌میکنند عرض کرد بلی حضرت فرمود سبحان‌الله امربزرگی برعهده گرفته‌ای پس‌حضرت ازاو سئوالاتی کرد و اورا عاجز کرد وباوفهمانید که لیاقت فتوی ندارد پس‌فرمود بمن‌رسیده ازتوچیزی آیادرست است یادروغ بسته‌اند برتو حسن گفت چه چیز فرمود میگویند تومیگوئی خدا خلق‌کرده خلقرا وامرایشانرابخودشان واگذارکرده حسن ساکت شد وجوابی‌نداد حضرت فرمود تو آیاتی را تفسیرمیکنی وآنچه میگوئی نا صوابست اگرچنین باشد توهلاك شده ودیگرانرا بهلاکت انداختهٔ الخ باقی‌رجوع شودبهفتم بحارص۱۳۸ودر هشتم بحاروسایر کتب است که حضرت امیر(ع) بعد ازفراغ‌ازجنك‌بصره بحسن بصری گذشت واووضومیگرفت حضرت فرمود شاداب کن‌وضوی خودرا حسن گفت‌یاعلی‌دیروزمردمیرا کشتی که شهادتین میگفتند ونماز پنجکانه میخواندند ووضوء را شاداب میکردند حضرت فرمود چرا به یاری ایشان نرفتی‌حسن گفت من روزاول ازخانه بیرون‌آمدم برای یاری لشکرعایشه وغسل‌کردم واسلحه دربرکردم وشك نداشتم که‌حق باعایشه است وتخلف ازاو کفراست چون بخرابه بصره رسیدم ندائی شنیدم‌که ای حسن بر گرد زیرا قاتل‌ومقتول هردودرآتشند پس‌بحالت ترس‌بر گشتم وهمچنین‌شدروزدویم‌حضرت فرمود راست گفتی آیامیدانی

که بود ترا نداکرد گفت نه حضرت فرمود برادرت شیطان بودوراست گفت زیرا قاتل ومقتول ازلشگرعایشه درآتشند «مؤلف گوید» عجب است ازاین خبیث که میگوید شك نداشتم که حق باعایشه بود بلی ذات خبیث ازامام عادل متنفراست والامگرعلی شهادتین نمیگفت ونماز نمیخواند پس چراآنانکه اول شروع بجنك کردند نگفتند لشگرعلی(ع)مسلمانند وقبل از آنکه علی(ع) وارد بصره شود هفتاد نفرازایشان راشهید کردند آیاآنموقع حسن بصری خواب بود خیرولی عادت صوفیان آنستکه اگر جنگی وجهادی برای مسلمین پیش آمد کندهمراهی نمیکنندولی میگویند ازغیب بماخبررسیده وحقائق برای ماکشف شده چنانچه حسن بصری ادعاکرد ابن عساکر در تاریخ شام نقل کرده عمربن عبد العزیز محمد بن زبیررا فرستاد نزد حسن بصری تاسئوال کند آیا پیغمبر ابوبکررا خلیفه قرارداديانه حسن چون شنید بدو زانو نشست و گفت مگر شکی دارید بخدای لااله الاهو که پیغمبر ابوبکررا خلیفه قرارداد و ترسید وفات کند وابوبکر را خلیفه نکرده باشد وطبری در کامل نقل کرده که حسن بصری میگفت عثمانرا کافران و منافقان یعنی مهاجر وانصار کشتند (عجب است ازصوفیه که دنبال چنین ناصبی راگرفته اند که از سینان بالاتر وبدتر گفته است .

ابن ابی الحدید درشرح نهج گوید حسن بصری ازدشمنان علی بود ومیگفته اگرعلی درمدینه میماند وخرمای پست میخوردبهترازاین بود که داخل خلافت شود .

روزی بحضرت امیر(ع) اعتراض کرد که چرا مسلمین راکشتی حضرت فرمود تورا بدآمد گفت بلی حضرت فرمود پس همیشه بد باش

ازاین جهة حسن بصری پیوسته عبوس وغصه دار بود تامرك وکشی علامه ممقانی درجلد اول رجال وهمچنین دیگران فرموده‌اند اخبار در مذمت اومتواتر است محدث قمی درسفینه ج ص۲٦۳ روایت کرده که چون حضرت امیرفتح کرد بصره را مردم جمع شدند نزد حضرت ودرمیان مردم بود حسن بصری والواحی باخود داشت که هر وقت حضرت امیر(ع) سخنی میفرمود حسن بصری مینوشت حضرت بصدای بلند فرمود چه میکنی حسن گفت آثارشمارا مینویسم تاآنکه بعدازشما روایت کنم حضرت فرمود آگاه باشید برای هرقومی سامری میباشدوحسن بصری سامری این امت است آگاه باشید نمیگوید لامساس ولی میگویند لاقتال .

حسن بصری درسنه۲۱ متولد شده وسنه ۱۱۰ بسن ۸۹ سالگی فوت شده پس تولد اوده سال بعدازوفات حضرت رسول است وآنچه در طرائق صوفی گفته که اودرخانه پیغمبر بود واز آب کوزه حضرت رسول آشامید دروغ است باتفاق همه صاحب کتاب حیوان وهمچنین دمیری ودیگران نوشته‌اند در ضمن آیهٔ وواعدنا موسی ثلثین لیلهٔ که چون وعدهٔ موسی تمام شد ونزد قوم خود نیامد بمفاد واتممناها بعشر بنی اسرائیل بهرون گفتند ازموسی خبری نشد ممکن است رؤسای مارا هلاك کرده باشد سامری گفت چون موسی ازشما رنجیده خاطر جدا شد وبعد ازغرق قبطیان اموال آنهارا گرفتید وموسی شمارا منع کرد اعتنانکردید لذا ازشما کناره گیری کرده که اگر بلانازل شود میان شما نباشد اگر از اموال بگذرید خوشنود شود وبر گردد یهودیان باور کردند وآنچه از آل فرعون گرفته بودند در چاهی ریختند سامری گفت موسی نیاید تااموال را بسوزانید

پس سر چاهرا گشودند سوختنیهارا آتش زدند و آنچه گداختنی بود بسامری دادند تا بگذارد .

سامری آنچه طلاو نقره بود گداخت درحضور آنها در گودالی دفن کرد چون شب شد طلاهارا بیرون آورد وقالب گوساله ریخت وچون در آن میدمید آوازی از آن برمیخواست که عرب آنرا خوار میگوید فاخرج لهم عجلا جسداله خوار و گفت خدای موسی آمده میخواهد شما را دعوت کند بسوی خود پس تمام مردم بتماشای گوساله صف کشیدند گوساله بانکی کرد سامری بخاك افتاد وسجده کرد سایر مردم پیروی او کردند وچون سرازسجده برداشتند بوجد وشوق آمدند وحالی پیدا کردند وشروع کردند برقصیدن این عمل ازآنروز باقی ماند که عرب هم درجاهلیت نزدبتهای کعبه برمیجستندو کف میزدندوصوت میکشیدند ورقص میکردند تا آنکه رسول خدا (ص) منع نمود .

بازدرزمان معویه شیوع پیدا کرد چنانچه شیخ جلیل ابن حمزه درکتاب هادی الی النجاة نقل میکند که معویه حصر البول شدازشدت درد قیام میکرد دورمیزد و گاهی بدون شعور برمیخواست وبر زمین می افتاد جماعتی ازبنی امیه برای خوش آمد اوخودرا مانند اومیکردند ودور میزنند وشفای اورا میخواستند وچون درد اوساکن میشد بغنا وطرب ودف ورقص مشغول میشدنداین عمل درمیان بنی امیه ماندتا آنکه ابوهاشم صوفی که درآخرزمان بنی امیه بود دید وازاعمال دینی خود قرارداد در مجلس ذکرمقرون برقص که حال هم میان صوفیه برقرار است مردی از شام خدمت حضرت امیر(ع) عرض کرد چرا گاو سرشرا بآسمان بلند

نمیکند وچشمش رابطرف آسمان نمیگشاید فرمود برای شرم ازخدا که قوم موسی گوساله را پرستیدند وسامری که باعث این‌عمل شدیکی ازدوازده نفری است که درتابوت آتش در اسفل دوزخ میباشنددراشد عذاب پس‌سامری این امت حسن‌بصری راچگونه‌عذاب‌خواهند کرد بلی اذافسدالعالم‌فسدالعالم.

سفیان‌ثوری بن‌سعید بن‌مسروق چنانچه درسفینه ص۶۳۱وسایر کتب‌ذکر کرده‌اند ازشرطه‌ولشگر هشام بن‌عبدالملك‌بودودرقتل‌حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام شرکت کرده‌علامهٔ ممقانی وحلی‌وابن داود وسایرین اورا ضعیف شمرده‌اند و گفته‌اند شیعه نیست ومعاصر حضرت صادق (ع) بوده وایراد واعتراض برحضرت میکرده چنانچه کلینی درکتاب معیشة کافی روایت کرده که سفیان وارد شد بحضرت صادق ودیدآنحضرت لباس‌سفید براقی‌مانند پرمرغ دربر کرده گفت این لباس متاسب تونیست حضرت فرمود بشنووحفظ کن آنچه میگویم‌برای دنیا وآخرت توخوبست اگربردین حق‌بمیری وبر بدعت نمیری خبر دهم که پیغمبر درزمان تنگی‌بود که مسلمین درفشاربودند واما هر گاه دنیا با هلش وسعتی‌داد پس‌سزاوارترین‌مردم بدنیانیکانندنه‌بدکرداران واهل‌ایمانند نه مناقفین واهل‌اسلامند نه کفار

پس برچه انکار داری ای ثوری بخدا قسم با آنچه تو میبینی شب وروزی برمن نگذشته که برای خداوند حقی درمال من‌باشدمگر آنکه بجای خودش ردکرده‌ام پس چون سفیان جوابی نداشت رفقای سفیان ازصوفیان که اظهارزهد میکردند ومردمرا بسوی خود دعوت میکردند بالباسهای فقردرویشی آمدند و گفتند که رفیق ما نتوانست

برای تودلیل بیاورد حضرت فرمود شما دلیل‌های خود را بیاورید الخ

ودر کشکول ص ۵۲۰ شیخ بهائی نقل کرده که چون سفیان بلباس حضرت ایراد کرد که نرم است حضرت لباس زیرین خود راکه زبر بود باو نشان داد وفرمود آنرا برای خدا پوشیده‌ام ولباس فاخر رورابرای خانواده ولباس ژندهٔ سفیانرا عقب زد معلوم‌شد لباس‌نرم درزیرپوشیده برای‌خوشی‌خودوژنده‌راروی آن‌پوشیده برای گول‌زدن مردم ودرروایت دیگر چون لباس فاخرحضرترادید برفقای خود گفت‌الان‌میروم‌جعفربن محمد را سرزنش میکنم چون آمد سر زنش نمود حضرت فرمود قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و از روایات معلوم میشود که سفیان اصحابی‌داشته که مانع بوده‌اند مردم رااز آنکه خدمت حضرت‌صادق (ع) برسند

کافی‌روایت کرده ازسدیر که درمکه بودم حضرت‌صادق(ع)دست مراگرفت وفرمود ایسدیر همانا مردم مأمور شدند که بیایندطواف کنند باین سنك ها وبعد بیایند ودوستی خود را بما برسانند واین قول خدا است وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحاً ثم‌اهتدی پس حضرت اشاره‌کرد بسینهٔ خود وفرمود بولایت ما وفرمود ایسدیر آیا نشان‌دهم تو را آنانراکه مانعند ازدین‌خداسپس‌نظرنمود بابی حنفیه‌وسفیان‌ثوری واشاره‌نمود که‌ایشان‌بازمیدارندمردمرا‌دراین‌زمان‌وایشان‌حلقه‌زده‌بودند درمسجدالحرام وفرمود ایشان گمراه میکنند ومانعندازدین خدابدون آنکه هدایتی وکتابی داشته باشند بدرستیکه اگر ایشان بنشینند در خانهای خود مردم گردش میکنند درطلب حق چون نیافتند کسیراکه خبر دهد از خداورسول(ص)نزد ماخواهندآمد پس‌ما ایشانراخبردهیم

از خدایتعالی وازرسول (ص)

و نیز کافی روایت کرده ازحکم بن‌مسکین که سفیان ثوری بامردی ازقریش ازاهل مکه گفت بیا برویم نزدجعفربن محمد(ع) آنمردقریشی گفت من با او رفتم ودیدم حضرت صادق (ع) سوار شده سفیان عرض کرد برای‌مانقل کن خطبهٔ که رسول خدا(ص)درمسجد خیف بیان‌فرمود حضرت فرمود بگذار بروم بحاجت خودبرسم زیرا میبینی‌سواره‌میباشم چون بر گشتم برای تو بیان‌خواهم کرد سفیان گفت‌تورا بخویشاوندیت با پیغمبر(ص)که الان برایم بیان کن حضرت پیاده شد وسفیان مراامر کرد دوات و کاغذی برایش حاضر کردم حضرت فرمود بسم‌الله‌الـرحمن الرحیم خطبهٔ پیغمبر درمسجد خیف خدا نورانی کند بنده‌را که قول‌مرا بشنودوحفظ کند وبغائبین برساندچه بسا حامل دانش که خود دانشمند نیست رچه بسیارحامل دانشی که بدانشمندتـر از خود میرساند سـه چیز استکه دل مرد مسلمان بر آنهاخیانت روا نمیدارد اخلاص عمل بـرای خدا و نصیحت بـرای ائمهٔ مسلمین و ملازم شدن با جماعت مسلمین الخ

پس حضرت سوار شد ورفت ومن و سفیان آمدیم بین راه بمن گفت صبر کن نظری کنم دراین حدیث من باو گفتم والله امام‌صادق(ع) چیزیرا بر گردن تو گذاشت که‌دیگر نمیتوانی‌از گردن‌خود برداری‌سفیان گفت چه چیز گفتم این سه چیزکه فـرمود دل مرد مسلمان بر آنهـا خیانت‌روانمیدارداول اخلاص عمل برای خدا را شناختیم‌دویم‌والنصیحة لائمة المسلمین آن ائمه مسلمین که نصیحت‌وخیرخواهی‌ایشان لازم‌است کیانند معویه ویزید ومروان که‌ما ایشانرافاسق میدانیم ونماز با آنها را

جائز نمیدانیم وسیم که فرمود ملازم شدن باجماعت ایشان کدام جماعت جماعت مرجئه که میگویند هر که نماز نخواند و روزه نگیرد وغسل نکند و کعبه را خراب وبا مادر خود زنا کند او بر دین جبرئیل ومیکائیل است یا قدری را اراده کرده که میگویند آنچه خدا خواست نشد و شیطان خواست و شد

یاحروریه که میگویند ازعلی بیزاریم وشهادت میدهند که علی کافر است یا جهمیه که میگوید ایمان فقط معرفت است وبقانونی قائل نیست سفیان گفت وای بر تو پس جعفر بن محمد واصحابش که را امام میگویند گفتم میگویند علی است والله امام واجب الطاعه که نصیحت وخیر خواهی او لازم است وازجماعت وملازم بودن آن اهل بیت او مراد است پس سفیان نامه را گرفت وپاره کرد و گفت بکسی خبر مده آنچه دراین نامه بود ودر حدیث دیگر است که حضرت صادق (ع) بسفیان فرمود قسم بخدا تو دنیا را ترجیح دادهٔ بر آخرت و کسیکه دنیا را ترجیح دهد خداوند اورا کور محشور گرداند ونیز روایت شده در کتب معتبره که سفیان ثوری هر قدر میخواست تهمت میزد بحضرت صادق (ع) وازقول حضرت جعل مینمود حضرت میشنید واورا لعن میکرد وتکذیب اومیفرمود

در ۱۱ بحار ص ۲۱۱ وهم کشی وسایرین روایت کرده‌اند که عدهٔ آمدند خدمت حضرت صادق (ع) راوی گوید حضری صادق (ع) بمن فرمود آیا ایشانرا میشناسی گفتم نه حضرت فرمود چطور شده نزد من آمده‌اند عرض کردم ایشان طالب حدیثند ازهر کس باشد باك ندارند حضرت بیکی از ایشان فرمود آیا ازغیر من حدیث شنیدهٔ گفت بلی فرمود برای من نقل کن گفت آمده‌ام بشنوم ونیامده‌ام بگویم حضرت

فرمود چه مانع دارد مگر امانت است که نباید گفت عرض کرد نه پس گفت سفیان ثوری روایت کرد مرا از جعفربن محمد (ع) که نبیذ تمام آن حلال است مگر خمر حضرت فرمود زیادتر بگو گفت سفبان بـرایم روایت کرد ازمحمدبن علی (ع) که هر کس بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است وهر که نبیذ نیاشامد ومارماهی نخورد وطعام اهل ذمه و ذبایح آنهارا تناول نکند گمراه استزیرا عمر نبیذ را آشامید ومسح برخفین نمود سه روز درسفر ویکروز وشب درحضر و اما ذبایح اهل ذمه‌را علی(ع) فرمود بخورید که‌خدا حلال کرده‌پس سکوت کردحضرت فرمرد زیادتر بگو گفت آنچه شنیده بودم گفتم حضرت فرمود تمام آنرا بیان کردی گفت نه فرمود زیادتر بگو گفت عمرو بن عبید ازحسن‌بصری روایت کرده که چیزهائی مردم گفته‌اند که اصلی ندارد ودرقرآن راجع بآنها چیزی نیست از آنجمله عذاب قبر ومیزان وحوض کوثر و شفاعت ونیت خیروشر که جزائی بر آن باشدمگر آنکه بعمل برسد راوی گفت از این مزخرفات مرا خنده آمد حضرت بمن اشاره کرد که خود داری کنم تا احادیث اورا بشنویم او سربرداشت و گفت برای چه میخندی‌از حق یا باطل گفتم ازتعجب میخندم که چگونه‌حفظ کردهٔ پس ساکت‌شد حضرت‌فرمود زیادکن‌برای ما گفت‌ازسقیان ثوری شنیدم که گفت‌روایت کرد مرا محمد بن منکدر که علی(ع) رابر منبر کوفه‌دیده‌بود که‌میگفت اگر مردی مرا فضیلت وبرتری بدهد بر ابوبکر وعمر حد مفتری یعنی هشتاد تازیانه بر او خواهم زد حضرت فرمود بیشتر بگو گفت ازسفیان ثوری شنیدم که روایت کرد ازجعفربن محمد که گفت حب‌ابوبکر وعمر ایمان است‌وبغض آنها کفرحضرت فرمود بیشتربگو گفت روایت کردمرا

یونس بن عبید که علی (ع) کندی کرد از بیعت ابوبکر ابوبکر گفت چه تو را بازداشت از بیعت والله که قصدداشتم گردنت بزنم علی گفت ایخلیفه پیغمبر عفو نما ابوبکر گفت عفو کردم حضرت صادق (ع) فرمود بیشتر بگو گفت سفیان ثوری ازحسن بصری روایت کرد که ابوبکر خالد بن ولید را امر کرد بزند گردن علی را وقت سلام نماز صبح وابوبکر آهسته سلام گفت سپس گفت ای خالد آنچه امر کردم مکن (پس نمازابوبکر صحیح است زیرا بعد از سلام سخن گفته نه قبل از سلام چنانچه شیعه گویند) حضرت فرمود بیشتر بگو گفت نعیم بن عبیدالله از جعفر بن محمد روایت کرد که علی دوست داشت بخرمای کم ینبع قناعت میکرد و درسایهٔ آنها می‌ماند وازخرمای پست تناول میکرد ودرجنك جمل ونهروان حاضر نمی‌شد واین حدیث را سفیان نیز ازحسن بصری روایت کرده حضرت صادق (ع) فرمود بیشتر بگو گفت عباد ازجعفر بن محمد روایت کرد که چون علی روز جمل زیادی خون و کشته‌ها رادید بفرزندش حسن (ع) گفت ای پسر هلاك شدم حسن (ع) گفت ایپدر نگفتم ونهیت نکردم از این خروج علی گفت پسرجان نمیدانستم کار باینجا میکشد حضرت صادق فرمود زیاد تربگو گفت برای ما روایت کرد سفیان ثوری ازجعفر بن محمد که چون علی اهل صفین را کشت برایشان گریه کرد سپس گفت خدا مرا با ایشان محشور گرداند در بهشت راوی گفت ازاین دروغها خانه برمن تنك شد وعرق کردم ونزدیك بود ازجا دربروم و برخیزم واورا لگدکوب سازم یادم آمد اشارهٔ حضرت صادق (ع) را پس خودداری کردم حضرت فرمود باو ازکدام شهری گفت ازاهل بصره فرمود این کسی‌را که ازاوروایت کردی ونام‌اورا جعفر بن محمدمیگوئی

میشناسی گفت نه فرمود هر گز ازاو چیزی شنیدهٔ گفت نه حضرت فرمود احادیثی را که ذکر کردی صحیح وحق میدانی گفت بلی فرمود چه وقت شنیدهٔ گفت وقت آنرا در نظر ندارم الا آنکه اینها احادیثی است که مدتها اهل شهر ما روایت کرده اند و شك در اینها ندارند حضرت فرمود اگر جعفر بن محمد را ببینی و بتو بگوید این چیزها که ازمن روایت کردهٔ دروغ است و من نمی‌شناسم و روایت نکرده‌ام تصدیق او خواهی کرد گفت نه فرمود برای چه گفت برای آنکه مردانی شهادت بر راستی این احادیث داده‌اند که شهادت آنها بر هرچیز پذیرفته است حضرت صادق (ع) بسیار متغیر شد تا آنجا که فرمود من کذب علینا حشر الله یوم القیمه اعمی یهودیا وان ادرك الدجال امن به وان لم یدرکه آمن به فی قبره تا آنکه فرمود عجب تر از هرچیز که برمن دروغ بسته‌اند وازمن حکایت میکنند چیزیرا که نگفته‌ام واحدی ازمن نشنیده ومیگوید اگر جعفر بن محمد منکر شود تصدیق نکنم خدا مهلت ندهد ایشانرا سپس فرمود امیرالمؤمنین چون از بصره خارج شد باطراف آن نظر کرد و گفت خدا تورا لعنت کند ای متعفن ترین خاکها الخ

بقیه را ببحار مراجعه کنید مؤلف گوید سفیان ثوری ودیگر آنچه نام برده شد دراین خبر همه ازصوفیان وعرفامیباشند که اینهمه تهمت بائمه زده‌اند

ولی ابن حجر وسایر علمای سنی گفته‌اند سفیان ثوری ثقه وعابد وامام وحجة است وتدلیس هم میکرده

مؤلف گوید عجب است ازعلمای سنی با آنکه میگویند تدلیس هم میکرده چگونه اورا حجة وامام خوانده‌اند وعجب تر آنکه عدهٔ بنام

درویش وصوفی دم ازدوستی علی میزنند بدروغ و سفیان و امثال اورا پیروی میکنند وروز قیامت خواهند گفت انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا وهم چنین سفیان بن عیینه ومحمدبن منکدر وعبدالله بن مبارك وحبیب عجمی وداود طائی همه‌ازپیران ناصبی گمراه ودشمنان اهل‌بیت بوده‌اند که ازبزرگان صوفیه میباشند

معروف کرخی ابومحفوظ‌فیروزان ازاهل کرخ‌بغداد بوده‌در کتب رجال شیعه نامی ازاو نیست وحال او مجهول است ولی سنی ها راباو عقیده است صاحب کتاب قاموسی که‌سنی است وهم چنین‌دیگران ازاهل سنت گویند که قبرمعروف دربغدادتریاق مجربست وصاغانی سنی گوید درسنه ٦١٥ مراحاجتی روی دادمتوسل‌بقبراوشدم وحاجت‌ازاوخواستم چنانچه ازاوصیا میخواستم الخ

قشیری‌شافعی‌صوفی گفته‌معروف ازبزرگان مستجاب الدعوه‌است که برای شفا اهل بغدادبقبراو متوسل میشوند وقبراو تریاق مجربست نقل‌کرده علامهٔ خوئی درشرح نهج ص ۲۹٦ ازابی جمهور الاحسائی که جنید خرقه پوشیده ازدست خال خود سری سقطی واو از معروف کرخی واو گرفت از داود طائی ناصبی خرقه وطریقه را و او ازحبیب اعجمی واو ازحسن بصری

مؤلف گوید اصل‌خرقه ازجعلیات‌صوفیه است واگر کسی‌بدروغ نسبت‌بائمه معصومین(ع)بدهد گناهکاراست ودلیل کذب‌صوفیه آنستکه گاهی میگویند ازامام رضا (ع) گرفتیم و گاهی اتصال میدهند بداود طائی‌وحسن بصری که‌ازدشمنان اهل‌بیت میباشندودر کتب‌حدیث‌حدیثی

ازمعروف نقل نشده ازائمهٔ ما (ع) چه برسد بخرقه بلی اگر گاهی در غیر کتب حدیث ورجال اسمی ازمعروف برده شد بدون ذکرسندومدرك استمثلا صاحب مجمع میگوید معروف گفت بجعفربن محمد (ع) گفتم مراوصیتی نما فرمود کم کن آشنایان خودرا گفتم زیادترفرما فرمودترك کن هر که را میشناسی واین روایت چند اشکال دارد

اول آنکه ابن شهر آشوبودیگران ازثقات نقل کرده‌اندکه‌پدر ومادر معروف نصرانی بوده ومعروف بدست امام رضا (ع) مسلمان‌شد بنابراین درآنزمان که مسلمان‌شد حضرت صادن (ع) دردنیا نبوده‌زیرا وفات حضرت صادق (ع) سال تولد امام رضا میباشد بنابراین بعد از گذشتن چندین‌سال ازوفات حضرت صادق(ع) مسلما نشده پس‌چگونه از امام صادق (ع) روایت میکند وچگونه روایت نصرانی قبول شود

دویم آنکه بسیاری گفته‌اند معروف از اصحاب جعفر کذابست ممکن است روایت مزبور از قول جعفر کذاب باشد زیرا فرزند جعفر کذاب صوفی بوده

سیم آنکه‌اگرامام صادق(ع) باو فرموده باشدترك کن آشنایان خود را معلوم‌می‌شوددوستان‌خراب ومضری داشته وشاید همین صنف صوفیه بوده‌اند

چهارمـ آنکه تمام‌کفر وزندقه ووحدت وجود را نصرانیان وارد اسلام‌کردند ممکن استمعروف نصرانی هم‌مسلمان شده‌تاعقیدهٔ حلول خدا را درعیسی میان مسلمین بدتر آنرا بدعت بگذارد

علامهٔ ممقانی درجلد سیم رجال ص۲۲۹ میگوید صوفیه برای

رواج خود اورا نسبت بخود داده‌اند ومعروف راصاحب خرقه وشولا دانسته‌اند ومعلوم نیست معروف ازصوفیه باشد چون ادعائی ازخود او نقل‌نشده چنانچه عادت صوفیه آنستکه بسیاری ازعلماءومومنین‌راتسبت بخود میدهند نمی‌بینی این نسبت دروغرا نیز بعلی بن ابیطالب میدهند باآنکه‌اختراع صوفی ازابوهاشم کوفی معاصرحضرت صادق است وما درمطلب پنجم ذکرخواهیم کرد که اهل تصوف جعل کرامات وروایات دروغی‌را جائزمیدانند مثلاجامی حنفی اشعری صوفی روایت کرده که معروف دربان خانهٔ حضرت رضابوده وازکثرت وازدحام مردم پایمال شد وازدنیا رفت واین روایت کذبست بچند دلیل اول آنکه قبرمعروف دربغداد است وباتفاق اهل‌تاریخ حضرت رضا (ع)بغدادنرفته‌بلکه‌مدینه بوده وازراه بصره تحت نظربخراسان جلب شده بلی‌ابن‌الرضاکه جعفر کذاب باشد دربغداد بوده این‌هم قرینه است که معروف ازاصحاب‌جعفر کذاب است .

دویم آنکه ائمهٔ معصومین آنقدر کثرتی درب منزل‌ایشان‌نبوده که کسی پایمال شود ویاکسی‌دسترسی بیدانکند چنانچه ازمعروف نقل کرده‌اند که گفته بسرمن قسم بخورید وحوائج خودرا بخواهید زیرا سرخودرا مدتی بدرب خانه امام رضا گذاشته‌ام‌واین‌نقل‌قطعادروغ‌است زیرا عیون اخبارالرضا وکتب دیگر که احوال حضرت رضا (ع)وخدام ودربان واصحاب اورا نوشته‌اند اسمی ازمعروف درآن کتب نیست و معلوم نیست چه‌کس وکجا این‌روایت‌راازاو نقل کرده‌بلکه‌علامهٔ‌مجلسی که بسیار متتبع است بطور قطع فرموده معروف کرخی‌دربان‌حضرت

رضا نبوده چنانچه درعین‌الحیوة درعنوان ذکرخفی نوشته‌است‌وانشاءالله مادرمطلب پنجم ذکرخواهیم کرد .

ونیزحکایت شده ازمعروف که شخصی آمد ازحضرت رضادعائی اخذکند برای ساکن شدن دریا ودست اوبحضرت رضا نرسید معروف چیزی نوشت وباودادو گفت‌هر گاه دریا بموج آمدآنرا بخوان‌تا ساکن شود آنشخص بدریارفت وچون طوفان شد نوشته راباز کرد دیدنوشته ایدریا بحق معروف ساکن‌شو اوبدش آمد وغضب کرد ونوشته راپرتاب کرد بدریا بحال‌اعتراض آنوقت دریاساکن شد .

مولف گوید دروغ واضحی‌است اولا کسیکه‌بدش آمده وپرتاب کرده اگرنوشته اثری داشت نباید اثر کند پس‌چطوردریا ساکن شد و شاید ازبرکت انکاراوبوده باین‌ورقهٔ باطل .

دویم آنکه‌بنا برصدق‌حکایت معروف خود نمائی کرده‌خواسته مقام خود را نشاندهد

سیم آنکه ائمهٔ ما با قدرت مخالفین کثرت وجمعیتی که مانع دست رسی باشد نداشته‌اند خصوصا حضرت رضا (ع) که تحت نظر مأمون بوده ودرنامهٔ ولایت عهد عهدکرده بودکه درکارها مداخله نکنند

چهارمـ آنکه اگر معرف دربان حضرت رضا (ع) بوده‌مثنوی که معروفرا ردیف انبیا شمرده چرا نامی ازحضرت رضا (ع) که آقای او بوده نمی‌برد درمثنوی میگوید

چونکه کرخی کرخ‌اورا شد حرس　　شد خلیفه عشق وربانی‌نفس

وبسیاری‌از این منافقین را تعریف کرده واسمی از ائمه معصومین نبرده
پنجم آنکه انس بن مالك‌دربان حضرت رسول (ص)بودومنافق گردید ودرحال‌نفاق ازدنیا رفت پس دربان‌بودن‌دروغی چه نتیجه دارد درحالیکه یك روایت درحلال وحرام از امام خودنگرفته باشد پس‌بنا برآنچه ذکرشد آیا سزاواراست‌کسی حضرت جواد (ع) راکه مجمع کمالات بود درطفولیت وباقرارمخالفین چندین هزار مسئله را دریك روزجوابداد بگذارد ومانند صوفیه بگوید امامت‌باطنی را حضرت‌رضا (ع) بمعروف کوخی داد وظاهریرا بحضرت جواد (ع) امان از بی‌حیائی مولف گوید: کسانی که کافربوده‌اندمانندمعروف که‌نصرانی‌بوده‌باقرارخود صوفیان یا فاسق وفاجربوده مانند بشر صافی وفضیل‌بن عیاض وامثال آنانانرا صوفیه مرشد قرار داده‌اند

ولی امام معصوم راکه طرفةالعینی گناه نکرده گذاشته‌اند شاید علت آن باشدکه بگویند مانعی ندارد کافر وفاسق از امام معصوم‌مقدم باشد تا سایر مردم‌کفر وفسق را اهمیت ندهند ومرتکب شوند و یا آنکه‌ابویزیدمجوسی وحلاج مجوسی‌را وارد مسلمین کنند برای‌خراب کردن‌اسلام البته ازصوفیان که همه سنی‌میباشند مانعی ندارد زیرا آنان عثمانرا مقدم برعلی (ع) میدانند چنانچه مثنوی هم ادعا کرده

سری سقطی‌صوفی که ازشا گردان معروف است گفته در خواب معروفرا زیرعرش دیدم مست افتاده خدا بملئکه فرمود می‌شناسیداورا گفتند نه خطاب رسید معروف است که ازشوق من مست شده وبهوش نیاید مگرآنکه من خود را باوبنمایم معلوم‌میشود انتهای ترقی‌صوفیه

مست شدن است وخدادا دیدن واین اعلا درجهٔ کفراست

بایزید بسطامی نام او طیفوربن عیسی جدا و مجوسی بوده بنا بر نقل ابن خلکان و تمام صوفیه او را مرشد و قطب میدانند وگویند صد و دوازده پیر را خدمت کرده وسنیان اورا از اولیاءصاحب کرامت شمارند با اینکه درزمان حضرت عسگری علیه السلام بوده انحضرترا ملاقات نکرده وحدیثی ازامام نگرفته

مؤلف گوید نمیدانم زمانیکه امام حاضر بوده این همه پیران چه کاره بوده اند جنید گفته بایزید میان ما چون ماه بود میان ستارگان ویا جبرئیل میان فرشتگان ودرضمن مدح بویزید خودشانرا مدح کرده واین زشت است اگرچه صوفیه جبری مذهبند وحسن وقبحی قائل نیستند مثنوی بسیار از بویزید تعریف کرده ودرص ۱۲۸ چاپ تهران اورارديف پیغمبران آورده و گوید

بایزید اندر مزیدش ره چه دید   نام قطب العارفین ازحق شنید

و درص ۳٤٦ تعریف کرده ازمستی و کفر اوو گوید

با مریدان آنفقیر محتشم   بایزید آمد که یزدان نک منم
گفت مستانه عیان اند وفنون   لااله الا اناها فاعبدون
چون گذشت آنحال گفتندش صباح   توچنین گفتی واین نبود صلاح
گفت این بارار کنم این مشغله   کاردها درمن زنید آندم هله
حق منزه ازتن و من باتنم   چون چنین گویم ببايد کشتنم
چون وصیت کرد آن آزادمرد   هر مریدی کاردی آماده کرد
چون همای بیخودی پرواز کرد   آنسخن را بایزید آغاز کرد

عقل راسیر تحیر در ربود | زان قویتر گفت کاول گفته بود
نیست اندرجبه‌ام الا خدا | چند جوئی درزمین و درسما
آنمریدان جمله دیوانه شدند | کاردها در جسم پاکش میزدند
هر که اندرشیخ تیغی میخلید | باژگونه او تن خود میدرید
یك اثر نی برتن آنذو فنون | وان مریدان خسته درغرقاب خون

با آنکه میگوید مست شد باز اناالله گفت کاردها باو زدند از کرامت او آنکه اثر نکرد با آنکه خودش گفته من واجب القتل میباشم اگر دروغ گفته چگونه اورا صاحب کرامت میشمرند باضافه امیرالمؤمنین (ع) را درحال سجده که نزدیکترین حالت بخدا است ضربت زدندو اثر کرد ولی چون بویزید مست شده اثرنکرده لابد مثنوی هم مست بوده که چنین اشعارچرندی برای خوانندهٔ خودبیادگار گذاشته محیی الدین اعرابی صوفی درفص عیسوی ازکتاب فصوص گویدابایزیدمیددرمورچهٔ که آنرا پامال کرده بود مورچه زنده شد وبویزید مانند عیسی مشهور گردید وغزالی دراحیاء العلوم نقل کرده که با بویزید گفتند ازمشاهدهٔ خود از خدا برای ما بگو فریاد زدو گفت وای برشما صلاح نیست شما بدانید گفتند از ریاضت خود بگو گفت جائز نیست شما مطلع شوید گفتند پس ابتدای ریاضت خودرانقل کن گفت نفسم راخواندم بسوی خدا پس نفس حجاب من شد پس عزم کردم ویکسال غذا نخوردم و خواب نکردم ونیز غزالی حکایت کرده ازبزرگواری بایزید که یحیی بن معاذ اورا دید بعد ازنماز عشاء تا طلوع فجر بایزید روی انگشتان پاایستاد وپاشنهٔ پاها را بلند نگاه داشت تا صبح درحالیکه چانهٔ خود رابسینه

چسبانیده وبا چشم بازنگاه میکرد بیك نقطه سپس سجده کردو گفت خدایا قومی طلب کردند ازتوطی الارض بایشان دادی ومن نمیخواهم و قومی تورا طلب کردند قدرت راه رفتن روی آب وهوا دادی بایشان ومن نمیخواهم وهم چنین بقومی گنجهای زمین دادی ومن نمیخواهم تا آنکه بیست عدد از مقامات و کراماترا شماره کردو گفت من نمیخواهم یحیی گوید بمن نگاهی کردو گفت ازچه وقت اینجا بودی گفتم مدتی است پس ساکت شد پس گفتم آقای من برای من حدیثی بگو گفت آنچه صلاح تو وفهم تو است میگویم مرا داخل کردند در آسمان اول وملکوت سفلی وتمام طبقات زمین را تا زیردیدم پس مرا بردند درفلك بالا ودرتمام آسمانها مرا طواف دادندوبهشت تا عرش را بمن نشان دادندپس خدا مراحضور خود نگه داشت و گفت هرچه خواهی سئوال کن گفتم ای آقای من هیچ چیز از مخلوقات توبنظرم نیکو نیامد که بخواهم پس فرمودتوبندهٔ حقیقی من میباشی با تو چنین وچنان خواهم کرد یحیی گفت چیزهائی گفت که مرا هول گرفت وتعجب کردم و گفتم میخواستی ازخدامعرفت بخواهی زیرا خدای ملك الملوك فرمود هرچه میخواهی سئوال کن پس بایزید صیحه زدو گفت ساکت شو غیرت من مانع شد نخواستم غیراواورا بشناسد

مؤلف گوید چطورخدا ومعراجراتمسخر گرفته کسیکه درزمان ائمه باشد ومقابل آل محمد (ص) دکان بازکند ویك حدیث از آل محمد (ص) نگرفته باشد باید سفیهان چنین کفریاترا بنام کرامات باو نسبت دهند ومعراج هم برای او قائل شوند

یکی از شیادان زمان ما کتابی بنام شهادت نامه نوشته و بایزید کافراحمق را ردیف سلمان شمرده چنانکه در کتاب قوائم الانوار تألیف میرزا ابوالقاسم که مشهور بمیرزا باباوقطب سلسلهٔ ذهبیه است درقسم سوم آن دربیان عشق الهی خطاب بفرزند خود محمد که رئیس وقطب ایشان است کرده ومیگوید ای پسر اگر میخواهی مطلع شوی بر سیر وسلوك عشاق الهی پس بشنو قصهٔ سلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی را در سیر معراج او که میگوید بعد از آنکه صدو سی نفر شیخ کامل را خدمت کردم وپیوسته ریاضت ومجاهده نمودم تا آنکه خدا مرا عطا کرددوچشمی از نور ودو بال ازقدرت خود پس سی هزار سال پریدم درعالم وحدانیت وسی هزار سال درمرتبهٔ فردا نیت وسی هزار سال درمرتبه صمدیت پس دیدم در خود مقداری ازمنیت باقی مانده بغیرت آمدم پس چهل هزار سال دیگر پریدم دروحدت تا آنکه بانتهای سیر رسیدم پس مشاهده کردم که وجودم معدوم نشده عاجز شدم و گفتم خدای من وجود من شریك وجود تو است ومن با وجود خود بتو نرسم پس چگونه خود را فانی کنم خطاب رسید سرخود را بگذار بدرب خانهٔ رسول الله (ص) بویزید گفت پس شوق رسول مرا فرا گرفت پس بپرهای همت و عشق طیران کردم تا رسیدم بارواح انبیاء وسلام کردم وهمه برمن سلام کردند تا آنکه از ایشان گذشتم وسعی کردم خودرا باستان حضرت محمد (ص) برسانم پس دیدم صد هزار دریا را از آتش که چارهٔ نبود مگرعبور از آن پس هزارهزار حجاب دیدم ودانستم تاعبور نکنم بمحمد نرسم وممکن نیست وصول بجانب حجب نوروا گر قدم بگذارم باول

دریای آتش خواهم سوخت سپس خوب نظر کردم از دور دیدم خیمهای رسول‌الله را در انتهای حجب نور زده‌اند پس گفتم این همـان چیزی است که مرشدان ما گفته‌اند که رسیدن بخدا سهل است ورسیدن برسول مشگل است پس چون مأیوس شدم گفتم درب خانهٔ پیغمبر (ص) امروز جعفر بن محمد است پس قدم گذاشتم بآستان جعفر و گفتـم مولای من بعد از آنکه هشتاد سال مجاهده وریاضت کشیدم ودرسیر وسلوك صدوسی نفر از اولیا را خدمت کردم خدا مرا حواله داده بدرب خانهٔ تـو من بعد ازاین همه عبادت وتجرید وتفرید آمدم درب خانهٔ توپس مرا مجوسی یا یهودی یا نصرانی فرض کن برای طلب دین حق آمده‌ام مرا داخل کن در اسلام الخ

چون مزخرفات او طولانی است هر که خواهد رجوع کند بشرح نهج خوئی اواخر جلد ششم

مؤلف گوید فهم جعل دروغ هم نداشته زیرا بعد از آنهمه معراجها تازه میخواهد بدست حضرت صادق (ع) مسلمان شود میگوید هشتاد سال ریاضت کشیدم لابد وقتی خدمت حضرت صادق رسیده صدساله بوده وشیخ عطار در تذکره الاولیاء که تمامش کرامـات جعلی است بـرای صوفیه گوید چون خدمت حضرت صادق (ع) در مدینه رسید حضـرت هفت ساله بود وبازی میکرد با بچه ها وببایزید فرمود بیا بازی غایب غایبك نمائیم الخ

ودرجای دیگر گوید بویزید سقای درب خانهٔ حضرت صادق(ع) بود وتمام اینها قطعاً دروغ است زیرا وفات بویزید سنه ۱۲٦٤ بوده بعد

از چند سال از وفات حضرت عسگری چرا یکمرتبه خدمت حضرت عسکری(ع)نرفته باآنکه‌زمان اوبوده‌وفات حضرت صادق سنه ۱۴۸ میباشدبنابراین‌صدوشانزده سال بعد ازحضرت‌صادق‌زنده‌بوده و خوداو هم که خدمت حضرت صادق رسیده بنابرنقل شما صد سال داشته‌ولابد شصت سال هم درزمان‌حضرت صادق بوده‌این میشود ۲۷۶معلوم میشود ۲۷۶ اقلاعمر کرده پس آنچه صوفیان وسنیان نوشته‌اند که بویزیددرسن هشتاد سالگی فوت شد همه دروغ است

علاوه برهمهٔ اینها چرا مثنوی بایزیدرا آنهمه‌تعریف کرده وامام صادق (ع) راکه ارباب اوبوده بقول‌صوفیه وبدست حضرت مسلمان شده چرانام نمی‌برد ونقل صوفیه آنستکه حضرت صادق (ع) بویزید را جبه داد وفرزند خودرا همراه اوکرد برای ترویج ببسطام برود معلوم میشود حضرت صادق (ع) مرد کاملی‌بوده دارای فرزند نه‌آنکه هفت ساله باشد واگرحضرت اورا برای ترویج فرستاده چرا یک حدیث از امام خود نقل‌نکرده ودرهیچ کتابی‌دیده نشده .بااین دروغها شیخ‌عطار صوفی درتذکره گوید بایزید فرمودمراشکی‌دردل پیدا شد دردین واز اطاعت نومید شدم باخود گفتم‌ببازارروم‌وزناری‌بخرم وببندم‌چون‌بازار رفتم گفتم آنرابیک دیناربخرم پرسیدم‌چند میفروشی گفت بهزار دینار متحیرشدم‌ودرآنحال‌هاتفی آواز دادکه‌توندانی‌زناریراکه‌تودرمیان‌بندی ازهزار دینار کمتر نمیدهند مؤلف گویدچرندیاترا به‌بین ولاف گزافرا مگر زناریکه او ببندد چطور است که هاتف این همه قیمت‌میگذارد درکتاب دانشوران ج۱ص۶۴ میگوید بایزیدرا صوفیان صاحب کرامت

دانند چون دیگر پیران تاجائیکه گویا پیری نباشد بی کرامت واشعار ذیل‌را ازاو نقل کرده .

ای عشق‌تو کشته عارف وعامی‌را سودای تو گم کرده نکونامی را
ذوق لب میگون تو آورده برون ازصومعه بایزید بسطامی را

ازاشعاراومعلوم میشود معشوق اوخدا نبوده زیرا سودای باخدا باعث بدنامی نمیشود ودیگر آنکه اهل‌صومعه ونصرانی بوده وبرای گمراه کردن مسلمین آمده ادعای خدائی کرده چنانچه نصاری در حق عیسی‌قائل میباشند .

سید مرتضی‌درتبصره گوید ص۷۹ بایزید گفت سبحانی سبحانی مااعظم شأنی یعنی‌منم خدای منزه وچه قدربزرگ است شأن من‌بااین کفرسنیان اورا ازبزرگان اولیا دانند وعجب که دائماً برشیعه طعن‌ولعن کنند که چرا عبدالله‌بن سبا گفت علی‌خدا است درصورتیکه شیعه اورا نجس‌و کافرمیدانند ولی‌سنیان بایزید وحلاجراصاحب کرامت شمرده‌اند

مؤلف گوید خوب است که سنیان اورا ازاولیاء بدانند وشیعه را رافضی کافرتا معلوم شود بویزید باشیعه مراوده نداشته .

مقدس اردبیلی گوید صوفیه‌بعضی ازاسرار کفرآمیزخودرا برمز واشاره درخفا اظهارمیکنند مگربایزید که مکرربدون ترس همه جا میگوید لیس‌فی‌جبتی‌سوی‌الله وسبحانی‌مااعظم‌شأنی یعنی نیست درلباس من‌جزخدا ومن‌خدای منزهم ومیگوید خدارا درخواب دیدم مجسم به صورت پیرزمین گیری ودراصول دین قائل‌بحلول وتشبیه‌است ودرفروع سنی‌بوده بمذهب مالك‌عمل‌میکرده‌درظاهرولی درباطن‌زندیق ملحد

بوده واین مرد شقی بیدین رامیگویند سقاء حضرت صادق (ع) بوده واین دروغ ازافتراء سنیان است زیرااو معاصر باحضرت عسگری بوده سید مرتضی درتبصره گوید بسطامی راگفتارهائی است زشت وازهمه قبیح تر آنکه گوید سبحانی سبحانی و گوید برآسمان رفتم ویك یك آسمانها را دیدم بالای آسمانها کسی ندیدم خیمه برعرش زدم یکی ازسنیان روزی نزد اونشسته بود و گفت من هرشب بخانۀ کعبه روم وطواف کنم و بر گردم چون دوسه نوبت مکرر بگفت بایزید گفت بهتراز تو کسی هست که کعبه هرشب بزیارت او آید وزیارت او کند وبر گردد یعنی خودم و خود او گفت بایزید جزویست ازخالق ودرحجاب افتاد چون بدواتصال کند بدانند که اوست یاازاوست یعنی خدایا جزوخدا است محدث قمی درسفینه ج ۲ ص۶۱ وهمچنین ابن جوزی ودیگران روایت کرده اند که ابویزید گفت دوست دارم قیامت برپاشود تاآنکه خیمۀ خودرا روی جهنم نصب کنم مردی پرسید برای چه گفت زیرامن میدانم چون جهنم مرا به بیند خاموش گردد پس من رحمت برخلق باشم.

مؤلف گوید ازقرآن نخوانده وکلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرهالیذوقوا العذاب الشدید یعنی آتش دوزخ دائمی است وهرزمان که پوست بدن دوزخیان آب شود پوست دیگری برایشان بپوشانیم تا عذاب سخت را بچشند یاآنکه بویزید دوزخ را دروغ پنداشته علی(ع) میفرماید ویل لی ویل لی ان کان الجحیم منزلی چقدر اامامان معصوم ازعذاب خدا خوف داشتند ولی این خبیث چنین لاف و گزاف دارد ولاف و گزاف دروغ دلیل برناپاکی روح است واین زشتی درمرشدان صوفیه کاملا پیدا

ارادت میورزند بااینکه بنا برنقل محدث قمی در کتاب هدیة الاحباب بویزید گفته اگر دیدید مردی دارای کرامت شده که بهوا پرواز میکند پس مغرور نشوید و گول اورا مخورید تا آنکه به بینید اورا درمقابل امر و نهی الهی چگونه است و اعمال دینی را انجام میدهد یاخیر نه آنکه بکرامات شیطانی ومعجزات انبیاراهم متهم مینماید مراجعه شود بمطلب پنجم این کتاب و نیز درهمان کتب از ابن عقیل روایت کرده‌اند که بویزید گفت آتش دوزخ چه باشد اگر آنرا به‌بینم هرآئینه بگوشهٔ دامنم خواموش خواهم کرد ابن جوزی گوید کسیکه چنین بگوید زندیق وواجب القتل است است زیرا آنکه ایمان بجن دارد در تاریکی میلرزد و آنکه ایمان بقیامت ندارد نمیترسد در حالیکه روایات معتبره وارد شده که اگر روزنهٔ ازدوزخ بدنیا بوزد تمام مشرق ومغرب عالم بجوشد و نیز درسفینة ص۶۲ روایت کرده که بایزید گفته حج کردم اول مرتبه خانه رادیدم مرتبهٔ دوم حج کردم صاحب خانه رادیدم مرتبه سوم حج کردم نه‌خانه ونه‌صاحب خانه را دیدم ودیگر آنکه گفته لواءمن بزرکتر است از لواء محمد عجب است ازصوفی و درویش که اظهار اسلام میکنند و بچنین کسانی ارادت میورزند وکرامات جعل میکنند که شب هشتاد خانه طعام میخورد البته مردمیکه سروکاری باآل محمد ندارند چنین مرشدانی لازم دارند مثنوی ص۳۶۸ برای بویزید علم غیب قائل شده گوید

آن نشنیدی داستان بایزید — کوزحال بوالحسن از پیش دید

ودر ص۱۶۰ گوید وحی باو شده

سوی مکه شیخ امت بایزید — از برای حج وعمره میدوید

است مثلاشیخ عطارصوفی درتذکرةاولالیاء مینویسد که نقل‌است‌روزی یکنفر آمد نزد بایزیدومسئله‌ای‌ازحیاپرسید بویزید جواب‌داد آن کس ازخجالت آب شد مرد دیگری‌رسید آب زردی ایستاده دید گفت‌یاشیخ این‌چیست بایزید گفت یکی‌سئوالی کرد من جواب دادم طاقت نداشت چنین آب‌شدازشرم

مؤلف گوید اولا فائدهٔ این معجزه چه بود و ثانیاً معلوم میشود صوفیه ازدروغهای شاخدار هم‌باکی ندارند‌چنانچه‌برای بشرحافی که سنی مسلم وصوفی است جعل‌کرده‌اند که حیوانات بغداد برای احترام اوفضله نمیانداختند پس‌چراحیوانات این احترامرا از حضوت رسول و حضرت کاظم علیهماالسلام نکردند ودرکتاب اسرارالتوحید ازابوسعید سنی‌صوفی نوشته است که شیخ بوسعید راز دل هرکس را میدانست و چون بسرخس میرفت بهوا می‌پرید وباحیوانات سخن میگفت طغرل و برادرانش را بپادشاهی رسانید روزی ازیکی ازبزرگان پولی خواست اووعده کرد ونداد ابوسعید بخشم آمد ونفرین کرد پس آن بزرك را در شبی سگهادریدند

مؤلف کوید این احمق اگر مستجاب‌الدعوه بود میخواست دعا کند که پول‌دارشود تامحتاج به‌بزرگان نشود گویندعابدی گندم‌بآسیا برد آسیابان کاربسیار داشت بگندم اونرسید عابد بخشم آمد و گفت اگر گندم‌مرازودترازدیگران آردنکنی‌نفرین کنم‌خرت‌سك‌شود آسیابان گفت‌اگرنزدخداچنین‌مقامی‌داری‌دعاکن گندمت آردشود تامحتاج بمن نشوی..عجب‌است‌ازدرویشان‌صوفی که‌اظهاراسلام‌میکنند وبچنین کسانی

گفت حق کاندر سفر هر جا روی — باید اول طالب مردی شوی
بایزید اندر سفر جستی بسی — تا بیابد خضر وقت خود کسی
دید پیری با قدی همچون هلال — بود در وی فر و گفتار رجال
گفت طوفی کن بگردم هفت بار — وین نکوتر از طواف و حج شمار
کعبه را یکبار بیتی گفت یار — گفت یا عبدی مرا هفتاد بار
آمد از وی بایزید اندر مزید — منتهی در منتهی آخر رسید

بالاخره مردیرا دیده وطواف او را که شرك است از حج بالاتر دانسته

لاف و گزاف صوفیه بسیار است و در این مختصر مجال نیست مراجعه شود بکرامتهاو هم بآخر کتاب

ابراهیم ادهم شاگرد سفیان ثوری و قطب صوفیه در کتب رجال شیعه نامی از او نیست ولی سنیان او را مدح کرده اند چنانچه در کتاب تذکرۀ شیخ عطار و ربیع الابرار زمخشری و نفحات جامی و کتاب غزالی ذکر شده و از روایات معلوم میشود مخالف ائمۀ ما بوده ابن شهر آشوب وعلامه مجلسی درعین الحیوة و ۱۱ بحار ص۱٤٤ وسفینۀ قمی ص٧٦ و سایر علماء روایت کرده اند که چون حضرت صادق ع در زمان منصور بکوفه آمد وخواست مراجعت کند مردم بمشایعت آمدند ابراهیم ادهم و سفیان ثوری با جماعتی از همکاران خود پیش ازحضرت براه افتادند اتفاقاً شیری برسر راه ظاهر شد ابراهیم ادهم گفت توقف کنید جعفر بیاید ببینیم چه میکند پس ماندند تا حضرت رسید ونزد شیر رفته و گوش اورا گرفت و ازراه دورش کرد سپس روبمردم کرد و فرمود آگاه باشید اگرمردم آنطوریکه شایسته است خدا را اطاعت کنند بار خود را بردوش شیر بگذارند .

مؤلف گوید این خبیث میگوید صبر کنید جعفر بیاید و نمیگوید امام ششم . بیاید

محیی‌الدین‌صوفی اعرابی گوید شیطان سلطان‌العرفا است البته کسانیکه هرشیطانی را مرشد بدانند و سلطان خطاب کنند مانند سلطان‌محمودغزنوی‌سك‌سنی‌وسلطان‌ابراهیم‌ادهم‌وسلطان‌بایزیدومتوکل عباسی قطب صوفیه پس باید شیطانراهم سلطان العرفابدانند وبا آنکه پیغمبر (ص) اولی‌الامر رامنحصر بدوازده‌نفر قرارداده گویندسلطان‌محمود حنفی‌بدیدن‌شیخ ابوالحسن‌خرقانی‌صوفی‌رفت و گفت‌من‌اولی‌الامرمیباشم وخدا فرموده اطیعوالله واطیعوالرسول واولی‌الامرچرابدیدن‌من نیامدی خرقانی جوابداد من در اطیعوالله تنها گیر کرده‌ام بیچاره نمیداند که اطاعت اولی‌الامر همان اطاعت خدا است سید مرتضی در تبصره ص ۸٤ نقل کرده که اول صوفیان ابراهیم ادهم بود صوفیان گویند کسی‌رادیدو اسم اعظم ازاو آموخت و آنرا خواند خضررا دید خضر گفت اسم اعظم را برادرداود پیغمبر بتو آموخت .

مؤلف گوید برادر حضرت داود تا زمان امام ششم زنده نبوده باضافه خضرخادم آل محمد است اگر ابراهیم راست میگوید چرا از دشمنان آل محمد ص مانند سفیان ثوری تعلیم‌علم گرفته صوفیه گویند ابراهیم ادهم سلطنت ظاهریرا گذاشت وبسلطنت باطنی رسید که یك سوزن میان دریا انداخت وبماهیان گفت سوزن مرا بیاورید صد هزار ماهی آمدندوهریك سوزنی بردهان آوردند .

مؤلف گوید عجب است ازنادانی صوفیه زیرا سلطنت واقعی که ازامام ششم بود وبظاهرهم که بنی‌عباس سلطنت میکردند وائمه‌راشهید

میکردند که مبادا رقیب ایشان باشند پس ابراهیم کجا سلطنت داشت و ثانیاً برای چه صدهزاران سوزن آوردند ماهیان در این لاف و گزاف چه ثمری است که مثنوی بنظم آورده گوید :

هم زابراهیم ادهم آمده است — کو زراهی بر لب دریا نشست

الخ نعوذ بالله من الحماقة

شقیق بلخی ابوعلی شاگرد ابراهیم بن ادهم مرشد صوفیه و فاتش سنه ۱۷٤ با آنکه زمان حضرت کاظم بوده یک حدیث از امام نگرفته و در کتب شیعه نامی از او نیست فقط در سفینه و (۱۱) بحار یك روایت از او نقل کرده‌اند که در سفر حج حضرت کاظم را ملاقات کرده و نشناخته درحالیکه پیغمبر میفرماید من مات ولم يعرف امام زمانه فقدمات ميتة الجاهلية و در خبر مزبور نقص شقیق و همه صوفیانرا میرساند آنوقت مثنوی نامی از حضرت کاظم نبرده ولی شقیق را ردیف پیغمبران آورده ص ۱۲۸ گوید :

وانشقیق ازشق آنراه شگرف — گشت اوخورشیدرای وتیزطرف

جنید بغدادی ابوالقاسم بن محمد بن جنید مرشد صوفیان در طرائق خرقهٔ خود را باو میرسانند و مذهب جنید شافعی بوده چنانچه یافعی استاد شاه نعمت الله در مرات الجنان ذکر کرده و در کتب رجال شیعه ذکری از او نیست ولی سنیان و صوفیان بسیار باو عقیده دارند و مثنوی او را ردیف انبیاء شمرده در ص ۱۲۸ گوید

چون جنید از جند او دید آنمدد — خود مقاماتش فزون شد ازعدد

و معجزاتیکه مختص بانبیا است باو بسته‌اند از او پرسیدند عارف کدامست گفت آنستکه از اندرون تو خبر دهد و حال آنکه پیغمبر فرمود نحن

نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر وقرآن میگوید لایعلم الغیب الا الله از جنید پرسیدند این علم از کجا حاصل کردی گفت از جلوس نزد خدا زیر آندریچه سی سال واشاره کر بدریچهٔ که درخانه داشت. وعلماء شیعه جنید را از اهل بدعت واستاد حسین حلاج وشاگرد بایزید شمرده‌اند هرکه خواهد بکتاب تبصرهٔ سید مرتضی رجوع کند تا کفریات جنیدرا به‌بیند درص ۸٤ گوید سنیان این صوفیان‌را مانند جنید که دائم در رقص و آواز اشتغال دارند اولیاء وصاحب کرامت خوانند ولی شیعه اگر یك کرامت بائمهٔ معصومین نسبت دهد رافضی وواجب القتل میشمارند وفات جنید سنه ۲۹۰ میباشد با آنکه معاصر با حضرت عسگری(ع) وسفراء امام زمان بوده حدیثی از ایشان نقل نکرده وبا سایر علماء شیعه مراوده نداشته در کتاب راهنمای دانشوران از جنید نقل کرده که هرگز از چیزی سودی نبردم چون سودی که ازشنیدن ابیاتی چند بردم پرسیدند آن ابیات چه بود گفت ازخانهٔ گذشتم کنیزی با آهنك موزون اشعارعاشقانه میخواند سید مرتضی درتبصره ص ۸۵ نقل کرده که جنید گفته درسه موضع رحمت نازل شود

اول صوفیانرا نزدسماع آوازکه ایشان نشنوند الا ازحق و بر نخیزند الا بوجد دوم نزدطعام خوردن سوم وقتیکه صوفیان مذاکره کنند سید مرتضی از تعجب گوید سبحان‌الله جنید قناعت نکرده بآنکه حرامی را حلال کند مکر آنکه بگوید رحمت فرود آید اگر این سخنرا یکنفریکه برخلاف اعتقاد نواصب بود گفتی سنیان گفتندی کافر است ولی چون اولیای ایشان میگویند حق میدانند وشك نیست که خدا بهرهیچ پیغمبری آواز نخواند و رسولان از حق آوازه نشنیدند ولی ثمرهٔ صوفیگری آنستکه

نعوذ بالله حرامی از حق شنوند

مؤلف گوید در مطلب پنجم حرمت وبدعت غنا خواهد آمد و جنید بسیار ازخود وصوفیان دیگر تعریف میکرده حتی آنکه گوید صوفی مشتق است ازصوف الصاد صبر و صدق و صفا الواو ودوورد ووفاء والفاء فرد و فقر و فنا ولی یکی از اهل ذوق برخلاف جنید گفته

الصاد صفر وصفیر وصنم والواو وزرو وبال وورم

والفاء فسق وفجور فندم

ودیگری گفته الصاد صور وصفیر وصدا والواو ویل ووبال ووباء و الفاء فوط وفریب وفدا ودیگری گوید .

صاد صوفی صیدمردم باشد وصوت الحمار

صرع وصور صفر کف هم میشود ایهوشیار

واو آن وزرووبال است وتن باوسوسه وای ازحمق چنین مردم بگراهی همه

فاء آن فسق وفجور وفریه وفیس وفساد الخ

ملای نراقی درطاقدیس گوید

واند گریك کرده صوفی نام خود کفرها بنهاده اند ردام خود

هیچ دانی چیست صوفی مشربی ملحدی بنگی مباحی مذهبی

قید شرع از دش خود افکندهٔ کهنه انبانی زکفر آکندهٔ

جلق گاه صوفیان کفهای او کفرونکبت ظاهراز سیمای او

راه ورسم صوفیان خواهی تمام حلق وجلق ودلق باشد والسلام

خطیب بغدادی سنی درتاریخ خود از جنید تعریف کرده که چون هنگام مرك جنید رسید وصیت کرد هرچه کتب علمی دارد و هرعلمی که باومنسوبست همه را بااودفن کنند پرسیدند این چه وصیتی است گفت دوست

دارم خدامرا نه‌بیند که چیزی بمن نسبت دهند» مؤلف گوید اگر اوراق علم صحیح بوده گناهی مرتکب شده که احادیث رسول‌را دفن کرده زیرا علم ازصدقات جاریه‌است واگر بدعت بوده که‌وای بحالش واین عیب اوست که ازخوبی اوشمرده است

یکی ازصفات زشت صوفیان آنستکه کارهای بدخودرا نام خوب میگذارند وخودنمائی میکنند مثلا درتذکرةالاولیاء مینویسددزدیرادر بغداد بدارآویخته بودند جنید برفت وپای اورا بوسه داد از او سئوال کردند چرا این کارکردی گفت هزار رحمت بردزدباد که در کار خود مردبوده است زیراکه دراین کارسر داده است و نیز مینویسدجنیدبامریدی درشبی راه میرفت سگی بانك نمود جنید گفت لبیك لبیك مرید گفت این چه‌حالست گفت صدای سك‌را قهرحق دیدم و آواز ازقدرت حق شنیدم و سك‌را درمیان ندیدم لاجرم لبیك جواب دادم.

ابوعلی دقاق مرشدصوفی سنی نام‌او حسن نیشابوری است گوید سماع آوازبرعوام حرام وبرزهاد حلال است

مؤلف گوید این تبعیض دراحکام دین وبنص قرآن کفراست ابوعلی گویدچون حضرت ابراهیم باسماعیل گفت انی اری فی المنام انی اذبحك اسماعیل گفت این جزای کسی استکه بخواب رود ازدوست اگر بخواب نرفته بودی این خطاب باتونکردی **شبلی مالکی** سنی صوفی گفته حقتعالی نظرکردوبمن گفت هرکه بخوابد غافل شود وازحق درحجاب شود گویند شبلی هرشب پارهٔ نمك درچشم کردی تاخواب نرود پس شبلی بخواب نمیرفت تاازخدا درحجاب نباشد وابراهیم خلیل بخواب رفت وازخدا در حجاب شد وسزای اوشد که اسماعیل را ذبح کند سیدمرتضی گویداگر

این‌سخن‌را یکی ازشیعه‌درحق امام میگفت او را رافضی واجب‌القتل میدانستند که امامرا افضل ازپیغمبر دانسته ولی چون‌شبلی سنی گوید بآن‌ایمان‌دارندبلکه اورااز‌اولیاء خوانند باید گفت اگر شبلی‌ها‌تاقیامت نخوابند وعبادت کنند چون برباطلند ارزشی ندارد وشیطان هم مانند اوراکاری‌ندارد ابوالقاسم قشیری صوفی درکشف‌المحجوب گفته شبلی چهارهزار دینار داشت و جمله را در آب‌دجله انداخت «مؤلف گوید معلوم میشودرئیس اهل‌تبذیربوده شیخ‌عطارصوفی‌درمنطق‌الطیر ازشبلی تعریف کرده که میان لوطیان ومخنثان رفته گوید

گم‌شد ازبغدادشبلی‌چند گاه کس‌بسوی اوکجا میبرد راه

باز جستندش بهر موضع بسی درمخنث‌خانه‌ای‌دیدش کسی‌الخ

عجب است ازصوفیان که این گناه را تعریف او میشمرند وفات شبلی ۳۳٤ وخرقه خوددراصوفیه باو میرسانند

حسین‌بن‌منصورالحلاج مرشدتمام صوفیان که ادعای‌خدائی کرد ومرشدها دراشعارخود جانفدای اومیکنندو کراماتی برای‌او نقل‌میکنند ولی علامهٔ حلی‌وشیخ‌طوسی‌ومحقق‌بحرانی وعلامهٔ مجلسی وشیخ‌طبرسی دراحتجاج وسایرعلمای‌شیعه تمام اورا کافرو کذاب‌شمرده‌اند و کفایت است درلعن اوتوقیع امام زمان برلعن اوچنانچه در احتجاج طبرسی و شرح‌نهج علامهٔ خوئی‌و کتاب غیبت‌طوسی‌وقرب‌الاسناد ابن بابویه‌القمی و سایرعلماء نامهٔ امام زمانرا که‌بتوسط سفیر خود حسین‌بن روح‌درلعن وبرائت اوصادرفرموده ذکر کرده‌اندمانندمقدس‌اردبیلی درحدیقه‌وعلامهٔ مجلسی در۱۳ بحاروسایرین نقل کرده‌اند که‌چون‌حلاج اظهار کفروالحاد نمود وتوقیع برلعن اوازطرف حضرت حجة صادر گردید بسیاری‌ازفقها

فتوی بقتل اودادند یکی از کسانیکه فتوی بقتل اوداد . بخط شریف خود نوشت که اوواجب‌القتل است حسین بن روح وکیل وسفیر امام زمان ع بود با این‌حال اگر کسی‌ازنادانی‌خودازحلاج‌تمجید کندمخالفت با امام زمان ع نموده نباید اعتنا کرد مانند مثنوی که بسیار ازاوتعریف کرده در ص۴۷۳ گوید :

گفت‌فرعونی‌انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق وبرست

ودرص۱۴۰ گوید :

چون قلم دردست غداری بود لاجرم منصور برداری بود

ودرص۳۵۰ گوید :

چون قلم‌دردست غداری فتاد لاجرم منصور برداری فتاد

مؤلف گوید نمیدانم مقصود این عارف بیدین از غدار که بوده آیاسفیر امام زمان ع بوده یاغیر او وعلی ای حال شیخ طوسی و محدث قمی‌وشیخ صدوق و سایر علماء روایت کرده‌اند که چون خدا خواست .

حلاجرارسوا کند نامهٔ بابی‌سهل بن‌اسماعیل‌نوبختی که‌ازبزرگان علم و پیشوای شیعه بود نوشت ومکرر اظهار کرد که من وکیل حضرت حجة میباشم و ازامام مأمورم تو را دعوت کنم وبرای تسلیم تو حجت و برهان آورم تا شك نکنی وحلاج خیال میکرد اگراوتسلیم شود مردم دیگربتبع اوتسلیم اوخواهند شد پس ابوسهل درجواب اوپیغام داد که من مردی هستم دختران جوان‌را دوست میدارم ولی‌چون موی‌من‌سفید است کنیزهای من از من دوری میکنند و باید هرجمعه خضاب کنم و زحمت بسیاری متحمل‌شوم اگرتوریش مرا سیاه کردی من مطیع تو و بسوی تو خواهم آمد حلاج فهمید خطا کرده واورا نمیتواند صید کند

دیگرجواب نداد ابوسهل هم این حکایت را همه جا نقل واورا مضحکه قرارداد .

ابن ندیم وسیدمرتضی‌ودیگران نقل کرده‌اند که حلاج حیله گرو ساحر بودو تسخیرجن داشت‌وادعای تمام‌علوم میکرد وباسنی‌سنی بود و با شیعه‌شیعه‌و نزد اصحاب خود ادعای خدائی‌میکرد صوفیه قبول دارند که او ادعای خدائی‌میکرده میگویند :

روا باشد انا الحق ازدرختی   چرا نبود روا از نیك بختی

جواب آنستکه درطور خدا با موسی‌خطاب کردبانی‌اناالله وصدا از شش طرف میآید بخلق صوت ازطرف خداوند نه‌آنکه درخت گفته باشد انا الحق و ثانیاً این شرك وکفررا ابداً نمیشود تأویل کرد اگر تأویل کنی پس کافری درعالم نیست زیرا خدا را در میان بشر و شجر جایدادن محدود نمودن حق است مانند نصاری که در حق عیسی چنین گفتند و کافرشدند .

ثالثاً خدای حال درمحل‌وعارض‌ومحتاج‌بمحل‌شودوازجای دیگر عالم بی خبر خواهد بود آیا نخواندهٔ انالله بکل شیء محیط در مطلب ششم بیان خواهد شد حال باید انصاف‌داد مشرکین عرب که از جهل چند بت ساخته ومیگویند هوءلاء شفعا ئنا عندالله مشرك‌و نجس‌اندامـا این صوفیه که بوحدت وجود قائل و هر زندیق کافری را خدا میدانند بلکه تمام مخلوق‌را عین‌خالق‌میدانند پاك وعارفند معلوم میشود عارف بمعنی‌زندیق و کافراست . حلاج‌میگویدلیس فی‌جبتی‌الاالله نیست‌درلباس من مکر خدا وشیخ عطار رجس پلیدلاف خدائی میزند در کتاب بی‌سرنامهٔ خود مکرر گوید :

من خدایم من خدایم من خدا　　فارغـم از کبر و کینه وزهـوا

و بعد میگوید :

ایدریغا در خودی درمانده‌ام　　لاجرم در بند دیو افتاده ام

ایـدریغـا پیشوایـان لعین　　راه رفتند و بماندم این چنین

ایدریغا نفس ما در معصیت　　خودخودی کردی بدی‌ازمعرفت

و در اسرارنامه در بارهٔ حلاج گوید .

چه منصوراندر آئی درانالحق　　شوی اندر حقیقت واقف حق

شناسا شد بنور خویش آنگاه　　بسوی بحروحدت یافت اوراه

ودر کتاب جواهرالذات ص۳۰۲ گوید :

منم منصور در عین خدائی　　زغیر خویشتن کرده جدائی

همه‌بود من است‌ومن‌نمودم　　گره‌از کاره‌ها اینجا گشودم

چه آدم من فرستادم بدنیا　　حقیقت بازبردم سوی عقبی

انا الحق گفت‌او ومن‌نگفتم　　ولی او آشکارا ، من نهفتم

پیغمبراسلام میگوید الهی اناالعبد الذلیل الحقیرالمسکین خدایا منم بندهٔ ذلیل بیچارهٔ مسکین ولی این مرشدان یا عرفاء بی‌دین تماماً ادعای خدائی میکنند مخلوقی که نمیتواند پی‌ببرد بیکی‌از کوچك‌ترین مخلوقات خدا مانند مورچهٔ چه‌قدربی‌حیا است آنکه از نطفهٔ گندیدهٔ خود بی‌خبر بوده چگونه حیوانی‌شده چنین ادعائی‌میکند .

علی(ع) دراول دعای قاموس میفرماید الهی قد طلاطمت امواج قاموس قدرتك فظهرفی کل‌مقدور آثارقدرة غریبة عجیبة که عقل‌هاحیران است ازدستگاه کوچکترین‌مخلوق محیرالعقول خداوند. ابوعلی دررجال و شیخ‌طوسی‌در کتاب غیبت ومحدث قمی‌درمنتهی‌الامال وعلامهٔ مجلسی

در ۱۳ بحار وسایر علماء روایت کرده‌اند که حسین حلاج در زمان علی بن بابویه وارد قم شد واورا با خویشان اودعوت کرد بسوی خود ونوشت که من رسول ووکیل امام زمانم چون ابن بابویه نامه‌را دید پاره کرد وبقاصد گفت چه باعث شده که طالب جهالت شده‌ای قاصد گفت اوما را دعوت کرده چرا نامهٔ اورا پاره کردی وابن بابویه حاضرین باوخندیدند واو را مسخره کردند پس ابن بابویه حرکت کرد برای دکان خود باجماعتی از اصحاب وغلامان خود چون وارد کاروانسرائی شد که دکانش آنجا بود کسانی که آنجا بودند برای احترام او برخاستند مگر یکنفر که قیام نکرد ابن بابویه اورا نشناخت چون نشست ودفتر خودرا مانند سایر تجار حاضر کرد ازبعضی پرسید آنمرد کیست اوشنید و نزدیك آمد و گفت راجع بمن سؤال میکنی وحال آنکه خودم حاضرم ابن بابویه فرمود من تو را عظمت دادم که از خودت نپرسیدم او گفت نامهٔ مرا پاره میکنی وحال آنکه من شاهد عمل تو بودم ابن بابویه فرمود آیا پس تو همان صاحب نامهٔ و فرمود ای غلامان سروپای اورا گرفته و بیرون بیاندازید دشمن خدا وپیغمبررا پس باو گفت ای ملعون ادعای معجزه میکنی خدا تورا لعنت کند پس حسین حلاج‌را بیرون انداختند ودیگر اورا درقم ندیدند.

ابن جوزی در کتاب تلبیس ازمحمد بن یحیی رازی روایت کرده که گفت شنیدم عمرو بن عثمان لعن میکرد حلاج‌را ومیگفت اگر بتوانم او را میکشم گفتم برای چه گفت برای آنکه من آیهٔ ازقرآن قرائت کردم آن ملعون گفت من میتوانم مانند قرآن سخن گویم پس نقل کرده که نامهٔ بخط خودنوشته بود ازرحمن رحیم بسوی فلانی باو گفتند توادعای نبوت میکردی اکنون ادعای خدائی میکنی گفت ادعا نیست بلکه این

عین‌الجمع نزد ماست آیا کاتب جز خدا است ودست آلت است .

مؤلف گوید عقیدهٔ تمام‌مرشدان همین کفراست چنانچه‌مثنوی در حق ابن ملجم گفته است :

آلت حقی وفاعل‌دست حق کی‌زنم بر آلت‌حق‌طعن‌ودق

شیخ مفید میفرماید حلاجیه اهل کفروزندقه میباشند وهرحرامی را حلال میدانند مانند مجوس که برای زردشت معجزات میتراشند و مانند نصاری برای کشیشان‌خودو صوفیه هم برای حسین حلاج ولی نصاری ومجوس نزدیکترند بعبادت و مریدان حلاج دورترند از دین و شرائع درکتاب مستدرك وسفینه نقل کرده‌اند که حلاجرامریدانی بود که‌ببول او شفا میجستند و از او کتابی بافتند که نوشته بود هرگاه انسان سه روزوشب روزه بگیردوافطارنکندپس‌از آن بچند ورق کاسنی افطارکندازروزهٔ ماه‌رمضان بی‌نیازشودوکسیکه یك‌شب‌تاصبح‌دورکعت نمازکند اواحتیاج بنمازندارد .

ابن‌جوزی ودیگران نقل کرده‌اند که حلاج دفن میکرد مقداری ازحلواونان‌وکباب‌رادرمحلی‌ازبیابان‌ویکی‌ازاصحاب‌خود که‌محل‌سرش بود خبرمیداد چون صبح‌میشدبسایراصحاب خودمیگفت اگرمیل‌دارید بیرون رویم برای سیاحت پس برمیخواست ومیرفت ومردم هم بهمراه‌او چون بآن محل‌دفن میرسید آنصاحب‌سرش میگفت ماميل‌واشتها به فلان چیزداریم پس‌حلاج بکناری میرفت ودورکعت نمازمیکرد وبه ایشان وانمود میکرد که معجزه میکند ومیگفت همان محل‌را بکنید پس‌خاکهارا برطرف میکردند وآنچه خواسته‌بودندپیدامیشد وهمواره حقه بازی میکرد تاآنکه‌کفرش مسلم شد چون خواسته بودند او را بدارزنند باصحاب خود میگفت مترسید من سی‌روز دیگر نزد شما بر

میگردم، و در روضات و شرح خوئی جلد ششم ص ۲۶٦ ذکر کرده‌اند که جد حسین حلاج مجوسی بود وای کاش بر دین جدش میماند و داخل اسلام نمی شد واینهمه کفر و زندقه نمیآورد علامهٔ خوئی گوید مریدان او جعل کرده‌اند که چون خون نجس اورا ریختند خون بر زمین نقش الله بست درصورتیکه خون نجس حرام است باسم خدا آلوده شود با آنکه حضرت امام حسین امام معصوم مظلوم را کشتند و همچنین سایر امامان و پیغمران را و کسی نگفته که ازخون ایشان نقش الله بست و در کشکول شیخ بهائی و سایر کتب و تواریخ کیفیت قتل اورا نوشته‌اند درسنه ۳۰۹ چون اورا گرفتند چند نفر دانشمند آمدند بااو مناظره و گفتگو کنند دیدند معلوماتی ازعلوم قرآن وفقه وحدیث ندارد ومشت اوخالی است وحتی مسائل محل ابتلا رانمیداند باو گفتند توا گرمسائل طهارت وواجبات خودرافرامیگرفتی بهتر ازاین بود که درنامهای خود بنویسی مکرر که نازل میگردد صاحب نور شعشعانی که بلمعات خود تشعشع میکند چه قدر محتاج بادب هستی وبعد ازآنکه ثابت شد کفر و زندقهٔ اوامر کردند اورا تازیانه زدند او اظهار میکرد من سنی میباشم و نوشته های من نزد مردم هست خیال کردند راست میگوید بعد درنامهای اویافتند که نوشته منم غرق کنندهٔ قوم نوح وهلاك کنندهٔ عاد و ثمود چون امر اوفاش شد دست و پای اورابریدند و بدار آویختند .

علامهٔ خوئی در کتاب خود میگوید بکسانیکه اورا حلاج اسرار میدانند باید گفت او حلاج پنبه است والاچرا ریش ابوسهل نوبختی را نتوانست سیاه کند تاپنبهٔ رسوائی اوزده نشود .

خطیب بغدادی درتاریخ خود و نهاوندی در کتاب عبقری و دیگران

نقل کرده‌اند که حلاج ازساحران ماهر بود وعلم سحررا درهند آموخته بود چنانکه احمد بن‌حاسب ازپدرش نقل کرده که معتضد عباسی مرا برای بعضی ازامور بهند فرستاددر کشتی ملاقات کردم بامردی خوش سخن چون از کشتی بیرون آمدیم باو گفتم توبرای چکار آمده‌ای گفت برای تعلیم سحرونامم حسین بن منصوراست برای آنکه خلق‌را بسوی خدا بخوانم ناگاه در کنارشط کوخی که در آن مردی بود دیدیم حلاج ازاو پرسید کسی پیدا میشود سحر بداند چون آنمرد شنید کپهٔ از ریسمان بیرون آورد وسرریسانرا بدست حلاج داد وباقی را بآسمان انداخت ناگاه طاقه شد وخود آنمرد بهوا رفت وروی آن‌طاقه‌نشست‌وباهم بروی زمین آمدند پس بحلاج گفت مانند اینرا میخواهی پس‌حلاج‌ماند ومن دنبال کارخود رفتم وشیخ‌مفیددر کفرو شرك وحیله‌بازی او کتابی نوشته وازجمله حیلهٔ اونقل کرده‌اند که بامردی ازمریدان خود قرار گذاشت واورا ببلاد کوهستان فرستاد وآنمرد مدتی در آن بلاد بزهد وعبادت بسربرد که مردم باوعلاقه پیدا کردند دراین‌بین‌اظهار کرد که کورشده ام دیگری دست اورا میگرفت و بعد از مدتی خود را زمین گیر نشانداد که فلج شده تا یکشبی اظهار کرد خوابدیدم بدست یکی از اولیاء‌که بزودی وارد این شهرمیشود شفا پیدا خواهم کرد باید جستجوی‌واردین کرد در این اثنا حلاج آمد ودرمسجدی مشغول عبادت شد غریبی غیر او ندیدند پس آن‌کور و افلیج مصنوعی را نزد او آوردند دستی بسرو صورت وپای او کشید فوری از جا برخاست واظهار کرد شفا یافتم‌مردم برسرحلاج هجوم کردند او خودرا پنهان کردپس از چند روزی آن‌کور مصنوعی گفت میخواهم بسرحدات اسلامی‌بروم‌برای شکرخداجهاد کنم

مردم چون دیدند باین عزم میرود صدهاوهزارها درهم ودینارباودادند او رفت وبحلاج ملحق شد وقسمت کردند

واز جمله مرد منجمی خبرشدکه حلاج اظهارمعجزه میکندنزد اورفت دربلاد جبل گوید روزی بحلاج گفتم ماهی‌تازه اشتها دارم گفت این جا باش تا حاضرکنم داخل حجره شدو گفت‌خدا را بخوانم‌تاماهی تازه بتو عطاکند پس در را بست وپس از چند دقیقه از حجره بیرون آمد درحالیکه پای او تا ساق تروگل آلوده بودوماهی تازه‌دردست داشت که هنوز اضطراب داشت گفتم چه شد گفت خدا بمن امرفرمود بشط اهواز رفتم واین را آوردم و گل پایم ازشط اهواز است میگوئی این حیله است گفتم بگذار من بروم دراین حجره اگربرایم حیله کشف نشد بتو ایمان میاورم گفت برو داخل حجره شدم دیدم دامن دیوار از چوب ساج است وعلامت حیله در آن نیست از گفتهٔ خود پشیمان شدم زیرا اگرحیلهٔ اوراکشف کنم ایمن ازقتل نیستم واگر کشف نکنم‌باید ایمان آورم‌باوپس آنجاپردهٔبود چون آنرابلند کردم‌درب کوچکی‌نمایان شدکه راه باریکی درعقب آن بود داخل شدم چندقدمی که رفتم‌وارد باغی شدم بسیاربزرك ودرآن استخری‌بود مملو ازماهی کوچك‌وبزرك من نیز درمیان آن رفته یك ماهی صیدکردم بیرون آمدم درحالیکه پایم مانند پای حلاج تر و گل آلود بود برگشتم وارد حجره و حیله کردم وفریاد زدم من‌حیلهٔ‌ندیدم‌وایمان آوردم حلاج‌خیال کرد من‌راست میگویم در را بازکردمن دوان دوان فرارکردم چون دیدمن اوراگول زده‌ام ومشت اورا بازکردم گفت بخدا قسم اگر بخواهم تو را میکشم مبادا تا زنده ام بکسی اظهارکنی‌وخطیب بغدادی ونهاوندی ودیگران

ذکر کرده که حلاج تسخیر جن هم داشته وقصه‌هائی نقل کرده‌اند که گاهی حلوای تازه حاضر میکرد ودر ۱۳ بحار وسایر کتب است که حسین بن روح وکیل امام زمان علیه‌السلام شلمغانی راالعن کرد وازطرف امام لعن اورا اعلام نمود وفرمود زیرا او ادعای حلول کرده ومیخواهد بعدازاین بقول حلاج قائل شود که نعوذ بالله بگوید خدا درمن حلول کرده چنانچه نصاری درحق عیسی گفتند و کافر شدند وبا اینحال مثنوی حلاج راردیف انبیا شمرده وخدا را با او یکی دانسته چنانچه در مطلب ششم بیان این کفر دراشعار وحدت وجود خواهد آمد درتاریخ حبیب‌السیر ادعاهای کفر وزندقهٔ حلاجرا نوشته تا آنکه گوید چون گرفتار شدمیگفت من سنی هستم وخلفا را افضل ازعلی میدانم و کتبی هم درمذهب سنی داشت درروضات ودررسالهٔ شیخ حر عاملی کاملا کفر وزندقهٔ اورانوشته‌اند پس فرموده‌اند مردم حذر کنند ازپیروان او سید مرتضی درتبصره شرح داده احوال حلاجراو گوید ابوالقاسم زنجی گفت با پدرم نزدوزیرخلیفه بودیم که غلامی بارنك پریده آمد اشاره کرد وزیررفت وبعد ازساعتی آمد حال پرسیدیم گفت این غلام موکل برحلاج است و همه روز غذا برای او میبرد میگوید چون طبق‌غذارابردم‌دیدم اززمین‌تاسقف راحلاج پر کرده ترسیدم گوید ما نزد غلام رفتیم او تعریف کرد و بعد تب نمود بعد کتابی ازحلاج پیدا شد که بدعتها نوشته بود و احکام قرآنرا نسخ نموده بود قاضی ابوعمر ازحلاج پرسیداز کجا چنین احکامی گفتهٔ گفت ازکتاب حسن بصری قاضی گفت دروغ میگوئی

ابوریحان بیرونی که‌ازبزرگان علم‌نجوم استدرتاریخ خودمدعیان نبوترا باگول خوردگان ایشان ذکر کرده و گوید بعداز ایشان ظاهر

شد مردی صوفی معروف بحسین حلاج ومردی بود شعبده بازوبهر کس
خود را مطابق اعتقاد طرف نشان میداد سپس ادعا کرد که خداحلول
کرده در او با روح القدس ونامهائی باصحاب خود مینوشت که عنوان
آنها این بود من الهوهو الازلی الاول النور الساطع اللامع والاصل الاصلی
وحجة الحجج ورب الارباب والمتصور فی کل صورة الی عبده فلان واصحاب
اودرجواب مینوشتند سبحانك یا ذات الذوات ومنتهی غایة اللذات یاعظیم
یاکبیر اشهدانك باری القدیم تا آنکه میگوید حسین حلاج کتابی هم
در ادعای خود نوشته مانند کتاب نورالاصل وجم الاکبر انتهی

مؤلف گوید هر کس کفروزندقه وحیله های اورا بخواهد رجوع کند.
بتاریخ حبیب السیروتبصرهٔ سید مرتضی وعبقری حسان و کشف الاشتباه
ودیگر کتب خود صوفیه

ابوحامدالغزالی الشافعی الصوفی محمدبن محمدالطوسی السنی یکی
ازمرشدهای صوفیه است درمذهب اشعری بوده و کتبی دارد ودر کتاب
احیاء العلوم ازصوفیه بسیار تعریف کرده وبدعتهای ایشانرا ریاضت وتکمیل
نفس خوانده و گوید بهمان معنی که علی امام است من هم امام میباشم
ودر احیاء باب آفات اللسان گوید لعن یزید جائز نیست وهر کس یزید
رالعن کند گناهکاراست

مؤلف گوید خداهم که فرموده لعنة الله علی الظالمین بقول غزالی
گناهکاراست وحضرت صادق وسایر ائمه که درزیارت عاشوراوسایرموارد
خوانده اند ولعن الله یزیدبن معویة خامساً همه گناهکارند ونیز غزالی
ساز و آوازراحلال دانسته وادعاکرده که پیغمبرانرا می بیند ونیز کتابها
رد برشیعه نوشته مانند کتاب المنقذمن الضلال که شیعه را گمراه خوانده

ودر بسیاری ازموارد کتاب احیاء ازشیعه مذمت کرده و گفته روافض خذلهم الله در کتاب سفینه ص ۴۱۳ وشرح نهج جلد ٦

وابن جوزی در کتاب تلبیس ابلیس ص۵۹۷ گفته اند که غزالی آمد وکتابی بنام احیاء بدلخواه صوفیه ترتیب داد که مملو است از بدعت واحادیث باطله ودرحقیقت ازکتب بدعت وضلالة است ونیز درهمان کتاب گوید غزالی برای تعلیم وتربیت دیگران گفته بعضی ازشیوخ مااز قیام شب کسل میشد لذا خود را بسر معلق میداشت در تمام شب تادل او راضی شود بقیام سرپاو بعضی ازمرشدها معالجه کرد حب مالرا باینکه هرچه داشت فروخت وپول آنرا بدریا ریخت واگر بذل میکرد خوف ریا داشت و بعضی ازپیران راه کسی را اجیرمیکرد تا میان عموم مردم برود واورا فحش دهد تا آنکه او حلیم شود وبعضی از ایشان وقت اضطراب وموج دریا سوار کشتی میشد ومیان دریا میرفت تاشجاع شود بعد ازآن گوید غزالی ادعای فقه وعلم دین میکند واین کارهای حرام مخالف شرع وعقل را چگونه دستور تعلیم وتربیت قرارداده و مخالف امرخدارا ارشاد دانسته وشایسته بود که نهی کند نه آنکه مستحسن شمرد ودرجای دیگر بگوید اگر شیخ مال زیادی بدست مرید دیداز او بگیرد ودور بریزد واگر اورا بکبرمبتلا دید گدائی دربازارباو یاد دهد ودست اورا بسئوال عادت دهد واگر دید وقت را ببطالت وتنبلی میگذراند نظافت مستراح ونجاست روبی باو تعلیم کند بعد از آن ابن جوزی گوید من تعجب دارم ازغزالی چگونه امر کرده باین چیزهای حرام وچگونه تجویز کرده که بسرخود را معلق سازد و خون بصورت بر گردد وباعث امراض بسیار شودوضرربرنفس مخالف شرع وعقل است

وچگونه حلال دانسته مالرا بدریا بریزد وخدا حرام کرده و آیـاحـلال است اجیر گرفتن برای فحش درحضور مردم وسوار شدن بدریادرموقع خطرحرام است وحتی حج هم ساقط است چه قدر غزالی ارزان فروخته فقه دین رابتصوف ودرص ۳۷۹ گوید ابوحامدبغزالی گفته یکی ازمشایخ ما در محلی بصلاح وخوبی شناخته شد پس داخل حمام شد وجامهای فاخردید وسرقت کرد وزیرلباس خود پوشید وبیرون رفت چون بـاو رسیدند لباس را ازبدن او کندند وکتکی باو زدند وبدزدحمام معروف شدبرای انکه هوای نفس او ساکن شود واین طوربودند مرشدهاومشایخ وآنانکه حالی دارند متحمل ریاضاتی میشوند

ابن جوزی گوید سبحان الله کسی نیست غزالی را ازفقها خـارج سازد وعجب آنستکه حالات قبیحه را حال نیك شمرده وصاحب آنرا تعریف کرده واصلاحرا بکارهای زشت وعصیان موقوف دانسته چگونه دزدی که باعث بریدن دست وتصرف درمال غیراست ازشرع میداند این گونه عالم نمایان فقیه نما ودزدان دین از سارق حمام پست ترند واگر چنین کارها را پیشوای دین انجام دهدباعث توهین بدین میشود که فلان عالم دزدی کرده مگر آنکه قطب درویشان باشد

مؤلف گوید مرشدی که دوست عمرباشد وازدرخانه آل محمد دورشود بهتراز این نمیشود عجب است ازعوام صوفیه که دم ازعلی میزنند وبرای اینگونه مشایخ کرامات قائل میشوند نعوذبالله من الجهل والحماقه وفات غزالی سنه ۵۰۵ مخفی نماند غزالی درکتاب خود مدح یزید کرده واورا مجتهد دانسته

مؤلف گوید یکی ازذاکرین صوفی زمان ما میگفت حضرت سجاد

امضا کرد کار یزید را و با او بیعت کرد بنا برقول این آقای تاج الذاکرین حضرت سجاد شریك ظـالمین است چون من رضی بفعل قوم فهو منهم و اخبار متواتر است که هر کس بعمل ظالم راضی باشد شریك او ست ولعن الله امة ظلمت وتابعت وبایعت ورضیت بذالك راستی که کلمـات اینگونـه ذاکرین ازتیریکه بقلب امام وارد شود بدتر است

صاحب مثنوی ملاجلال الدین رومی محمد بن بهاءالدین صوفی سنی که مثنویرا درمقدمهٔ اول آن اصول اصول اصول الدین وفقه الله اکبر وشرع الله الازهر نامیده درمقابل قرآن ودرمقدمهٔ دفتر پنجم گوید لـو ظهرت الحقائق بطلت الشرائع یعنی اگر حقائق آشکار شود دین وشریعت باطل است وملای رومی را کتب دیگری نیز هست از آنجمله مجالس سبعه که صلوات وسلام برخلفاء ثلثه فرستـاده و کتاب شمس یـا دیوان شمس که تمام آن را در عشق بشمس تبریزی گفته واورا خدا و پیغمبر خوانده از جمله میگوید

ماه خوبان شمس دین ومهر تابان شمس دین
گوهر جان شمس دین شمس دین لیل ونهار

وچنان عاشق ومفتون شمس تبریزی شده که کلمات زشت ورکیك هم دراشعار خود آورده مثلا درصفحه ۲۳۵ گوید

تلخی نکند شیرین ذقنم خالی نکند ازمی دهنم
عریان کندم هر صبحدمی گوید که بیا من جامه کنم

ودرص ٤ مثنوی گوید

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتـابست وزانـوار حـق است

ودرجای دیگر گفته شمس من وخدای من وبهمین قافیه اشعاری گفته

پیرمن ومراد من درد من ودوای من
فاش بگویم‌این سخن شمس‌من‌وخدای‌من

مقدس‌اردبیلی‌وهم‌فاضل‌محلاتی‌در کشف‌الاشتباه‌ازعشق‌صاحب‌مثنوی بشمس‌چیزی‌نقل‌کرده‌اند که کفر والحاد مولوی را می‌رساند ومااز کتاب نفحات‌الانس‌جامی که ازخودصوفیان‌است‌نقل‌میکنیم که‌موردتردیدنباشد درص ٤١٥ نفحات طبع لکنهور درترجمه شمس تبریزی گوید مولوی دست شمس تبریزیرا گرفت وبرد درمدت سه‌ماه‌شب وروز بروزهٔ‌وصال نشستند که اصلا بیرون نیامدند وکسیرا زهره نبود که درخلوت ایشان درآید تاروزی مولانا شمس الدین از مولانا جوان‌زیبائی‌التماس کرد مولانا حرم خود را دست گرفته درمیان آورد دیگر گفت نازنین‌پسری میخواهم فی‌الحال فرزند خود را پیش‌آورد وبعد از آن قدری شراب طلب نمود که ذوقی کند مولانا بیرون رفت و زن و فرزند خود را پیش‌شمس گذاشته سبوئی ازمحلهٔ یهودان پر کرده بیاورد

فاضل محلاتی ودیگران ازمورخین سنی‌وشیعه‌نوشته‌اند که‌چون مولوی عاشق شمس شد ودرس‌وبحث‌را تعطیل کرد وبدنبال‌شمس افتاد وهرچه او حکم میداد بدون تأمل‌مولوی‌انجام میداد علاءالدین‌محمد پسرمولوی از این عمل شنیع عصبانی شد ورك غیرتش بحرکت‌آمد و شمس‌تبریزی‌را بقتل رسانید چنانچه جامی نیز همین قصه رادرنفحات ذکر کرده

مؤلف‌گوید خوشا بحال صوفیه که چنین عارف بیغیرتی‌پیشوای ایشان است غلي ای حال مولوی دروحدت وجود که کفر خالص است

دردیوان‌شمس‌بسیار گفته از آنجمله‌است جائیکه‌شیعه را رافضی‌خوانده و گوید

بازشیری باشکر آمیختند　　عاشقاق بایکدگر آمیختند
رافضی انگشت‌بردندان گرفت　　چون علی را با عمر آمیختند

ومزخرفات کتاب‌مثنوی‌بسیار است‌مامختصر بعضی را ذکرمیکنیم مطابق با چاپ تهران خط سید حسن میرخانی‌هرکه‌باور نداردمراجعه کند. اولا بعضی از اشعار را نسبت بمولوی میدهند راجع بمدح علی که دروغ است‌وازمثنوی نیست ازآنجمله (تو بتاریکی‌علی را دیدهٔ) که ازجلال‌الدین اسماعیل رومی است بصاحب مثنوی بسته‌اند وهم چنین (رومی‌نشدازسرعلی کس آگاه　　زیراکه نشدکس آگه ازسراله)

واگرمدحی‌از علی گفته بوحدت‌وجودکفر گفته و علی‌را با تمام موجودات یکی دانسته خصوصاً با اراذل چنانچه گوید

چندانکه درآفاق‌نظر کردم ودیدم
ازروی یقین درهمه موجودعلی‌بود
این کفرنباشد سخن‌کفرنه این‌است
تاهست علی‌باشد و تا بود علی بود
سر دوجهان جمله زپیدا و زپنهان
شمس‌الحق تبریزکه بنمودعلی بود

و ثانیاً چون صاحب مثنوی گوید

ماز قرآن مغز او بر داشتیم　　پوست‌رابشت‌خران‌بگذاشتیم

فعلابایدمغزقرآن‌اورا درمثنوی‌دید درص۵۲۲درقصه‌پهلوان گوید

چون‌برون انداخت‌شلوار ونشست　در میان پای زن آنزن پرست

چون ذکرسوی مقرمیرفت راست رستخیز و غلغل از لشگر بخاست

ودرصفحه ۵۰۷ گوید

همچو آنزن کو جماع خربدید گفت آوه زان خرفحل فرید

گرجماع این‌است کاید ازخران در کس ما میرینند این شوهران

ودرتعریف‌ظالمین بآل محمد (ص) بسیار کوشیده از آنجمله‌درص ۵۱ درقصه پیرچنگی راجع بعمر گوید

چون‌که فاروق آینه اسرار شد جان پیر از اندرون هشیارشد

ودرص ۵۲ تعریف از عایشه‌بسیار کرده ودرص۷۸میگویدپیغمبر سفارش کرد بعلی که تابع ابوبکر باش

لیك برشیری مکن هم اعتمید انـدر آدرسـایـهٔ نخل امیـد

و درص ۱۲٦ هـر مرشد گمـراهیرا امام زمان وقـائم بر حق خوانده و گوید

پس امام حی قائم آن ولی است خواه ازنسل‌عمر خواه ازعلی‌است

مهدی هادی‌وی است ای نیکخو هم نهـان و هـم نشستـه پیش رو

ودرص۱۲۸ تعریف ازخلفاء غاصبین کرده وایشانرا ردیف‌انبیاء آورده

چون ابوبکر آیت توفیق شد با چنان شه‌صاحب‌وصدیق شد

چون‌عمر شیدای آن‌معشوق‌شد حق‌وباطل راچه دل‌فاروق‌شد

چونکه‌عثمان آن‌عیانراعین کشت نورفائض‌بودوذوالنورین گشت

ودرص ۵۵۰ درمدح ابوبکر گفته

مرا بوبکر تقی را گو ببین شد ز صدیقی امیر الصادقین

اندراین نشأه نگرصدیقـرا تا بحشر افزون کنی‌تصدیق‌را

درص ۳٤ درمدح عمر گفته

بدعمر را نام اینجابت پرست   لیك مؤمن بودنامش درالست

ودرص ۱٦ زن زناکار راکوکب زهره نموده

چون زنی ازکار بد شد روی زرد   مسخ کرد اورا خدا وزهره کرد

عورتی را زهره کردن مسخ بود   خاك گل گشتن چه باشدای عنود

وتعریف ازهر مرشد ریاکاری کرده ونامی از یازده امام بعد از امیرالمؤمنین نبرده وپنهان شدن حضرت زهرارا بواسطه وارد شدن کور درمنزل حضرت رسول (ص) بعایشه نسبت داده بسرقت ودر ص ٥٤٨ گوید

چون درآمد آن ضریراز درشتاب   عایشه بگریخت بهر احتجاب

ودرص ۱۰۰ ابن ملجم رادست خداواهل بهشت دانسته امااﺑﻮﻟﺆﻟﺆ قاتل عمر رادست حق ندانسته گوید علی(ع) باﺑﻦ ملجم گفت

آلت حقی وفاعل دست حق   کی زنم بر آلت حق طعن ودق

غم مخور فرداشفیع تو منم   مالك روحم نه مملوك تنم

ودرص ٦٦ گوید خدا حلول کرد درجسم ناقهٔ صالح

حق از آن پیوست باجسمی نهان   تاش آزارند و بینند امتحان

زان تعلق کرد با جسمش اله   تاکه گردد جملهٔ عالمرا پناه

ودرص ٧٤ تعریف ازعمر کرده

آمده عمر بحرب مصطفی   تیغ درکف بسته بس میثاقها

گشته اندر شرع امیرالمؤمنین   پیشوا و مقتدای اهل دین

ودرص٤١ برای عمر معجزه قائل شده و گوید

آنرسول اینجارسیدوشاه شد   واله اندر قدرت الله شد

و در ص٥٣ خدارا عروس پیغمبر کرده و گوید نماز رسول قضا

شد با آنکه نمازشب برحضرت واجب بود چه برسدبنمازصبح ونسبت کفررا بخدا جائز دانسته گوید

مصطفی بیخویش شدزان خوب صوت — شد نمازش در شب تعریس فوت
سراز آنخواب مبارك برنداشت — تا نماز صبحدم آمد بچاشت
درشب تعریس پیش آنعروس — یافت جان پاك ایشان دستبوس
عشق وجان هردو نهانندوستیر — گرعروسش خوانده‌ام عیبی مگیر
عیب شد نسبت بمخلوق جهول — نی به نسبت با خداوند قبول
کفر هم نسبت بخالق حکمت است — چون بما نسبت کنی کفر آفت است

و درص ۳۳٦ عثمان را تفضیل داده برعلی زیرا عثمان نتوانست خطبه بخواند وجسارت بحضرت امیر میکند و گوید

پند فعلی خلقرا جذاب تر — کورسدبر گوش هر بیگوش و کر
دورعثمان آمدو بالای تخت — برشد و بنشست آنمسعود بخت
بعداز آن برجای خطبه آنودود — تابقرب عصرلب خاموش بود
هیبتی بنشسته بدبرخاص وعام — پرشده ازنوریزدان صحن وبام
هر که بیناناظر آن نور بود — کوررا زان تاب گرمی میفزود
سخت خوش مستی ولی ای بوالحسن — پارهٔ راهست تا بیناشدن
گرشوی تو صد زبان اندرزبان — می نجنبانی بجز پردهٔ عیان

ودرص ۳۳۷ حدیث مثل اهل بیتی را تغییر داده بمثل اصحابی وطعنه برشیر خدامیزندو گوید

بهراین فرمود پیغمبر که من — همچو کشتیم بطوفان ز من
ماو اصحابیم چون کشتی نوح — هر که دست اندر زندیابدفتوح
گرچه شیری چون روی ره بی دلیل — همچو روبه در ضلالی و ذلیل

هین میرالا که بر پرهای شیخ تا بـه بینی عون لشگرهـای شیخ

وچون عیبی ازعلی پیدا نکرده درمقام اثبات کفرحضرت‌ابوطالب بر آمده بااینکه حضرت صادق فرمود ایمان ابوطالب ترجیح داشت بر ایمان تمام اهل‌زمانش‌بلکه‌ازاوصیاءپیغمبران‌بوده‌ولی مثنوی درص۵۳۵ بعنوان‌ناموسهای نکوهیده گوید

خود یکی بوطالب آنعم رسول مینمودش شنعت عربان مهول
گفتش ایعم یك شهادت تو بگو تا کنم با حق شفاعت بهر تو
گفت لیکن فاش‌کردداز‌سماع کل سر جاوز الاثنین شاع
ایك اگربودیش لطف ما سبق کی بدی‌این بددلی‌با جذب‌حق

ودرص ٤٤٣ ازشاه محمد خوارزمشاه سنی شیعه کش تعـریف کرده وهمچنین از ابوبکر ولی مذمت‌کرده از شهر سبزوار زیرا شیعه بوده‌اند و گوید

سبزواراست‌این جهان ومرد حق اندراینجا ضایع است و ممتحق
سبزوار است این جهان بیقرار ماچو بوبگریم‌در وی خواروزار
هست آن‌خوارزم شه شاه جلیل دل همی خواهد ازاین‌قوم ذلیل
روح بـاز است و طبـایع زاغهـا دارد از زاغـان تـن بس داغهـا
او بماند درمیانشان‌زار زار همچو بوبکری میان‌سبزوار

ومغفلی که عمررا ضایع‌کند تشبیه‌کرده بعزاداران حسین (ع) درشهرحلب و درص ۵۵۰ گوید

روز عاشورا همه اهل حلب باب انطـاکیه اندر یا بشب
تا بشب نوحه‌کنند اندر بکاء شیعـه عـاشورا بـرای کربلا

تا آنجاکه گوید

پس عزا برخود کنید ای خفتگان　زانکه بد مرگیست این خواب گران

ودرجای دیگر امام را کور خوانده اگرچه درچاپهای اخیر تغییر داده‌اند گوید

کور کورانه مرو در کربلا　تا نیفتی چون حسین اندر بلا

هین مرو گستاخ در دشت بلا　هین مران کورانه اندر کربلا

بالاخره نان مفت داشته وچرند بسیار گفته ما برای اتمام حجت بهمین اندازه اکتفا کردیم ودر مطلب پنجم و ششم نیز از اشعار بدعت و کفر او نقل خواهیم کرد اگر چه اشعار خوب هم دارد مانند آنکه میگوید

بدگهر را علم وفن آموختن　دادن تیغ است دست راهزن

تیغ دادن در کف زنگی مست　به که آید علم نادانرا بدست

بدیع الزمان فروزان فر رسالهٔ دراحوال مولوی نوشته و گوید آثار واخبار براین متفق است که مولوی بعد از عشق او بشمس تبریزی باآو بخلوت رفته وروش خود را تغییر داد وبجای اقامهٔ نماز و وعظ بآواز ورقص پرداخت وبا آنکه شمس پای بند بظاهر شرع نبودونزد مردم کافر بود مولانا اورا می‌پرستید واورا مغزدین می‌شمردو آشکارا میگفت شمس من وخدای من وغزلی‌هم باین مضمون گفته

ولی صفحهٔ از صفحات مثنوی نیست مگر آنکه کفر یا فسق یا مزخرفی را در بردارد وفاتش ۶۷۳ وشیخ انصاری وبسیاری از علماء خرید وفروش کتاب مثنویرا حرام شمرده‌اند زیرا که از کتب ضلال است

محی الدین بن العربی الحنبلی الصوفی الشامی الاندلسی صاحب کتاب فتوحات وفصوص وفاتش سنه ۶۳۸ و آنچه در فصوص دارد میرساند

که اول زندیق واول دشمن اسلام بوده حتی آنکه علامهٔ خوئی ودیگران اورا محو کنندهٔ اسلام وخراب کنندهٔ دین خوانده‌اند واو مرشد وقطب صوفیان است محیی‌الدین درفص شیثی گوید احکام را ازخدا میگیرم ومن خاتم اولیا میباشم ودر اول کتاب فتوحات گوید پیغمبر را دیدم و مرا شریك خود قرار داد در خاتمیت ولذا صوفیهٔ عوام هم بعدازاو یاد گرفته وهر کدام لاف و گزافی دارند دراول کتاب فصوص که کتاب ضلال است گوید پیغمبر این کتاب را بمن داد وفرمود بمردم ابلاغ کن

و دروحدت وجود که بالاترین کفراست بسیار کوشیده حتی آنکه درفص هرونی عبادت گوساله را عین عبادت خدا دانسته و گوساله‌پرستی را صواب دانسته و گوید عارف کامل آنستکه هر بتی را خدا بداند چنانچه شیخ محمود شبستری صوفی وسایر مرشدان را عقیده همین است شبستری خبیث میگوید

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

محیی‌الدین درفص نوحی گوید نوح که مردمرا بخدا دعوت میکرد خدعه ومکر بود زیرا او میدانست که هر چه بت بود صورتهای حق باشد ودر فص ابراهیمی گوید انما سمی الخلیل خلیلا لتخلله که

خداوند درخلال وجود ابراهیم سریان داشت وخلق درمیان حق وحق درمیان خلق مستور است ونیز نعوذ بالله میگوید خدا غذای خلق است و آنقدر مزخرف گفته که انسانرا ازنوشتن شرم میآید ودر جای دیگر گفته بعضی از اولیاء رافضی را بصورت خوك می‌بینند ودر جای دیگر گوید متوکل عباسی هم خلافت ظاهری وهم خلافت باطنی داشت واز اولیاء بود بااینکه او دشمن‌ترین مردم بود نسبت باهل بیت

پیغمبر (ص) ودرجای دیگر گوید همان طور که جبرئیل برای محمد مجسم میشد برای من خدا مجسم میشودودرفص هودی گوید تمام‌انبیا بزیارت من آمدندودرجای‌دیگر گویدمعراج رفتم‌ومقام‌علی‌را ازابوبکر پائین تردیدم‌ودرفتوحات گویدمن‌بمقام‌قطبیت‌نرسیدم‌مگر آنکه بجمیع آداب پیغمبر عمل‌کردم وباین مقام نرسیده مگر امام احمد حنبل که خربوزه نخورد زیرا میگفت نمیدانم‌پیغمبرچگونه میخورده وبالجمله کفریات او بسیار است هر که بخواهد بفصوص مراجعه‌کند ودرشرح نهج البلاغه خوئی جلد ششم بسیاری ازکفریات او که واضح البطلان است آشکارتر نموده وعجب است‌ازصوفیهٔ زمان‌ماکه ادعای‌تشیع‌میکنند باچنین مرشدانی ودرفص موسوی گوید فرعون اهل رحمت است شیخ احمد غزالی ومحیی‌الدین وشیخ عبدالرزاق کاشی وسهل بن عبدالله ششتری‌که تمام مرشدصوفیه‌میباشند عقیده دارندشیطان‌سلطان‌العارفین است . چنانچه درشرح نهج جلد۶ ص۲۲۵ ازایشان نقل‌کرده که‌شیطان برای تواضع واخلاص‌وتوحیدی که داشت ومحکم بوددردین خودغیرت اورا اجازه نداد که برای غیرخدا سجده کند ولذا رئیس الموحدین وسلطان العارفین شد وسجده نکردن او عین طاعت بود

مؤلف گوید جواب آنها یك‌کلمه است‌که خدا فرموده فابی و استکبر وکان‌من الکافرین‌ازکبر بود که گفت اناخیرمنه‌نه‌ازتواضع‌علاوه

خلاف امرمولا نمودن که توحید نیست

بنده آن‌باشد که‌بندخویش‌نیست   جز رضای‌خواجه‌اش درپیش‌نیست

ولی صاحب مثنوی برضد قرآن‌درص ۱۷۰ گوید

ترك‌سجده‌ازحسد گیرم که‌بود   آن‌حسدازعشق‌خیزدنزجحود

هرحسد از دوستی خیزد چنین　　که‌شود بادوست‌غیری‌هم نشین
بی گنـه لعنت کنی ابـلیس را　　چون‌نه‌بینی‌ازخود آن‌تلبیس را

جواب‌ما آنستکه‌خدااورا لعنت کرده در سوره‌ص وان علیك لعنتی الی یوم الدین عجب‌است‌ازمیرزای جلوه که گفته

حدیث‌بوالعجبی‌دوش‌ژنده‌پوشی گفت　　که‌درمراتب‌توحیدهم‌چه‌شیطان‌باش

بلی این عرفاومرشدان دیدند خلیفهٔ ایشان‌ابوبکر وعمر ازتکبر تابع امیرالمؤمنین نشدند وبازاولی الامر شدند بنابراین شیطان هم که ازکبر تمرد خدا نمود باید سلطان العرفاء شود پس معلوم شد عـارف یعنی زندیق وسلطان العارفین یعنی شیطان ولذا سعدی که درمدح‌عمر میگوید

غیر از عمر که لائق پیغمبری‌بدی　　گر سید رسل نبدی ختم انبیا

درمدح شیطان گوید

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب　　که ابلیس‌رادیدشخصی‌بخواب
ببالا صنوبر بدیدار حور　　چه خورشیدش‌ازچهره‌میتافت‌نور
فرورفت‌و گفت‌ایعجب‌این‌توئی　　فرشتـه نبـاشد بایـن نیکـوئی
تو کین روی‌داری‌چه حسن‌قمر　　چرا در جهانی بزشتی سمر
بزاری‌بگفت‌این نه شکل‌من‌است　　ولیکن‌قلم در کف دشمن است

شیخ سهل‌بن‌عبدالله صوفی گویدشیطانرادیدم گفتم آیاامیدبرحمت حق داری گفت چگونه مرا از رحمت خدا دور میدانی مگرخدانگفته ورحمتی وسعت کل شیی، ومن‌داخل‌شیئی میباشم پس شیخ اعتراف کرد بغلط خود واز شیطان عذرخواست

مؤلف گوید خدا فرموده ان الشیاطین‌لیوحون الی‌اولیائهم‌معلوم

میشود مراد از اولیائهم همین صوفیه میباشند و جواب از این وحی شیطانی آنستکه خدا درعقب وسعت کل شیئی فرموده فسأ کتبها للذین یتقون ودرجای دیگر فرموده ان رحمةالله قریب من المحسنین و عجب آنستکه جامی صوفی مذاکرهٔ شیطانرا بر دهان حضرت موسی گذاشته وبالاخره حضرت موسی را مغلوب شیطان کرده دربحث ولابد آن بحث را هم شیطان برای اولیاء صوفی وحی نموده که جامی بیدین بنظم آورده گوید .

پورعمران بدل آن غرقهٔ نور   میشد از بهر مناجاة بطور
دید در راه سر دوران را   قائد لشکر مهجوران را
گفت کز سجدهٔ آدم بچه روی   تافتی روی رضا راست بگوی
گفت عاشق که بود کامل سیر   پیش جانان نبرد سجدهٔ غیر
گفت موسی که بفرمودهٔ دوست   سر نهد هر که بجان بندهٔ اوست
گفت مقصود از آن گفت وشنود   امتحان بود محب رانه سجود
گفت موسی که اگر حال این است   لعن وطعن تو چرا آئین است
بر تو چون ازغضب سلطانی   شد لباس ملکی شیطانی
گفت کاین هردو صفت عاریتند   مانده از ذات بیك ناحیتند
گر بیاید صد از این یا برود   حال ذاتم متغیر نشود

تا آنکه گوید

عشق شست از دل من نقش هوس   عشق با عشق همی بازم وبس

صوفیه همانطور که برای خود دلیلها میآورند برجوازعصیان کار شیطان را هم از معرفت و توحید میدانند ملای نراقی جواب ایشان را داده و گوید .

بنده آن باشد که بند خویش نیست　جز رضای خواجه اش در پیش نیست
گر بگوید چاکراین باش و آن　برزند از بهر خدمت او میان
همچو آنروحانیان کز امر رب　سجده کردند و نگفتند ازسبب
زانمیان شیطان که خاکش بردهن　گفت نـاید سجدهٔ آدم ز من
من از آن خاکی نسب بالاترم　او زخاك پست و من از آذرم
من ز نارم نار نورانی بود　اوز خاك و خاك ظلمانی بود
خاك بر فرق وی و بر نور او　ای تفو بر او و چشم کور او
نی ز آتش هرچه زاید خوش بود　دود و دوده زادهٔ آتش بود
گر نبودی دیدهٔ آن کور کور　دیدی از آدم همه اشراق نور
جان آندیدی که نورمطلق است　زادهٔ قدس است و پروردهٔ حق است

شاه نعمةالله‌ولی متولد سنه ۷۰۳ درقصبهٔ کهبنان کرمان وسلسلهٔ شاه نعمةاللهی را ام السلاسل وباو منتهی میدانند معصوم علیشاه‌صوفی در طرائق بسیار از او تعریف کرده و گوید مریدان او بصد هزار رسید جواب آنستکه لشگر معویه نیز درصفین بصد هزار رسید زین‌العابدین شیروانی صوفی درکتاب بستان السیاحه گفته شاه نعمت الله سفرایران وعربستان کردو بخدمت شیخ عبدالله یافعی رسیدوچندین اربعین‌ریاضت کشید تا برخصت شیخ عبدالله‌یافعی سنی بوطن خود برگشت مورخین ومحدثین وبلکه خود صوفیه نوشته اندکه شاه نعمت‌الله بشهریزد آمد وآنقدرکفر وزندقه بافت که اورا زدندوبیرون کردند چنانچه‌دربستان السیاحه وکشف الاشتباه وسایر کتب‌است وعبدالحسین آیتی در تاریخ یزد از شاه نعمت الله نقل‌کرده این شعر را دروحدت وجود

من عین‌توو توعین من وین عینین　یك عین بود ظهور او در کونین

وقاضی نورالله درمجالس نقل کرده که شاه نعمة‌الله چون بکرمان رفت علماء کرمان کفریات اورا شنیدند وتکفیرش کردند واز کرمان اورا بیرون کردند بهرات رفت میرزای قمی در آخر جامع الشتات او را فاسدالعقیده وبی‌دین دانسته واشعارذیل اورا دروحدت‌وجود نقل کرده

درمرتبه‌ای‌جسم‌است درمرتبه‌ای روح است
در مرتبه ای جان است در مرتبه‌ای‌جانان
در مرتبه‌ای جام است در مرتبه ای باده
در مرتبه ای ساقی در مرتبه رندان
در مرتبهٔ شاه است در مرتبه ای درویش
در مرتبه ای بنده در مرتبه ای سلطان
در مرتبه ای فرعون در مرتبه ای موسی
در مرتبه ای کفر است در مرتبه‌ای ایمان

واز کفر اوست این اشعار

منم آن رند عاشق مطلق — که انا الحق همی زند برحق
آنکه‌انسان کاملش نام است — نزدرندان‌چه باده درجام‌است

ودربارهٔ استاد خود یافعی‌سنی گوید

ایدل زجهان جان گذر کن — در عالم نیستی سفر کن
خواهی که خدای‌خود ببینی — در صورت سیدم نظر کن

مؤلف گوید شاه‌نعمت‌الله درکتاب ارواح‌خود منکر معادوقائل بتناسخ شده و گوید

دریغا این سخن کفراست گفتن — ولیکن سر نشاید هم نهفتن

تا آنکه‌میگوید

پس مردن صفات است روح اشیاء چنین باشد که من گفتم هویدا
برند و آورند اورا بکرات گهی حیوان بود گاهی نباتات
نباید بیش از این اسرار گفتن نباید از خران گوهر نهفتن

وحضرت رضا فرمود آنکه قائل بتناسخ باشد کافر بخدای عظیم شده وتکذیب بهشت ودوزخ نموده و بسیاری از علماء اعلام شاه نعمت‌الله را مذمت کرده‌اند وظاهر اشعار او دلیل بر کفر اوست واگر کسی بزور بخواهد کلمات اورا حمل بصحت کند دلیل ندارد پس کفر هر کافریرا میشود حمل بایمان کرد از شاه نعمت الله کتابی نمانده که دلیل برحسن اعتقاد او باشد فقط یکعده اشعار از او مانده از آنجمله اشعاری که اول آن این است(این چه شوری است که بر دور قمر می‌بینم) و گویند حوادث آینده راازغیب خبرداده اولاهرسال مریدان او بمناسبت وقایعیکه واقع میشود چند شعر بر آن اضافه میکنند و آن اشعار ازخوداونیست ثانیاً خداوند درقرآن فرموده لایعلم الغیب الا الله غیب نمیداند مگر خدا یا بواسطهٔ وحی ازخدا شاه نعمت‌الله که پیغمبر نبوده باووحی شود اگر اخبار او ازطریق ریاضت باشد که کفار هند نیز ازاین اخباردارند واین دلیل بربدی اوست وباید ازمریدان شاه نعمت‌الله پرسید که اگر شاه نعمت‌الله شیعه بود چگونه علماء اهل بیت را گذاشته‌ودست بدامان مرشدان سنی زده وکاسه لیس عبدالله یافعی ناصبی که دشمن اهل‌بیت است شده وسلسلهٔ ارشاد اورا معصوم علیشاه درطرائق ذکر کرده‌وخود شاه نعمت‌الله نیز رشته وسلسلهٔ خودرا بنظم آورده گوید

پیرما کامل ومکمل بود قطب‌وقت‌وامام‌عادل بود
وقت‌ارشادچون‌سخن گفتی در توحید را نکو سفتی

یافعی بود نام عبدالله رهبر رهروان این درگاه
صالح بربری روحانی شیخ شیخ من است تادانی
پیر اوهم کمال کوفی بود کز کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابوالفتح رسعید که سعید است آن سعید شهید
از ابومدین او عنایت یافت بکمال از ولی ولایت یافت

مختصر آنکه سلسلهٔ خود را چنین ذکر کرده

یافعی ۲ صالح بربری ۳ کمال کوفی ٤ ابوالفتوح ۵ ابومدین مغربی ٦ ابوالسعود اندلسی ۷ ابوالبرکات ۸ ابوالفضل بغدادی ۹ احمد غزالی ۱۰ ابوالقاسم نساج ۱۱ ابوعثمان ۱۲ بوعلی کاتب ۱۳ بوعلی روزباری ۱٤ جنید بغدادی چون بجنید رسیده میگوید

شیخ ادهم جنید بغدادی مصر معنی دمشق دلشادی
شیخ او خال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف چون سری سر او باو مکشوف

مؤلف گوید حال غزالی و جنید بغدادی و معروف را که بیان کردیم وبقیه هم تمام از سنیان سك سنی ناصبی بوده‌اند که در این مختصر مجال نیست بیان کنم مثلا شیخ عبدالله یافعی که مرشد واستاد بلافصل شاه نعمت‌الله است اهل یمن بوده واز تألیفات اوست کتاب مرآة الجنان و روض الریاحین وغیر اینها کتاب روض الریاحین او مملو است از کذب وشاهد خوبی است بر ناصبی بودن او در روضات الجنات در ترجمهٔ او گوید یافعی از دنیا نرفت مگر آنکه صورت درهم کشید برای دیدن آثار عذاب پس هرگاه حال استاد شاه نعمت الله چنین باشد حال خودش چون خواهد بود وفات شاه نعمت الله سنه ۸۳٤

و میرزای قمی در آخر جامع الشتاب ذکر وفکر شاه نعمت الله را نقل کرده که صورة مرشد وشیخ را باید سالك درحین عبادت وذکر در ذهن خود حاضر سازد آنراشرك محض و کفر شمرده هر کس خواهد مراجعه کند اگر کسی احوال وعقائد مشایخ سلسلهٔ شاه نعمت الله رابخواهد رجوع کند بکتاب کشف الاشتباه فاضل محلاتی و یا طبقات شعرانی

ه ملاسلطانعلی گنابدی متولد سنه ۱۲۵۱ وفات اودرسنه ۱۳۱٤ و کتبی باو نسبت دهند از آنجمله سعادت نامه وتفسیر جامع السعاده و لکن فاضل محلاتی ازشیخ علی اکبر نهاوندی خراسانی نقل کرده که جمعی از اهل اصفهان شهادت دادند که این تفسیر ازمرشد نجف آبادی بوده وزمانیکه ملاسلطانعلی در مدرسهٔ اصفهان درس میخوانده هم حجره او فوت شد و کتبی داشت ملا سلطانعلی آنها را برداشت و بنام خود نمود و هم چنین شیخ محمد باقر بیرجندی در اکفاء المکائد ذکر کرده که تفسیر از او نیست و گفته شاهد براین مرا سلات و قبالجات موجودهٔ از ملا سلطانعلی است که شهادت بر بیسوادی او میدهد علی ای حال کتاب کشف الاشتباه و کتاب براهین الجلیهٔ که از عالم فاضل حاجی شیخ علی گنابدی میباشد بتفصیل احوال ملا سلطانعلی را نوشته‌اند حاجی شیخ علی گنابدی نوشته که من سی سال معاصر بودم با ملاسلطانعلی وپسرش نورعلیشاه ونواده‌اش صالح علیشاه و آنچه‌خود دیده واز ثقات شنیده‌ام نقل میکنم این بنده مؤلف این کتاب مختصری از آنچه فاضل محلاتی از کتاب حاجی شیخ علی گنابادی نقل کرده نقل میکنم گوید ملاحیدر محمد پدرملاسلطانعلی مرد فقیر دستنگی بود بنزد ملایان میرفت وسفارش نامه میگرفت که مردم باو زکوة بدهند

حاجی علی صلبزی گفته که ملاحیدر محمد بسیار نزد ما میآمد کاهی
گندم ویا جو باو میدادیم روزی بنزد ما آمد در حالیکه باران اورا
تر کرده بود وبسیار افسرده وپژمرده‌بوداورا بردم وبخاری برایش گرم
کردم‌معلوم شد حاجت شدیدی دارد گفتم حاجت توچیست گفت‌خرجی
بمن بده میخواهم بروم مشهد پولی باو دادم او رفت بعد معلوم شدبا
عیالش قهر کرده زیرا عیالش با اجانب مراوده داشته وملاحیدراجنبی
راباعیالش‌دیده‌من‌تاریخ گذاشتم کی‌اوترك‌زن‌وخانه کرد دیگرازاوخبری
نشد پس از چهارده ماه‌ازرفتن‌ملاحیدر عیال‌او آمد وطفلی دربغل‌داشت
وچیزی خواست‌و گفت فلان روز وضع حمل من شده ما با چند نفر
صحبت کردیم که چگونه ۱٤ ماه طفل در شکم می ماند زن مقصودمارا
فهمید خجالت کشید ورفت واین مطلب در میان مردم گناباد وبیدخت
ومشهدمعروف‌شدو آخوند ملاعبدالصمد که‌حافظ قرآن بود این‌حکایت
را میگفت واین مطلب متواتر وقابل انکار نیست وایضاً اولاد مرحوم
حاجی معصوم بیدختی از آنمرحوم نقل مینمایند که بملا سلطان عقیده
نداشت باآنکه صلحا وعلما را دوست میداشت وبماوصیت کرد که‌اگر
ملاسلطان‌شق‌القمر نماید زینهار که باو اعتقادننمائید که پدرش‌ازبد کاری
مادرش فرار نمود وایضاً آخوند ملا علی تربتی که ملای بیدخت است
فرمود بنزد من آمد محمد علی رضاقلی گفت عرضی دارم لیکن برمن
تغیرنفرمائید چون شما مرجع مردم میباشید لازم است بشما بگویم تا
مؤاخذ نباشم من درایام جوانی ازسوارهای دولتی بودم ومعصیت بسیار
کرده‌ام ازجمله باعیال‌ملاحیدر که مادر ملاسلطان باشد مکرر فجور
کردم وهمین ملاسلطان از من بوجود آمده زیرا ملاحیدر غایب بود

وشما بمردم بگوئید فریب ملاسلطانعلی را نخورند که حرامزاده است و در کتاب مزبور شهادت جمعی ازعلماوبزرگانرا براین مطلب ضبط کرده مراجعه شود

انچه از کتاب سعادتنامهٔ او نقل شده تمام کفروزندقه است و از فصل دوازدهم آن نقل شده که صورت شیخ رادرجمیع حالات بایدمرید درنظرداشته باشد وایضاًدرسعادتنامه گفته صورت مرشد را درنظر آوردن از اتفاقیات صوفیه است یعنی تمام صوفیه واجب میدانند

مؤلف گوید بت پرستان بت خارجی داشتند ولی این صوفیان بدتر کرده‌اند زیرا صورت شیخ ومرشد مانند بتی پیوسته درقلب مرید است واین بت داخل درفکراوست واین از بت‌پرستی بدتراست ومیرزای قمی درآخر جامع الشتاب بتفصیل بطلان آنرا بیان کرده و در کتاب سعادتنامه که درحقیقت شقاوتنامه است خبری دروغ جعل کرده که خرقه وتاج از حضرت رسول است که درمعراج خداوند اوراعطا فرمودوچون رحلت حضرت رسول (ص) رسید علوم وولایت معنوی را بعلی دادولی دعوتنامهٔ نبوتی که ریاست ظاهری باشد بخود حضرت رسول ختم شد زیرا دعوت ظاهری‌از دیگران که‌خلفاء‌باشندبرمیآید وازاین‌جهةریاست ظاهری بعلی نرسید

مؤلف گوید این چرندها ازصوفیان سنی است والا ریاست‌الهی قابل تقسیم برباطنی وظاهری نیست رئیس اسلام در ظاهر و باطن باید معصوم باشد ودرسعادتنامه‌ادعای علم حضوری وکشفی کرده‌وبرای‌صوفی مجذوب‌حساب وکتابی‌قائل نیست‌ونسبت کفر بانبیا داده و اما کارهای او درکتاب مزبور گوید وملاسلطانعلی باظلمه مراوده واتحـاد داشت

وهر کس مرید او نبود بشکنجه واذیت گرفتار مینمود تا اینکه بواسطهٔ پسرش چندین قتل نفس واقع شد دیگر آنکه یك سهم آب قناة بیدخت را غصب کرد ودیگر آنکه یك دسته افراد مسلح را بر اعراض ونفوس مردم مسلط کرده بودوفطرهٔ روزه‌را اختصاص بخود میداد واحکام خلاف ماانزل الله ازاو بسیار نقل کرده بکتاب براهین الجلیه و کشف الاشتباه مراجعه شودومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون آنچه ذکر شدمیرساند کفروزندقه گنابدیرا وچون خوداوچنین است دیگر جانشینان ومریدان اوچه خواهندبودومادربدعت هشتم کرامت وتزویری از گنابدی نقل خواهیم کرد

صفی علیشاه نام او حاجی میرزا حسن اصفهانی صاحب تفسیر که تمام قرآنرا بنظم ترجمه وتفسیر کرده وتفسیر برأی نموده چنانچه پیغمبر فرمودمن فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار بنابراین گناه بزرگی مرتکب شده باضافه بر آنکه قرآن میگوید وما علمناه الشعر و ما ینبغی له شعر سزاوارپیغمبری نیست اگرسزاواربودخدا میتوانست قرآنرا بصورت شعر نازل کند

فاضل محلاتی ازمراسلات او کلماتی نقل کرده که فساد مذهب وعقیدهٔ اورا میرساند از آنجمله نقل کرد که صفیعلیشاه گوید دیدن و شناختن امام زمان بر مشایخ اهل طریقت لازم است

مؤلف گوید این مخالف با مذهب شیعه است زیرا ادعای رؤیت امام زمان بطور لزوم کذب است بلی دیدن علی سبیل التصادف مانعی ندارد وامام زمان فرمود فمن ادعی المشاهدة فهو کذاب مفتر ونیز گوید مدعی قطبیت باید در زمان غیبت امام زمان وجودش کافی از وجود امام باشد

مؤلف گوید اصلا قطب بازی بدعت ز کفر است ومدرك شرعی ندارد تا چه برسد براینکه کافی از امام باشد وصفی علیشاه که خودرا قطب میداند لابد کافی میدانسته خود را از وجود امام ونیز گوید هر شب جمعه احیاء مجلس نیاز کنید ونیز گوید مجلس حضرت نعمةالله ولی را احیاء کنید **مؤلف گوید** مجلس نیاز شرعی نیست و بدعت است وطریقه و مجلس شاه نعمت‌الله باطل وبدعت است چرا احیاء کنند

و گوید صراط الذین انعمت علیهم اشاره بصراط شاه نعمت الله است و مغضوب و ضلال از این نعمت بی بهره‌اند و داخل نتوانند شد **مؤلف گوید** اولا قرآن وقتی نازل شد که شاه نعمت الله نبود وبعداز هفتصد سال ازرحلت پیغمبر اسلام شاه نعمت‌الله آمده معلوم میشود در این مدت همهٔ مسلمین مغضوب علیهم بوده‌اند وخدا تکلیف مالایطاق کرده که طریقهٔ شاه نعمت الله پیدا نشده مردم را مکلف بآن نموده ثانیاً صراط شاه نعمةالله وحدت وجودو کفر وزندقه وتناسخ است چنانچه از پیش بیان کردیم ثالثاً گوید داخل نتوانند شد پس چیزیکه بر آن توانائی نیست و نتوانند داخل آن شد چگونه مأمورند بآن مگر آنکه خدا هم بدون قدرت کسی را مکلف سازد

مؤلف گوید معلوم میشود هر که زیر خرقهٔ تصوف میرود هرچه میتواند باید چرند بگوید ولاف و گزاف بزند

ونمونهٔ فهم صفیعلیشاه وبی خردی او اشعاری استکه دروحدت وجود گفته که اعلی درجه شرك است

چونکه درجوش بحر وحدت شد — ظاهر از موج موج کثرت شد
کنز مخفی که غیب مطلق بود — آشکار از حجاب غیبت شد

تا نماند بخانه غیر از خود عین اشیاز فرط غیرت شد

ونمونهٔ از پلیدی وناپاکی روان صوفیه آنستکه مولوی شاگرد وجانشین صفی علیشاه پس از ششصد سال از تیمورلنك چاپلوسی کرده وآنفاسق آدم کشراکه در اصفهان هفتاد هزارنفررا ببهانه کشت عدل گستر خوانده ودر مثنوی خودکه نامش عالم وآدم است گوید

رایـت تیمور شـه گـورکان چون بجهان شدعلم داستان

حکمش ازایوانگه کیهان گذشت معدلتش زادم وحیوان گذشت

کسیکه بقول خودشان چله ها ریاضت کشیده ومقاماتی پیموده چنین روان تیرهٔ دارد

سیدعبدالله مشهدی رئیس سلسلهٔ ذهبیه مریدسید محمدنوربخش که ادعا کردم امام زمانم وعدهٔ را بکشتن داد چون مردم با سید محمد نوربخش بیعت کردند سید عبدالله مخالفت کرد وطعن میزدچون نوربخش مطلع شد گفت ذهب عبدالله یعنی سربرتافت ورفت وچون نوربخش اورا ذهب گفت تابعین سید عبدالله را ذهبیه میگویند وچون سید نـوربخش زندیق بوده وادعای امامت کرده حال مریداو سیدعبدالله نیزروشن است ویکی از دراویش ذهبیه میگفت چون سلسلهٔ ما تا امام مخلوط باهل سنت نبوده از این جهة سلسلهٔ ما را ذهبیه گویند جواب آنستکه سلسلهٔ سید عبدالله تمام اهل سنت میباشند زیرا سید عبدالله مرید سید محمد نوربخش است که برشاهرخ خروج کرد سنه ۸۲٦ربسیاری را بکشتن داد ونوربخش مرید خواجه احمدخلانی است واومرید سید علی همدانی است و ایشان ازسنیان میباشند **ابوبکرنساج** سرسلسلهٔ اکثرصوفیه ولی سنی متعصب بوده چنانچه در تبصره وکشف الاشتباه وطبقـات شعرانی

احوالی از او ذکر گردیده وبااینکه معاصر ائمهٔ معصومین بـوده اصلا خدمت‌ایشان نرفته وعلمی‌اخذ ننموده‌وابوعلی کاتب‌سرسلسله وازمشایخ شاه نعمت الله واو سنی بوده ولی شاه نعمت‌الله اورا مظهـرلطف خـدا شمرده گوید

مظهر لطف حضرت واهب بود آن شیخ بوعلی کاتب

شعرانی احوال او و ابوعلی ثقی و ابوالسعود راکه در سلسله ومشایخ شاه نعمت‌الله میباشد در طبقات ذکر کرده که سنی بودن آنهـا مسلم است و ای کاش سنی بودند ولی در باطن کافرو ملحد میباشند

شاه‌خلیل‌الله خان محلاتی مرشد درویشان اسماعیلیه چنانچه‌در ناسخ‌جلدقاجاریه‌و کشف‌الاشتباه فاضل محلاتی‌احوالی‌ازاوذکر کرده‌اند که درزمان زندیه بوده وفسادها کرده وپس‌ازاو فرزندش آقاخان‌مدتی حکومت کرمان داشته درزمان فتحعلی‌شاه قاجار و بالاخره بـا دولت یاغی شد وبعد ازآنکه عدهٔ زیادیرا بکشتن‌داد وحقه بازیها کردبناچار از ایران فرار کرد ودرهند سکنی گرفت ودعا گوی دولت بریتانیاواابزار دست او شد وچون ملکهٔ‌انگلیس‌به بمبئی واردشد باهمان خرقهٔ‌پشمی وصله دار و کلاه دراز قلندری بدیدن ملکه‌رفت وعرض کرد همشیرهٔ‌ما حالش چگونه است وخواهر نصرانی هم برای خود تراشید فرمانفرمـا دید عجب آلت مسخرهٔ میباشد ظاهرش بی اعتنای بدنیا ولی گفتارش میرساند که او کاملا طالب دنیا است زیرا درآن‌مجلس گفت مادرایران محترم بودیم حالا هم امیدواریم درتحت‌سایهٔ ملکه وعنایت اواحترام‌ما برقرار باشد فرمانفرما گفت احترام شما باقی‌است ولی ... بالاخره‌مرید زیادی بهم زد وبعداز فوت او پسرش‌علی‌شاه وبعد ازفوت‌علیشاه‌فرزندش

محمد شاه معروف بآقاخان مرشد گردید و بالاخره رسوائی ایشان عالم گیر شد و معلوم شد نوکر بریطانیا میباشند و محمد شاه محلاتی در سنه ۱۳۷۶ قمری فوت و اکنون زمامداران برای فرزند او تاج گذاری میکنند مؤلف گوید تمام این مرشد بازی و بدعت و خرافات از جهل مردم است بامور دینی که تمیز حق از باطل نمیدهند حتی در اروپا با آنهمه ترقی .درعلوم مادی خرافات وادیان باطله وموهومات ازهمه جا زیادتر است که یك شعبهٔ آن موهومات نصرانیت باشد چرا این طور است برای آنکه علم فیزیك یا شیمی یا سایر علوم جدیده سبب تمیز حق و باطل نمیشود و بامور دینی وروحانی مربوط نیست پس آنکه میگوید اگر علوم امروزی ترقی کرد موهومات از بین میرود درست نگفته با اینکه اسلام دینی است عقلی وعلمی وبسیار مبارزه با خرافات کرده مع ذلك چرند وموهومات میان مسلمین زیاد است چه برسد بسایر ملل که اصل دین آنها موهوم و باطل است مثلا درمیان مسلمین بی‌خبر ازاسلام چرا بایدریسمان بستن بدرخت ونعل کوبیدن درب مغازه‌ها واتومبیلها معمول باشد برای حاجتها با اینکه علامهٔ کراچکی مینویسد چون بنی‌امیه اسب بر بدن امام حسین (ع) تاختند نعل اسب را نیك شمرده‌اند و برای تبرك درب خانهای خود میزدند این عروسی قاسم چیست دامادی علی اکبر کدام است نامه نوشتن صغرا ازمدینه بکربلا درفاصله هفتاد منزل راه برای امام حسین (ع) با آنکه حضرت هشت روز بیشتر در کربلا نبود ومملکت حجاز از ورود بکربلا بی خبر بودند یعنی چه آمدن درویش کابلی شاه نعمت‌اللهی باکشکول آب روز عاشورا خدمت امام حسین(ع) وتقدیم کردن وحضرت گفت من تشنهٔ آب فرات نیستم تشنهٔ آب حیاتم

یعنی چه بااینکه حضرت را نشناخت و گفت‌شما که باشیدحضرت‌فرمود میخواهی کجا بروی گفت بزیارت مولا درنجف امام فرمود من فرزند همان مولایم اینها چیست کسی که امام زمان خود را نشناسدبی دین‌از دنیا رفته قبر حضرت امیر تا دویست سال مخفی‌بود چگونه این‌درویش میداند وامام خود را نمی‌شناسدجائیکه حضرت عباس وسایر بنی‌هاشم نتوانستند آبرا برای تشنه کامان بیاورند این درویش قلندر چگونه توانست شاه‌نعمت‌اللهی که بعداز هفتصدسال‌از کربلا گذشته‌بوجود آمد چه طور درویش مرید او درزمان امام حسین (ع) بوده این چرندیات چیست که مرشدی بنام صفی علیشاه مینویسد وبی‌سوادان‌میخوانندعلی علیه السلام‌که باید بتمام‌کارخویش برسد وبفقرارسید گی کندوعبادتها ونمازها دارد چگونه هرشب هفتاد مرتبه غش میکند اگر هر غشی تا هوش آمدن ومناجات‌کردن نیم ساعت طول بکشد سی وپنج ساعت‌در هر یك شب باید بغش به‌پردازد ویك‌نفر مأمور او شودکه هرشب‌غشها را شمرده‌که کم‌وزیاد نشود مذهب شیعه میگوید خدا قادربمحال‌نیست چگونه علی قادر است بمحال اصلا غش‌کردن برای امام زشت است‌و علماء بزرك میفرمایند یکی ازشرایط امام آنستکه غش نکنداصلااین چرند را درویشان کی آوردند در کتب علماو شیعه که چنین چیزی‌نیست و متجددین که عقیده بدین ندارند برای آنستکه غالباً این چرندها را بنام دین میشنوند و خیال میکنند دیانت یعنی همین و بحقائق دینی برنمی‌خورندیکی‌ازدروغهای‌بزرك‌وچرند آنستکه میگویند امام حسین فدای گنه‌کاران‌شده با اینکه آنحضرت‌برای‌مبارزه بافسادوجلو گیری‌از گناه کشته شد واین چرند ازبت پرستی ونصرانیت وارداسلام شده‌زیرا

اولا خدائیکه دشمن میدارد خطا و گناهان وجنایاترا باید بندگان‌را نهی کند وزجر وتهدید بعذاب نماید تا بنده از عصیان خود داری کندنه آنکه یکنفر بندۀ مقرب خود را فدای گنه‌کاران نموده ومادۀ فساد را بیشتر نماید ووعدۀ رهائی بخطاکاران دهد و عنان طغیان ایشانرا رها کند که فدائی هم برای جبران زشت‌کاری ایشان تهیه نماید که دیگر ترس از عذاب نداشته باشند وثانیاً این برخلاف عدالت است که عدۀ بدکردار ناپاکرا از کیفر اعمالشان رهائی دهد و درعوض یکنفر پاك معصومرا بشکنجه گرفتار کند خدا منزه است از این ظلم‌وبیعدالتی‌ولی عقیدۀ بت پرستان هند چنانچه «دوان» در کتاب خرافات ص ۱۱۵ نوشته آنستکه بودا متولد شد از عذراء مایا واورا می‌پرستیدند بودائی‌های هند و گویند او گذاشت بهشت فردوسرا ونازل شد در زمین وظاهر شد در ناسوت برای‌رأفت بمردم تا وارهاندایشانرااز گناهان و گناهانشانرا متحمل شود و فدای آنها گردد

مولر درکتاب تاریخ آداب‌سنسکریتی ص ۸۰مینویسد که بودا گفته گناهانیرا که مردم مرتکب شدند بعهدۀ من است تا مردم خلاص شوند عقیدۀ نصاری درباره عیسی چنانچه درانجیل دررسالۀ اول‌یوحنا جناباب‌دوم مینویسدعیسی کفاره است بجهة گناهان ماونه گناهان‌ما‌فقط بلکه تمام جهان‌نیز ودوان مسیحی درکتاب خودص۲۹۳ مینویسدعیسی نجات دهندۀ جهان است وتمام گناهانیکه‌واقع‌شده درجهان بذمۀاوست عوض اشخاصیکه مرتکب آن گناهان شدند ودر کتاب بت پرستی و مسیحیت‌ص۳۱نقل کرده از مبلغ‌پروتستانی که چون آدم بواسطۀخوردن از شجره معصیت کرد خود وجمیع فرزندانش خطاکار ومستحق عقاب

آخرت شدند وچون خدا متصف بعدالت ورحمت است در این مشگل واقع شد که اگر اولاد آدمرا عقاب کند با رحمت او منافی است واگر عقاب نکند منافی باعدالت است پس مدتی در فکر حل این مشگل بود وبالاخره راه حل قضیه را این طور دانستکه که پسر خود را کـه عین خودش میباشد در رحم زنی بصورت جنینی بگذارد تا متولد شودمسیح که دارای چند جهت است انسان‌است زیرا پسر مریم‌است خدای کامل است زیرا پسرخداوند است وپسر خدا عین خدا است ومعصوم است از جمیع معاصی بنی آدم پس از آن‌مدتی‌زندگی کند ومحل‌صدمات‌دشمن شود تـا آنکه بالاخره ببدترین کشتنها بدار رود تا آنکه فدای بشر شده وبنی آدم ازمعاصی‌خود آمرزیده شوند

مؤلف‌گوید علماء نصاری را چرند بیشتر است از عوام ما و معلوم‌باشد ما منکر شفاعت نیستیم آنهم‌برای مؤمن ولی اشکال‌درمؤمن شدن است

مؤلف‌گوید بآنچه ذکرشد از ذکر پیران ومرشدان‌دیگرا کتفا میکنم و سایر مرشدان مانند عبدالله بن مبارك و علی جلابی و بشـر حافی وشیخ ابراهیم مجذوب وداود بن نصرطائی سنی ناصبی‌شاگـرد ابوحنیفه وابراهیم خواص وابوبکرسوسی ومحمد معشوق وابوعلی‌دقاق وشیخ حامدکرمانی وابوعلی روز باری وشیخ ابومدین وحبیب عجمی و ذوالنون مصری واحمد جام وعبدالقاهر سهروردی ونجم‌الدین کبری و معصوم علی شاه دکنی زندیق که علمای نجف فتوی بقتل‌او دادند ونور علیشاه ورونق علیشاه وفیضعلیشاه‌وشاه علیرضا ومشتاق علیشاه‌وابوبکر نساج وابوعثمان مغربی وابوخوده ومحمد رضوی نقشبند و میرزا تقی

کرمانی وابوالحسن خرقانی وابوحیان توحیدی وابوطالب مکی وعبدالقادر جیلانی وسید احمد رفاعی وعلی بن سهل اصفهانی وعلاءالدوله سمنانی وزین العابدین شیروانی ومعصوم علیشاه صاحب طرائق الحقائق که مملو است ازکذب ومعطرعلیشاه وسید حسن شمس العرفاء و شیخ ابوسعید ابوالخیر وصمد علیشاه ومونس علیشاه ذوالریاستین همه گمراه و سنی ویا سنی مسلك میباشند وتمام فرق صوفیه پیرو وطرفدار مرشدان اولیه میباشند که ذکر ایشان گذشت وهمه از اهل بدعتند ودر روایت معتبره وارد شده ازحضرت رضا (ع) که فرمود من دعی الناس الی نفسه وفیهم من هو اعلم منه فهر مبتدع ضال یعنی هر کس مردمرا دعوت کند بسوی خود وحال آنکه اعلم از او درمیان مردم باشد پس او صاحب بدعت و گمراه است و کافی روایت کرده ازحضرت صادق که فرمود من طلب الریاسة هلك آنکه طالب ریاست باشد درهلاکت است

نیز کافی روایت کرده ازحضرت صادق (ع)که ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون است کسیکه طالب ریاست شود ملعون است آنکه خیال ریاست کند بلی طمع ریاست انسان راکر وکور می کندو کافر می سازد نراقی درطاقدیس گوید

از طمع شد پاره دامان ورع ای دوصدلعنت بر این حرص وطمع
شیر نر گردد چوروبه از طمع من طمع ذل و عزمن قنع
کودکی را بود نانی با عسل دیگریرا نان تنها در بغل
در عسل اوراطمع آمد پدید دست خودراسوی انکودك کشید
گفت میبخشم تورا گرسك شوی چون روم دنبال من چون سك دوی
گفت گشتم من سکت بردارراه تاییایم از پیت ای نیك خواه

او همی رفت ودویدش این زپی　　وغ وغ میکرد از دنبال وی
گشت سك از بهر انگشتی عسل　　این عسل بدتر بود از خم خل
چون شنید آنگرك ازخر نعل زر　　از طمع ابله شد ومفتون خر
پس دویدازحرص تانزدیك پای　　پای خر برداشت با دندان زجای
خرلکد زدبردهان و برسرش　　کردخالی سرزسوادی زرش
یك لکدزدخر بر آن گرك کهن　　هم شکستش آشیانه هم دین
گرك صحرا خویش را رسوا نمود　　چون دکان نعل بندی وانمود
کار دورانرا قراری داده‌اند　　هر کسی را کارو باری داده‌اند

وانشاءالله در بدعت هشتم از بدعتها مناسب این مقام خواهد بود

مطلب پنجم

در ذکر بعضی از بدعتهای صوفیه است

بدعت چیزی دردین کم ویازیاد کردن یااختراع کردن چیزی استکه از شارع نرسیده باشد درامور یکه راجع بدین است و در قرآن و اخبار بدعترا مانند کفر شمرده‌اند اماقرآن سورهٔ هود آیه۱۸ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً اولئك یعرضون علی ربهم ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجاً و هم بالاخره هم کافرون یعنی ستمکارتر نباشد از آنکه دروغ برخدای بندد و آنچه خدانگفته بگویدایشانرا حاضر کنند درمحکمهٔ عدالت پروردگار و گواهان شهادت دهند براینکه ایشان دروغ بستند برپروردگار خود آگاه باش لعنت خدا برچنین ستمکارانست که بازمیدارند مردم ازراه دین

خدا و طالب کجی و انحراف در دین میباشند و ایشان بقیامت کافرند تفسیر عیاشی و صافی و برهان ازحضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود مقصود ازاین آیه آنانند که مقابل ائمه هدی رئیس و مرشد میتراشند و ببدعتها رفتار کنند مؤلف گوید پرواضح است وقتی مردم باموور بدعت ومن در آوری پرداختند ازحقائق دین بازمیمانند چنانچه آیه تذکر داده

وسورهٔ قصص آیه ٤٢ وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لاینصرون

واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمه هم من المقبوحین یعنی قرار دادیم

ریاست طلبانرا بدون نصب ما پیشوایان بطرف آتش وروز قیامت یاری نشوند وبدنبال ایشان دراین دنیا لعنت ماخواهد بود و روزقیامت هم از زشت کاران خواهند بود تفسیر صافی و برهان و سایر تفاسیر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود مقصود ازاین آیه پیشوایان ومرشدان و خلفائی میباشد که بدست خود خودرا امام قرارداده‌اند وهم آنانند که بر خلاف حکم خدا حکم میدهند وخود رامقدم شمارند وبدعت را دردین روادارند واما احادیث (اول) قطب راوندی در کتاب نوادر وعلامه مجلسی در ١٦ بحار ص ٣٢ ومحدث قمی در سفینه ص ٦٣ وسایرین روایت کرده‌اند از پیغمبر که فرمود من عمل فی بدعة خلاه الشیطان والعبادة والقی علیه الخشوع والبکاء

یعنی هرکس عملی کند در بدعت شیطان او را رها کند با آن عبادت و دست از او بردار تا با کمال خشوع و گریه آنرا انجام دهد (دویم) درهمان کتب ازپیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود ابی الله

لصاحب البدعة بالتوبه یعنی خداوند توبهٔ صاحب بدعترا نپذیرد (سیم) در

همان کتب است ازحلبی که گفت بحضرت صادق عرض کردم نزدیکتر چیزیکه انسانرا کافر میسازد کدام چیز است فرمود بدعت گذاشتن واز آن

طرفداری کردن ودرروایت دیگرحضرت مقداری ریك برداشت و فرمود هر کس مثلا این ریك را بگوید حصه است بعنوان دین او ناصبی ومشرك و کافر است ولی خود نمیداند (چهارم) کافی روایت کرده از حضرت صادق که پیغمبر فرمود اذارایتم اهل الریب والبدع من بعدی فاظهروا البرائة منهم و اکثروا من سبهم والقول فیهم وباهتوهم کیلایطمعوا فی الفساد فی الاسلام یعنی چون دیدید بعداز من اهل شبهه و بدعترا پس علنی ازایشان بیزاری جوئید و بسیار ایشانرا بد بگوئید وعیب ایشانرا ظاهر کنید وایشانرا غافل گیر کنید تاطمع نکنند درخرابی اسلام (پنجم) درجلد ۱۱ بحار ۱۶۹ وسایر کتب روایت کرده اند ازحضرت صادق که فرمود یکی از گناهان کبیره بدعت است بهمین جهت پیغمبر فرمود من تبسم فی وجه مبتدع فقداعان علی هدم دینه یعنی هر کس تبسم کند درصورت صاحب بدعت وروی خوش باو نشان دهد محققا کمك کرده درخرابی دین خود و پیغمبر فرمود ان من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد مشی فی هدم الاسلام یعنی کسیکه برود بطرف صاحب بدعت محققا قدم برداشته درخراب کردن اسلام درخبر معتبر ازحضرت صادق روایت شده که شخصی درزمان سابق طلب دنیا ازحلال کرد و میسر او نشد پس ازحرام طلب کرد چیزی نیافت ازاین جهة شیطان نزد او آمد واور اوسوسه کرد که میخواهم تورا دلالت کنم بچیزیکه اگر بجا آوری دنیای تو خوب میشود وجمع بسیاری تابع تو خواهند شد آن بیچاره قبول کرد شیطان گفت دینی اختراع کن ومردمرا بآن بخوان پس او چنین کرد خلق بسیاری بدنبال او افتادند و مال بسیاری بدست آورد بعد ازمدتی پشیمان شد که این چه کاری بود من کردم ودردین بدعت نهادم پس بنزد مریدان آمد و گفت این دین من باطل است ومن آنرا بدعت نهادم گفتند تو مرتد شدهٔ ودردین خود شك

کرده‌ای بلکه دین حق همین است و کسی بسخن او گوش نداد و از آن باطل برنگشت پس اورفت و زنجیری بگردن خود بست و سر آنرا بمیخی محکم بست و گفت تا خدا توبهٔ مرا نپذیرد این زنجیر از گردن باز نکنم پس وحی شد به پیغمبر آنزمان که برو و صاحب بدعت رابگو که اگر مرا آنقدر بخوانی که بندهای تو ازهم جدا شود دعای تورا مستجاب نکنم تا آنکه کسانیرا که باین دین مرده‌اند زنده کنی و برگردانی

و اما بدعتهای صوفیه اول تقسیم کردن دین اسلام که دین واحداست بشریعت و طریقت وحقیقت و گویند چون بحقیقت رسی شریعت ساقط و باطل است چنانچه صاحب مثنوی درمقدمهٔ دفتر پنجم گوید لوظهرت الحقائق بطلت الشرایع و گویند اهل شریعت علماء ظاهری ومردم قشری میباشند واهل طریقت ماو پیران ما میباشند وحدیثی بدروغ برپیغمبر بسته‌اند که فرموده (الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة الخ) وهمان حدیث بطلان صوفیه رامیرساند زیرا فرموده طریقت افعال یعنی کارهای من است از نماز وروزه وحج وجهاد ونحوها واینهارا که هرمسلمانی باید انجام دهد ولو بقول شما اهل شریعت باشد وشما که مطابق این حدیث بافعال پیغمبر اهمیتی نمیدهید وعمل نمیکنید پس جواب ایشان انستکه این تقسیم بدون مدرك است و آیه وحدیثی در آن وارد نشده اولا و ثانیاً خبر سیم صدر این کتاب که پیغمبر فرمود یظنون انهم علی طریقتی که صوفیه گمان میکنند برطریقت منند خیر بلکه ایشان گمراه‌ترند از کفار ایشانرا جواب داده وهم چنین خبر ششم که فرمود حضرت هادی وطریقتهم مغایرة لطریقتنا که طریقهٔ صوفیه ضد طریقهٔ ما است ایشانرا رد کرده

ثالثاً هرمسلمانی همانطوریکه ماموراست باحکام ظاهری باصلاح

باطن وصحت اعتقادات قلبی وتذکیه اخلاق نیزماموراست و احکام قرآن جامع وعام است واختصاص باین و آن ندارد

رابعاً اگرمیگویند اهل طریقت وحقیقت مأموربظاهر شرع وقرآن نیستند این تبعیض دراحکام و کفراست وانکاریکی ازتکالیف قرآن موجب ارتداد است

خامساً اگربرسیدن بحقیقت تکالیف ساقطمیشد چرارسول خدا وائمه تا آخرعمر خودرامکلف میدانستند وبوظائف دینی عمل میکردند معلوم میشودبقول صوفیه رسول خدابحقیقت نرسیده و ایشان رسیده اند اگر بنا بود یك آن تکالیف برداشته شود نمیفرمود حرامی حرام الی یوم القیمه و خداوند این امت را امت واحده شمرده وهمه را امر بعبادت کرده درسورهٔ انبیاء میفرماید ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون و اگر بنابود یکدسته بحقیقت برسند وازقیدبندگی برهند درسوره والذاریات نمیفرمود وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون راجع باین مطلب بمطلب ششم مراجعه شود

دویم از بدعتهای صوفیه شارب گذاشتن وآنرا نشانهٔ خودقرار دادن است وبچنددلیل باطل است اول آنکه یك خبر راجع بشارب گذاشتن نرسیده

دویم آنکه اگر امرخوب ومشروعی است چرا دیگرانرا اعلام وامربمعروف نمیکنند ومدرك نشان نمیدهند

سیم آنکه آیات واخبار معتبری وارد شده برای ردن و قطع شارب ما بعضی از آنرا ذکرمیکنیم

۱- سورهٔ ال عمران آیه ۸۹ فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً یعنی پیروی

کنید ملت ابراهیم را درمجمع البیان ومکارم الاخلاق وتفسیر صافی و کتاب وسائل الشیعه ص ۸۰ازجلد اول ودرسفینه‌ص ٦٦٥وحلیة‌المتقین وبحار ١٦ وامالی شیخ‌طوس وسایر کتب حدیث ازحضرت صادق‌روایت کرده‌اند که فرمود مقصود از متابعت ابراهیم دراین آیه پیروی اوست درده چیز که پنج‌عدد آن درسراست اول گرفتن شارب دویم گذاشتن ریش‌سیم کندن‌موچهارم مسواك پنجم‌خلال که‌اینهاازسنة‌حنیفهٔ ابراهیم است در اسلام‌وتاقیامت نسخ نشود

۲- ابن بابویه درمن لایحضر وشیخ حر دروسائل ج ۱ ص:۸ و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که فرمود حفوالشوارب واعفواللحی‌ولا تشبهوا بالیهودیعنی شاربرا بزنید وریش رابگذارید وخودرا شبیه یهود مسازید ۳- وسائل الشیعه ج۱ ص۸۰وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند ازپیغمبر (ص)که فرمرد مجوس کندند ریش‌خود راوزیاد کردندشاربرا ولی ما میزنیم شاربرا ومیگذاریم ریش را وهمین است فطرة اسلام

چهارم- درمستدرك ج ۱ ص٥٩ وسایر کتب روایت کرده‌اند از علی (ع)که پیغمبر بما فرمود درازنکنید شاربهاوموی زیربغل و موی عانهٔ خودرا زیرا شیطان دراین سه جا منزل مینماید

۵- وسائل ج ۱ ص ۸۰ و کافی‌وسایر کتب روایت کرده‌اند ازعلی بن جعفر که کفت سئوال کردم ازبرادرم حضرت موسی بن جعفر (ع)آیا چیدن شارب ازسنت است فرمود بلی

٦- کافی ووسائل‌ص۸۰وسایر کتب‌معتبره‌روایت کرده‌اندازحضرت رسول (ص)که فرمود دستور اسلام آنستکه شاربرا بگیرید تا بپوست پشت لب برسد.

۷- وسائل ج ۱ و کافی روایت کرده‌اند که انه رای الصادق (ع) احفی شاربه حتی الصقه با لعسیب یعنی دیدند حضرت صادق (ع) شارب خود را چیده تا پوست رسیده یعنی بته مو

۸- کافی و بحار ۱٦ ووسائل ج۱ص ۸۰ وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حبابه والبیه که گفت دیدم علی علیه السلام را در شرطة الخمیس کوفه وهمراه داشت تازیانهٔ دوسر که بآن میزد وادب مینمود فروشند گان مارماهی وماهی خار دار وحنکلیس راکه یکنوع ماهی درازیست ومیفرمود ایفروشند گان مسخ شدهای بنی اسرائیل و جند بنی مروان پس فرات بن احنف برخواست وعرض کرد یا امیر المؤمنین جند بنی مروان کدام است فرمود ایشان اقوامی باشند که ریش میتراشند وشاربها را میگذارند دفتیله شود

۹- کتب معتبره روایت کرده‌اند که پیغمبر (ص) عادت داشت بزدن شارب وهم چنین ابراهیم خلیل (ع)

۱۰- مستدرك ص ۵۹ ودعائم الاسلام ازحضرت باقر (ع) روایت کرده‌اند که فرمود بزنید شارب خود را زیرا بنی امیه نمیزنند شاربرا

۱۱- خصال صدوق وحلیه وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت باقر (ع) که فرمود ناخن گرفتن وشارب زدن ازجمعه تا جمعه دیگر امان است ازخوره

۱۲- حلیة وبحار ۱٦ وسایر کتاب معتبره روایت کرده‌اند ازحضرت باقر که فرمود هر کس ناخن وشارب بگیرد درهرجمعة ودروقت گرفتن بگوید بسم الله وبالله وعلی سنة محمد وال محمد بعددهرریزهٔ که ازمو وناخن اوبریزد حقتعالی ثواب آزاد کردن یك بنده که از اولاد اسماعیل

باشد باو عطا کند .

مؤلف گوید اخبار درزدن شارب متواتر است ومنکر آن‌را چون منکر مستحب مسلم است بسیاری ازعلما مرتدمیدانند وعجب استکه بعضی‌ها ادعای تشیع دارند و برخلاف ائمه لجاجت دارند ودروغی جعل کرده‌اند که چون پیغمبر وفات کرد علی (ع) اوراغسل داد و آبیکه درناف پیغمبر جمع شده بود آشامید وچون شارب علی بناف پیغمبر (ص) رسید دیگر آنرا نزداولا چنین خبری وارد نشده بود ثانیاً از این خبر معلوم میشودتا پیغمبر زنده بود علی شارب نداشت و عمل زمان پیغمبر (ص) حجة است ثانیاً اگر علی شارب بگذارد در این عمل مخالفت رسول کرده وعلی منزه است از آن

رابعاً اگر بعد ازرسول (ص) شارب بگذارد ودرزمان حیوة رسول بزند دوشکلی ونفاق خواهد بود (خامساً آنچه بعداز وفات پیغمبر بعنوان دین عمل شود که درزمان پیغمبر نبوده بدعت است وعلی منزه است از آن سادساً اگر علی شارب گذاشت چراامام حسن وامام حسین وسایرفرزندان واصحاب او متابعت نکردندوا گرمتابعت کردند شماچرا اختصاص بعلی میدهید (سابعاً چون سر موی شارب علی (ع) بناف پیغمبر رسیده بنا بقول شما باید تا سی سال مقراض واصلاح نکنند و تا ناف یا پائین تر برسد وچنین آدمی مورد مسخره عقلا وامام نخواهد بودثامناً پس شما هم متابعت کنید ودرتمام عمر شاربرا اصلاح مکنید وسرشاربرا نزنید پس چرا گاهی اصلاح میکنید تاسعاً چرا خود امیر (ع) وسایر امامان بضد آن امر کرده‌اند (عاشراً) اگر میخواهید اقتدا بعلی کنید چرا ریش میتراشیدعجب است که ازخانمی پرسیدم چراناخن خودرابلند گذاشته‌ای

گفت ما خانمها اقتدا بعلی کرده‌ایم چون وقت غسل پیغمبر انگشتان علی بآب غسل پیغمبر (ص) ترشد ودیگر ناخن خود را نزد دومن اظلم ممن افتری

مؤلف گوید بلندی شارب عقلا هم مذموم است ومخالف حفظ الصحه است زیرا بخار دماغ موی شار براتر ولزج نموده و کثیف ومسموم میشود ودر موقع بالا کشیدن نفس تعفن آن بدماغ رسیده وداخل بدن میشود بعلاوه دور کردن مورا حتی بدن است بعضی از مردم میگویند ریش و سبیل و کلاه ولباس اهمیتی ندارد که اسلام در بارهٔ آن دستوری بدهد جواب آنستکه اگر اهمیت نداشت چرا دشمنان اسلام هزارها نفر را در مسجد گوهـرشاد خراسـان کشتند فقط بـرای کلاه شاپو در عصر تمـدن .

بدعت سیم ـ صوفیان شعر و آوازه‌خوانی است خصوصاً اشعار مثنوی را درمحفل‌های دینی خود وترك مینمایند اخبار حلال وحرام بلکـه قرآنرا وبزرگترین مایهٔ اقطاب ومرشدان آنستکه چندشعری دروحدت وجودوغیر آن بهم ببافند و ما راجع باین مطلب چند آیه وروایت معتبر نقل میکنیم

اول سوره یس آیه ۷۰ وما علمناه الشعر وما ینبغی له یعنی مـا پیغمبر خود را شعرنیاموختیم وشایستهٔ مقام او نیست در تفسیر این آیه مجمع البیان روایت کرده که حضرت رسول (ص) هر وقت می‌خواست استشهاد کند بشعری گویامی‌خواهد منکری برزبان جاری کند دویم سورهٔ شعراء آیه ۲۲٤ و الشعراء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل و ادیهیمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الاالذین امنواو عملو

الصالحات

یعنی وشعرا را پیروی میکنند گمراهان آیا ندیدهٔ که شعرادرهر وادی حیرانند وبدرستیکه میگویند آنچه را عمل نمیکنند مکر آنانکه دارای ایمان وعمل صالح باشند وخدا را زیاد یاد نمایند وطلب نصرت کنند بعد از ستمیکه بایشان شده است وقلیل ماهم وایشان بسیار کم میباشند درتفسیرمجمع ج ۲ ص ۲۲۷ وتفسیر صافی وبرهان ج۳ ص۱۹٤ وعلی بن ابراهیم وعیاشی وبحار وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت صادق (ع) که فرمود کسی پیروی شعرا نمیکندومقصود از این آیات مرشدهائی میباشند که قلوب مردمرا بخیالات شعریه صید میکنند وعلی بن ابراهیم فرموده این آیه درحق کسانی استکه تغییر میدهنددین خدا راوبرخلاف فرمان اومیروند ودین میتراشند ودرج ٤ تفسیرابوالفتح رازی ص۱٤۲ درآیه وهل انبئکم علی من تنزل الشیاطین که در سورهٔ شعرا است از ابن عباس روایت کرده که شیاطین قوت میدهند شعرا را وشعرا تابع شیاطین میباشند وهر که قوهٔ شیطانیهٔ او قویتر باشد شعر نیکوتر گوید ونیز نقل کرده از ابن عباس که‌چون رسول خدا (ص) مکه را فتح کرد شیطان ناله کرد وبسختی فریاد کرد اصحاب او براو جمع شدند و گفتند چه شده که نعره و فریاد از سوز دل بر آوردی گفت پس از امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد و لیکن در میان مردم شعر ونوحه منتشر کنید شاید ما بتوانیم مانعی برای قرآن بدست آوریم ودر وسائل کتاب الصلوة وهم در بحار ۱۸ ص۱۲۷وسفینه ج۱ص ٦۰۰ وکافی روایت کرده‌اند از رسول خدا (ص) که فرمود من سمعتوه ینشدالشعر فی المساجد فقولوافض الله فاك انما نصبت المساجد للقرآن

یعنی هر که را دیدید درمساجد شعر میگوید پس بگوئید خدادهانت را بشکند همانا مساجد برای قرآن درست شده وابن بابویه وصاحب وسائل ص ۳۰۵ ازحضرت صادق روایت کرده‌اند ازپیغمبر که نهی فرمود از آنکه درمسجدشعر انشادشود وپیغمبرفرمود اگرشکم یکی ازشما از چرك پرشودبهتراست برای‌اواز آنکه ازشعرپرشود وتمام محدثین‌روایت کرده‌اند ازرسول‌خدا که‌داخل مسجدشدودید مردم‌اطراف مردی‌جمع شده‌اندفرمودچیست گفتندعلامه‌استفرمودعلامه کدام‌است گفتندعالم‌است بوقائع‌وانساب‌واشعارعرب‌حضرت‌فرمود چنین علمی‌ضررونفع نداردودر کلام‌علامه‌مجلسی وهم‌چنین کلام‌ملاصدراراجع‌باین‌مطلب گذشت‌مراجعه شودنظامی که‌ازبزرگان شعراء است بفرزند خود چنین وصیت میکند میگوید

در شعرمپیچ ودرفن‌او — که اکذب اوست احسن‌او

لایخفی‌ما نمیگوئیم شعراء شعرخوب نگفته‌اند ولی‌چون شعرهرچه‌خوب باشد ازخیالیات است ولذا اهل‌منطق خیالیاترا شعر میگویند میگوئیم شعرحجة نیست وپیروی آن‌مشروع نیست‌یعنی‌اگرشاعربگویدمی‌بخور منبربسوزان مردم آزاری مکن نمیشود می‌خورد فرزدق شاعر که از بزرگان شعراء عرب‌بوده‌ودرمدح‌حضرت‌سجادقصیده‌میمیه‌را گفته‌باوالد خود غالب در بصره خدمت امیرالمومنین رسید غالب عرض کرد یا امیرالمومنین فرزندم شعرخوب میگوید ووادی نظم راچابکانه میپوید حضرت‌فرمود تعلیم قرآن‌اورا بهتر از شعروانشادشعر است پس فرزدق باخود عهد کردبهیچ‌چیز نپردازدتا قرآنراحفظ کندمؤلف گوید یکی از رؤسای‌فرهنك‌را دیدم‌بیست‌هزارشعراز حفظداشت ولی‌یك‌سورهٔ قرآن‌و

یك حدیث نمیدانست باانکه در شعر و شاعری مفاسدی است

اول مدح و مداحی واین یکی از صفات رذیله است پیغمبر فرمود احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی خاك بریزید در دهان ثنا گویان و نیز در بحار ۱۷ ص ۴۳ و گنج کهر و تحف العقول وسایر کتب معتبره ذکر شده که پیغمبر فرمود اذامدح الفاسق اهتز العرش وغضب الرب یعنی هر گاه فاسقی را مدح کنند عرش بلرزه آید و پروردگار غضب کند

دویم ازمفاسد شاعری تملق است برای هر کس و ناکسی وحال انکه پیغمبر فرمود ان المؤمن لایتملق الالله یعنی مؤمن تملق نمیگوید مگر برای خدا (سیم) ازمفاسد شاعری هجو کردن وعیب جوئی مردم است که هریك از گناهان کبیره است چهارم ازمفاسد شعر دروغ و اغراق گفتن است پنجم ترویج باطل است (ششم) ازمفاسد بزرك شعر و شاعر مسلکی دم از عشق خوبرویان و دلباختگی با آنان و نظر بازی ودیوانه شدن برای مهوشان وزینت دادن و ترویج نمودن طرب ومی وساقی و آنچه حرام است در شرع و نام آنرا عرفان گذاشتن وحال آنکه پیغمبر اسلام و علی (ع) با آن معرفت یك کلمه ازعشق خوبرویان وحسن دلبران نگفته اند کسی نگوید پس چرا ائمه شعر میگفته اند جواب او آنستکه اولا کارپاکانرا قیاس از خود مگیر در حدیث استکه لایقاس بآل محمد احد یعنی احدیرا بآل محمد قیاس نتوانکرد

ثانیاً شعر ائمه یارجز بوده در جنك برای تهییج مجاهدین یاذکر مصیبت بوده برای تسکین مصیبتهای خود ویاپند وموعظه وذکر خدا بوده

ثالثاً ائمه گاهی شعر میگفته اند نه آنکه کارخودرا شاعری کرده باشند مخفی نماند دیوان شعریکه نسبت بامیر المؤمنین میدهند مسلم است نزد علما که از آنحضرت نیست بعضی گفته اند از عبدالعزیز جلودی است و

بعضی گفته‌اند جمع کرده ابن الشجری استکه جمع نموده وبنام علی شهرت داده رجوع شود بالذریعه الی کتب الشیعه ج ۹ خوارزمی که یگانهٔ دهر بوده در لغت و ادب و شعر درحق شعراء گوید چه گمان داری بشعراء میانه رومی پسندیده است مگر از ایشان هرچه بیشتر در شعر دروغ و اغراق باشد بیشتر موردتوجه است چنانچه فردوسی گوید

زسرهای بی تن در آن پهن دشت   زمین شش شد و آسمان گشت هشت

وچون هجو کنند فحاش باشند و هرگاه مدح کنند دیگرانرا پست‌تر از ممدوح جلوه دهند واز دیگران کسر نمایند و چون خوشنود شوند پست را بالا برند وچون خشمناك شوند شریف را پست کنند و هرگاه افترا بر خود بندند و بگناهان کبیره اقرار کنند ایشانرا حدی لازم نشود مانند دیوانگان مؤاخذه نشوند چنانچه بفرزدق گفتند تو در شعر خود اقرار کرده‌ای بزنا باید تورا حد زد گفت خداوند حد را از ما برداشته واقرار ما را ناچیز شمرده در آنجا که فرموده وانهم یقولون مالایفعلون واز اینجا است که صفی الدین حلی در قصیدهٔ خود میگوید

نحن الذین اتی الکتاب مخبرا   بعفاف انفسنا وفسق الالسن

فاضل محلاتی از طبرائی از ابن عباس روایت کرده که شیطان عرض کرد پرورد گارا برای من خانهٔ قرار بده خطاب رسید خانهٔ تو حمام عرض کرد قرآنی برایم قرار بده خطاب رسید قرآن تو شعر است عرض کرد پرورد گارا برای من مؤذنی قرار بده خطاب رسید مؤذن تو ساز ومزمار است و کمتر شاعری است که خالی باشد اشعار او از مفاسد مذکوره ویا ترویج از باطل و آتش پرستی و بت پرستی نکرده باشد دیوان حافظ و سعدی و فردوسی ومثنوی مملو است از این چیزها مثلا سعدی تعریف از عمر میکند ومیگوید

غیرازعمر که لائق پیغمبری بدی کرسید رسل نبدی‌ختم‌انبیا
ونظر بازی باامردان‌رابتقدیرخداحواله کرده‌وزهدراتکذیب‌میکند گوید
روزبازارجوانی‌پنجروزی‌پیش‌نیست نقدراباش‌ای‌پسر کافت‌بودتاخیررا
ایکه گفتی‌دیده‌ازدیدار بت‌رویان‌بدوز
هرچه گوئی‌چاره‌دانم کردجزتقدیررا
زهدپیدا کفرپنهان‌بود چندین‌روزگار
پرده از سربر گرفتیم آن همه تزویررا
اماحافظ ازشاه‌بواسحق‌ودیگرازظالمین‌مداحی میکند ودرمعرفی مذهب خودمیگوید
من نخواهم کرد ترك لعل یاروجام‌می
زاهدان‌معذور داریدم که‌اینم‌مذهب‌است
وبرخلاف‌امربمعروف ونهی‌ازمنکر که‌قرآن دستور داده میگوید
عیب‌رندان‌مکن ایزاهد پاکیزه سرشت
که‌کناه دیگران برتونخواهند نوشت
من اگر نیکم اگربدتوبرو خود را باش
ودر بدمستی خود گوید
چه من گشتم ازدورمستی‌هلاك بآئین مستان بریدم بخاك
مریزید برگورمن جزشراب نیارید درماتمم جز رباب
و لیکن بشرطی که در مرك من ننالد بجز مطرب وچنك زدن
ولاف و گزاف میگوید برای‌اهل‌میکده
بردرمیکده رندان قلندرباشند که‌ستانندودهندافسرشاهنشاهی
وفردوسی عمرخودرا تلف کرده درمداحي گبران‌وآتش‌پرستان و گوید

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان و مثنوی که بسیار تعریف کرده از ظالمین بآل محمد و در ترویج ساز و آواز و سایر مزخرفات بسیار گفته ما در طول کتاب بسیاری از اشعار او را ذکر کردیم و عجیب است از نادانی مردم که تبلیغ اجانب اثر کرده و چنین کتبی را ترویج میکنند وهر قدر کفریات در آن بیشتر باشد بهتر چاپ میکنند مانند اشعار خیام وحال آنکه تمامش از جبر و نسبت گناه بخدا است و در این مختصر جای ذکر آن نیست و علماء باتقوی را خانه نشین کرده‌اند و اینانرا از مفاخر ایران میشمارند بلکه کتب فسق را لسان الغیب خوانند تازه اینان از خوبان شعرامیباشند بلی کسیکه متخصص فنون دینی و خدا ترس باشد ضرر این چیزهارا متوجه است درخاتمه حق را باید گفت که آنقدر مردم از دیانت دور و بی خبرند که هر بدعتی برایشان چیره شده و آنقدر در اشتباهند که تصنیف در نوحه‌خوانی آورده‌اند و بوزن آن تا آخر شب سینهٔ سه‌ضربه میزنند و بطرب میآیند کسی نمیگوید کدام امام سینه بوزن تصنیف زده چرا دو رکعت نماز شب و یا دعاها و مناجاتهای ائمه‌را نمیخوانید عزاداری هم خوبست بدستور امام باشد بلی شعر گفتن در مدح ائمه و یا توحید و ذکر اخلاق حسنه استثناء شده آنهم بشرطیکه مخلوط بدروغ ومفاسد دیگر نباشد

بدعت چهارم

صوفیان آنکه نام کفر و فسق و زشتیها را بر دین میگذارند

بشرع و شارع بدین واسطه توهین میکنند و آنرا تاویل کرده و در اصطلاح عرفان نام میگذارند مثلا میگویند مراد از شراب و مطرب و بت عیار

علم ومعرفت وخداوپیغمبر است پیرمغان که نام پیشوای آتش پرستان است یعنی امام وپیغمبر وهرشعریکه چنین کلماتی باشد تأویل میکنند اگرپیغمبراسلام روزقیامت بگوید هرچه من حرام کردم ومنکر قراردادم نام آنرابردین وقوانین من گذاشتید بنام عرفان بکدام حجت بوداگر کسی شمارامنع میکرد زاهد ظاهرپرست میخواندید و مسخره میکردید چه جواب خواهید گفت

وحال آنکه نامهای خداوند توقیفی است یعنی کسی نمیتواند خدا را بخواند بجز بنامهائی که ازشرع رسیده واگر کسی الفاظ قرآن راتغییر دهد حق ندارد وتصرف درالفاظ شارع جائز نیست و توهین بشرع وامام کفراست .

مؤلف گوید ملاصدرا دراینجا کلامی دارد که ذکر شددرمطلب دویم وحدیثی راجع باین مطلب دراول کتاب گذشت که امام صادق فرمود ما بیزاریم ازآنکه کلمات کفرصوفیه را تأویل کند در شعر باشد یاغیر آن

بدعت پنجم

دم از عشق خدا و عشق حقیقی زدن

وخدا را معشوق وشاهد وساقی خواندن است که بسیارقبیح وزشت است زیرانامهای حقتعالی توقیفی است وبایدبدستورشرع باشدوهرلفظی را نتوان برخدا اطلاق کرد ولفظ عاشق ومعشوق وشاهد غدار برای خدا وارد نشده بلی لفظ حبیب وارد شده و باید بنده خدا را دوست بدارد بطریقی که خود اوفرموده ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگر خدا را دوست دارید باید پیروی پیغمبر او بنمائید ولی کسیکه خدارا

گفتم چه شود گـر لطف کنی آهستـه روی در بستر من

علامهٔ نوری ومحدث قمی درج ۲ سفینه ص ۱۹۸ بسیار مـذمت کرده‌اند از این شهوت خفی بنام عشق حقیقی ومجازی که باعث دوری مردم از خدا گردیده و گوید خالی بودن دل ازحب خـدا سبب نیکو شمردن صورملیحه میشود وهر قدر علاقهٔ بصور بیشترباشد ازخدادورتر شوند ودزدان‌راه دین آنرا بهانه‌کرده مردمرا باین کلمات دلربـا گول زده و گمراه میسازند آیا این دزدان از ائمه عـارف وعاشق‌تـرند پس چرا ائمه تصنیف عاشقانه نمیخواندند وادعای‌وصال بایار نمیکردندپس چرا این صوفیان عـاشق ازمال حـرام خودداری نمیکننـد ودورکـعت نماز نافله نمی‌خوانند ودعاهای صحیفه را ندیده‌اندکه امام‌همواره‌اظهار عجزمیکند دربندکی خدا

علامهٔ خوئی درج ۲ ص ۲۹۷ وهم چنین دیگران گویند صوفیـه افترا وکذب را برامام جائز میدانند وجعل‌کرده‌اند حدیثی راکه ان‌لله شراباً اذا شربوا سکروا و اذا سکروا ذابوا واذا طابوا و اذا طابـوا ذابوا الخ‌بعد میفرماید آنچه بمارسیده‌ودرشرح مختصرعضدی ذکرشده این است‌که علی (ع) فرمود درذم شراب اذا شرب سکرواذاسکرهذی واذا هذی افتری فاری علیه حدالمفتری

این عاشقان عارف کفر وایمانرا یکی‌دانندچنانچه شیخ عطاردر بی‌سرنامه هذیان گوید

جوهرعشق ارتو را بودی یقین   بگذری ازکفرو از اسلام دیـن
آنزمان تو عشق را لائق شوی   عشق حق را عاشق صادق‌شوی

صاحب مثنوی درمجالس‌سبعه خود گوید

اگر عاشقی کفر و ایمان یکی دان و نیز گوید

معشوقه بسامان شد تا باد چنین بادا کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا

و ایشان عشق را مقدم بر عقل شمارند با آنکه خدا میفرماید در بسیاری از آیات قرآن که عالم را خلق کردیم لقوم یعقلون و در کتاب کافی است که: چون خدا عقل را خلق فرمود فرمود بهتر از تو چیزی خلق نکردم و در سورهٔ مائده در مذمت کفار میفرماید دنبال عقل نمیروند ذلك بانهم قول لایعقلون ولی مثنوی برضد آن میگوید

عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد

و میگوید پای استدلالیان چوبین بود و این سفیهان گویند چون بناخن خرد گره از کار نمی گشود دست در دامن عشق زد و چون عشق در دل رخت انداخت عقل خانه پرداخت مزخرف زیاد است بگذریم

بدعت ششم

صوفیان و درویشان ذکر خفی

و ذکر جلی از خود جعل کرده اند که بآن طریق از شرع نرسیده ائمهٔ ما یك کلمهٔ آمین را مبطل نماز میدانند زیرا از بدعت سنیان است بعد از سورهٔ حمد و اگر کسی در نماز دست بر سینه بگذارد بعنوان تعظیم نمازش باطل است زیرا از جعل سنیان است چه برسد باینکه محفل ذکر تمامش بدعت و افترا باشد علامهٔ مجلسی در عین الحیوة در ذیل کلام پیغمبر (ص) که بابی ذر فرمود جعل الله قرة عینی فی الصلوة چند لمعه ذکر میکند تا میرسد بلمعه دهم میفرماید بدانکه دو ذکر درمیان صوفیه شایع شده که هردو بدعت است و آنرا بهترین عبادت میدانند و عمر خود

را ضایع‌ومردمرا گمراه میکنند

اول ذکرجلی باین نحواز شارع نرسیده تا میگوید باین نحو فریادکردن درشرع پسندیده نیست‌وبدعت است

دویم آنکه‌تحریروغناها میکنندوذکررا به‌تصنیف برمیگردانند ومیان آن اشعارعاشقانه وملحدانه بنغمه وترانه میخوانند واین بقول تمام علما حرام است چنانچه درباب غنا دانستی قطع نظرازاعمال‌شنیعه که ضمن آنست ازکف‌زدن وصداها وخدایتعالی درقرآن‌کفار را باین عمل مذمت‌کرده ورقص‌کردن درشرع مذموم است تا میگوید صوفیان اکثر اعمال بدعترا درشب وروز جمعه واقع میسازند وشعرخواندن در شب وروز جمعه مطلقا نهی شده وحضرت صادق (ع) فرمود هرکه در شب وروز جمعه یك بیت ازشعر بخواندنصیب اودرآنشب وروزهمان یك بیت است وسایر اعمال او محو میشود وچون بصوفیه میگوئی این اعمال بدعت وحرام است میگویند ما رااز آن‌قرب دیگرحاصل میشود عجب است‌که فریاد مانند حیوانات وکف بردهان آوردنراکه بدعت است در نظرعوام کالانعام ازکمالات میدانند ومعلوم شد که قرب بخدا این چیزها نیست وراه قرب منحصر است درمتابعت شرع وآن حرکات صوفیه‌که وصال میدانند چند قسم است.

یك قسم آنستکه‌خیالات باطل درنفس ایشان از عشق مخلوق طغیان می‌کند وباعث اضطراب ایشان میشود وآن خصوصیتی بایشان ندارد درمجلس شراب وساز وبنك نیز آن شور ووجد ورقص می‌باشد پس بعد از ذکر چند حدیث میفرماید وقسم دیگر ازبابت مکروحیله است چنانچه بسیار دیده‌ام درهنگام شور واضطراب خودرابطرف‌دیگر

میاندازند و آثار اختیار درافعال ایشان ظاهر است وقسم دیگر مرضی است باعتبار ترك غذای حیوانی وخبط دماغ وسایر بدعتها که موجب ضعف قلب ودماغ ومولد مواد سوداویه‌است که باندك صدائی یازیادی فرحی بیهوش میشوند وبی تابانه حرکاتی ازایشان صادر میشود وآنرا بترك بدعتها وخوردن دواهای مقوی باید علاج کرد و درزنان وضعفا این مرض پیدا میشود اما فرقی که هست آنها کمال نمیدانند ومعالجه میکنند ولی صوفیه کمال میدانند وسعی درزیادی آن میکنند تاآنکه میفرماید ایعزیز من دلیلی برای بدعت بودن‌این کاربهتراز این‌نیست که یکنفر ازحضرت رسول وامیر (ع) روایت نکرده که مطربی داشته‌باشند وبرای ایشان زمزمه ویا حلقهٔ ذکری ساخته باشند بلی بدعتها شیرین است اگر این‌بدعتها خوب بودچراائمه‌باصحاب‌خود نفرمودند اگرپنجاه مرد فاضل بگوید خبر متواتر است که‌امام صادق(ع) فرموده هرکه‌نماز جعفر طیاربخواند گناهانش آمرزیده میشود یا دعای ندبه یانمازنافله یا غیرآن از هزارکس یکی رغبت نمیکند بعمل آن ولی اگربمحفلی بگذرد که چند جلف باطل فریادکنند بذکر جعلی درحلقهٔ ایشان‌داخل میشود وبرغبت تمام تا صبح می‌جهد وفریاد میکند توخود با نفس‌خود فکرنمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب‌بوده بخیرات چرا درامر خیر دیگر این همت را نداری اگرهزاران حدیث‌ازاهل بیت برسددر دعاها بهیچ یك نظر نکنی وتمام شب را صرف کنی درچیزی که‌تمام‌علما حرام میدانند وخود هم قبول داری که خدا نفرموده چه عذر خواهی آورد وچندان‌بدعت را انجام میدهی که‌مستحق عذاب شوی واین‌اذکار واوراد غلط بهتر است‌ازدستور پیشوایان‌دین وبرگزیدگان‌رب‌العالمین

وائمه معصومین (ع) که افصح فصحای زمین میباشند پیغمبران سابق آرزو میکردند تابع و شیعهٔ ایشان باشند ولی تو ذکر بنغمه و آهنك میخوانی که شاید از غنا خالی نباشد و گناهی بعمل آید

لمعه یازدهم درذکر خفی حدیثی وارد نشده و بدعت است در کتب حدیث سنیان نیز چیزی ندیده‌ام وصوفیه نقل میکنند آنرا معروف کرخی ازحضرت رضا (ع) روایت کرده و این باطل است بچندین وجه اول آنکه معروف معلوم نیست خدمت حضرت رسیده باشد و اینکه میگویند دربان حضرت بوده غلط است زیرا جمیع خدمتکاران حضرترا شیعه وسنی در کتابهای رجال ضبط کرده‌اند وحتی سنیان متعصب را که خدمت حضرت مراوده داشته‌اند و راویان حدیث بوده‌اند ذکر نموده‌اند و اگر این مرد دربان بود نقل میکردند

دویم آنکه اورا در سلسلهٔ داود طائی نقل کرده‌اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده و هرگز توسل بائمه ما نداشته (سیم) آنکه درسندیکه باعتقاد ایشان بمعروف میرسد کسانی هستند که اگر قبائح اعمال و اعتقادات ایشانرا ذکر کنم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است در کتب صوفیه ادعا کرده من مهدی صاحب الزمانم و گفته اتفاق اهل دل براین شده و غیر او ازجماعتی که همیشه ببدعتها معروفند

چهارم آنکه مشایخ صوفیه ذکر خفی را بانواع مختلفه هرطائفه ازایشان بنحوی نقل کرده ومعلوم نیست کدام قبول است

پنجم این چنین بدعتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش ازنماز قرب حاصل میشود پس ائمه چرا بخل کردند و بدیگری از

اصحاب نگفتندواگر بگویند دیگران قابل نبودند پس چرا صوفیه بهر گروهی تعلیم میکنند

ششم انکه‌معروف قابل بودوسلمان‌وابودزقابل‌نبودند پس‌معروف بهتر ازایشان‌است چرامقابل پانصد بلکه‌هزار حدیث که‌درشان سلمان وابوذر واردشده یکحدیث درشان معروف‌وارد نشده ویکی از خواص نقل نکرده.

هفتم بتقدیریکه واردشده باشد یکحدیث مجهول خواهد بود شرط دینداری این‌نیست که‌اعمال متواتره ازائمه‌را ترك کند ومرتکب عملی شودکه مجهولی آنراروایت کرده

شیخ کلینی ومحدث‌قمی‌در مفاتیح ص ٤٣٤ وسایر علما روایت کرده‌اند ازعبدالرحیم قصیر که بحضرت صادق عرض کردم فدایت شوم من‌ازپیش خوددعائی جعل کرده‌ام حضرت‌فرمودرها کن‌اختراع خودرا و حضرت نگذاشت او بخواند وشیخ‌صدوق و هم محدث قمی و علامه مجلسی وسایرین روایت کرده‌اندازعبدالله بن‌سنان که حضرت صادق فرمود باین‌زودی‌میرسد شمارا شبهۀ که بدون‌راهنماونشانۀراه‌نمی‌یابید مگر انکس که‌بخواند دعای‌غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود میگوئی‌یاالله‌یارحمن‌یارحیم‌یامقلب‌القلوب‌ثبت‌قلبی‌علی‌دنیك گوید من گفتم یامقلب‌القلوب‌والابصار حضرت فرمود بدرستیکه خدا مقلب قلوب‌وابصاراست لکن‌چنانچه من‌میگویم بگوو علمای شیعه شاگردان ائمه اگر کتابی دردعاوذکر ازائمه گرفته‌بودند بامام بعدنشان‌میدادند که‌ببیندکم ویازیادنشده باشد دراحوال یونس‌بن‌عبدالرحمن که‌از بزرگان علماء شیعه میباشدنوشته‌اند کتابی دراعمال شب‌وروزنوشته

بود پس ازفوت او ابوهاشم جعفری که او نیز از بزرگان شیعه بود آن کتابرا بنظر مبارك حضرت عسکری رسانید حضرت تمام رامطالعه فرمود وفرمود این دین من ودین پدران من است تمام آن حق و صحیح است و نیز روایت شده از بورق که مردی معروف بصدق وصلاح و ورع بوده که در سامره خدمت حضرت عسکری رسید و کتاب یوم ولیلهٔ شیخ جلیل فضل بن شاذانرا بآن حضرت داد و گفت فدایت شوم میخواهم در این کتاب نظر فرمائی حضرت فرمود این صیحح است وسزاوار است بآن عمل کنی

مؤلف گوید عبادت وذکر باید بدستور خدا وپیغمبر باشد که فلان عبادترا چگونه بجا آور وفلان ذکررا چگونه بگو و چند مرتبه بگو زیرا عبادت خدا پیش خودی ومن در آوری نمیشود اگر کسیرا دعوت کردند که فلان روز وفلان ساعت وفلان منزل بیاید اگر او برخلاف کند و آنطوریکه صاحب منزل معین کرده و همان ساعت و همان منزل نرود راهش نمیدهند و هر عبادتی چنین است کـه خدا باید اجازه دهدو چگونگی آنراخدا بایدمعین کند واگرنه بدعت خواهدبود مثلا عبادت صوفیه‌را چون خدامعین نکرده حرام است صوفیه ذکر قلبی پیش خود اختراع کرده اند بچندقسم اول هو الله بزبان دل که با انگشت خیال در دل بنویسد وباچشم دل بآن نظر کند ودیگر الله ناظری وشاهدی ومعی وحسبی وذکرهای دیگری هم دارند چون ازخواب بیدارشود ۱٤ مرتبه صلوات و بعدازنماز عصر لافتی الاعلی هفتاد مرتبه وذکرجلی آنستکه لفظی را بلند بگویند پی درپی درحلقه باندازهٔ و کم کم بلندتر گویند و بعد برخیزندو کمر یکدگررا بگیرندودر گفتن خم شوندتاحدرکوع و بوجد آیند وذکر قلبی رااقسامی است حلقی صدری قلبی خیالی نفسی روحی عقلی سری اخفائی

که هیچ کدام از شرع نرسیده و بدعت است وعمدهٔ ذکر صوفیان نظر گرفتن صورت مرشد است و صورت مرشد را درصفحهٔ دل نقش کنند و دیدار جمال مرشد نماز دائمی مرید است و این شرك و كفر است و خدا فرموده لایشرك بعباده ربه احدا وحتی انکه شارع اسلام دستورداده که وقت نماز صورت خارجی ونقشی جلو انسان نباشد ودرمقابل نماز گذار عکس ومجسمه و انسانی نباشد چه برسد بآنکه داخل قلب بدتر از بتی را وارد کنند زیرا بت پرستان را بت جمادی است بدون شعور و گناه ولی مرشد حقه باز و طاغی است ومرید ومرشد بازی واصطلاحات ایشان ذکر خواهد شد در بدعت نهم

بدعت هفتم

صوفیه چله نشستن وریاضات باطله کشیدن برای تسخیر جن یا غیر آن در گوشهٔ تاریکی وترك نماز وسایر کارها نمودن که شارع نهی نموده وبدعت است ومدتی باید یك نقطه را نظر کند و البته شیطان هم بایشان کمك میدهد وممکن است برای ایشان مجسم شود واخباری برای ایشان بیاورد مانند ریاضات باطلهٔ کفار هند و چون بعد از ریاضت ادعاها کنند از این جهة حرام وضرر بدین است سید جزائری درانوارالنعمانیه نقل کرده که من زمانیکه دراصفهان بودم مردی از کفار هند را دیدم که هر دو دست خود را بآسمان بلند کرده بود و دستهای او بهمان حالت خشکیده بود و ناخنهای او بسیار بلند بود و دیدم کفار هند بسیار از او احترام میکنند و او را سجده مینمایند از حال او پرسیدم گفتند هفت سال است که دستهای او بلند است و پنج سال دیگر باقی دارد تا ۱۲ سال شود که شیخ وبزرك ومرشد خواهد شد وباید اورا تعظیم کنند که از غیب خبر میدهد

مؤلف گوید- مرشدها بواسطهٔ ریاضات باطله ونخوردن گوشت و استعمال بعضی دواها وانجام بعضی از بدعتها مورد نظر وعنایت شیطان میشوندوشیطانهم بواسطهٔ ایشان مردمرا گمراه میکندولذا بوحی شیطانی چنانچه قرآن فرموده ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم غیب گوئی میکنند وکرامتهائی نشان میدهند درقرآن واخبار بسیار واردشده که شیطان خود را بانبیا نشان میداد وهم چنین به برصیصای عابدوهم چنین بلشگر کفار دربدرواحد مراجعه شود بقرآن واخبارپس بنا براین اگر کرامت مانندی ازصوفی صادر شد ازشیطان است وما در بدعت هشتم بعضی از آنرا ذکرمیکنیم

بدعت هشتم

مکاشفه و کرامت صوفیه است بواسطهٔ شیطان دراینجا چندحکایت نقل میکنم تا معلوم شود کرامات صوفیه ازکجا است اول نقل کرده فاضل محلاتی ازعالم زاهد فاضل نیشابوری که محمد حسن خانی بود حاکم بعضی ازقرای کرمان وصوفی شددرمجلسی اورا ملاقات کردم و بعد ازتحیت وسلام سکوت طولانی مجلس رافرا گرفت حوصلهٔ محمدحسن خان تنك شد و گفت حضرت آقا چرافرمایشی نمی‌فرمائید گفتم

صمت عادت کن که ازیك گفتنك   میشود ز نار این تحت الحنك

چون شعر را صوفیان خوش دارند فرصتی بدستم آمد گفتم هیچ در طریقت قدم زده‌ای و از این گلستان گلی چیدهٔ جواب گفت :

من و گیو و گودرزو هر کس که هست
همه بندگانیم خسرو پرست

هشت سال است در طریقت قدم میرنم واز اثر نفس مرشد بمراد

خود رسیدم من بالبی خندان گفتم به‌به مرحبا کل‌مولی‌شمابرادرطریقت من هستید ولکن هنوز کامل نشدید ومن بیشتر از شما قدم‌دراین‌وادی نهادم و سرد و گرم روزگار چشیدم وخدمت اساتید و پیران کردم تا اینکه سر خود را بمن سپرده‌اند واکنون ارشاد میکنم و مریدان دارم محمد حسنخان خوشحال شد واظهار خشوع کرد پس گفتم بگو به بینم سرسپردهٔ گفت‌بلی‌نزدشیخ‌عبدالعلی‌طهرانی گفتم‌زبان‌تورا کشیده‌اند یعنی اسرار بتو سپرده‌اند گفت بلی گفتم پس توبرادرمنی درطریقت‌لازم‌است کیفیت حال خود را برای من شرح بدهی و کیفیت دخول خود رابیان نمائی گفت بچشم من حاکم قریه‌ای ازکرمان بودم چون معزول شدم دستم ازمال دنیا تهی شد وبیچاره شدم رفیقی داشتم مرا دلالت کرد که اگرمیخواهی کارتو خوب شود باید آنچه گویم چنان‌کنی گفتم بجان منت دارم گفت بروکرمان نزد مرشد عصر شیخ عبدالعلی تهرانی وبگو مرا فلانکس فرستاده وهرچه گویدعمل کن‌پس درکرمان نزدشیخ‌رفتم حال مرا پرسید ومطلع شد گفت تو شیعه هستی یامذهب دیگر گفتم شیعه گفت درمذهب شیعه امام حی‌ومیت دارد گفتم نه گفت بگو ،دانم تا بامروز امامرا دیده‌ای گفتم نه گفت تو چگونه شیعه ای هستی پس‌یا تو شیعه نیستی یا امام تو مانند سایر اموات است حسنخان گفت من سربزیر انداختم ودرجواب عاجز شدم شیخ گفت جهتش آنستکه تو را هراگم کرده بودی اکنون‌که براه آمدی امامرا خواهی دید بعد مرا چیزی آموخت و گفت امشب‌دراطاق‌خودمیروی ودربروی خودمی‌بندی امام نزد تو میآمد واورا زیارت کن‌من برخواستم وخوشحال بودم‌چون شب شد بدستور شیخ عمل کردم دیدم امیرالمؤمنین وارد حجره شدمن

اورا زیارت کردم فاضل گوید چون تمام مطلب را گفت گفتم ای برادر بفرما آن امام که دیدی شبیه کی بود وشمایل اوچگونه بود گفت شبیه ترین مردم بود بمرشد من وسبیلهای بلندی داشت فاضل گفت این وقت پرده از کاربرداشتم و گفتم آنحضرت بتو نگفت که ای محمد حسنخان چرا ریش خود را می‌تراشی ودر ایام حکومت که این همه اموال مردم بظلم گرفتی چرا تدارك نمی کنی گفت نه گفتم تو امیرالمؤمنین را سابقاً دیده بودی که تا دیدی شناختی گفت نه گفتم پس ازکجا بتو معلوم شد که او امیرالمؤمنین بوده محمد حسنخان درجواب بیچاره شد گفتم بگو بدانم آیا برای دیدن امام شرطی بتو تعلیم کرد گفت نه گفتم مردم در حق مرشد تو چه میگویند گفت جماعتی ازاهل غرض اورا بد میگویند که شیخ عبدالعلی نماز نمیخواند گفتم برادر جان اهل غرض نیستند راست میگویند وتا مرشد تو نماز را ترك نکند نمیتواند امام بتو نشان دهد اکنون براستی بتو بگویم آن امام نبود که تو دیدی بلکه شیطان لعین بود وعلامتش این استکه مرشد تورا سفارش کرده که چون امامرا دیدی برای کسی نقل نکن وازتوانصاف میخواهم آیا سفارش نکرده تو را که هرگز با اهل عمامه مجالست مکن گفت چرا گفتم پس بدان شیطان مرشد تو را فریب داده تا تورا گمراه سازد و عجب استکه تو با این ریش تراشیده و باقرار خودت چندین سال در مسند حکومت اموال مردمرا بزور گرفته‌ای وبا آنهمه گناهان و گرفتن مالیات بدون زحمت امامرا دیده‌ای آنهم امام المتقین وبتو نفرمود ریش نتراش ومال مردمرا بده اورا نصیحت کردم وباوفهمانیدم که آنکه دیدی شیطان متکون است

تا آنکه هدایت شد و همهٔ صوفیان را لعن کرد روز دیگر عیالش آمد و گفت اقا مرا راحت کردی زیرا محمد حسنخان پیوسته یکعدد درویشان سبیل کلفت را میآورد بمهمانی و بمن میگفت باروی باز برو نزد آنها مؤلف گوید روایت شده که یزید بن معویة العجلی بحضرت صادق عرض کرد حمزة بن عمار میگوید هر شب امام باقر (ع) نزد من میآمد حضرت فرمود والله دروغ میگوید نمی آید نزد او مگر شیطان متکون که شیطانی است بهر صورت که بخواهد درمیآمد

حکایت دویم میرزای قمی در آخر جامع الشتات فرموده راجع بکرامات صوفیه که گاهی هست این کرامات از ارتداد واستخفاف بدین وقرآن حاصل میشود چنانکه مکرر شنیده‌ام که بعضی از این صوفیه بسوزاندن قرآن یا در نجاست انداختن وامثال آن مراتب چند کسب میکنند از جمله از مرد ثقهٔ معتمدی شنیدم که درچند سال قبل در کاشان ملعونی ازاین اشقیا آمده بود وجمعی مرید دوراوجمع بودند واو خبر از غیب میداد مردم بسیاری باو گرویدند عالم دین‌دار بزرگواری شنید با جمعی روان شدند تا رسیدند بآنجائی که آن ملعون نشسته بود ومردم دور او جمع بودند آنعالم فرمود ایملعون برخیز مریدان هجوم کردند که دفاع کنند مؤمنین آنها را متفرق کردند و آنعالم امر کرد زیرپای مرشد راکه آنجانشسته بود شکافتند خمرهٔ بیرون آوردند پراز نجاست و آن ملعون سورهٔ مبارکه یس را در آنجا انداخته بود الخ

حکایت سیم نقل کرده در کشف الاشتباه از ثقة الاسلام آقای اقا سید علی اکبر خوئی والد حجة الاسلام آقای سیدابوالقاسم خوئی که مرا رفیقی بود درخوی بنام عبدالصمد و کراماتی از او ظاهر میشد و

مریدمجدالاشراف شیرازی مرشد سلسلهٔ ذهبیه شده‌بود پس مدتی‌دیگر چیزی‌از او بروزنکرد دپس روزی‌اورا ملاقات کردم درمجلس یکی‌ازعلما که آمده‌بودمسئلهٔ ازنجاة العباد میپرسیدندیدم مجدالاشرافرابد میگوید و اورا معبود خران وعابد شیطان معرفی میکند واورا خارج از ایمان میداند سبب پرسیدم‌که آنهمه اخلاص وفدا کازی‌با این تکفیر ودشنام باید سببی داشته باشد درخواست دارم بیان‌کنی گفت حضرت آقاخدا برمن منت گذاشت‌که مرا ازشر این خبیث نگاه داشت همانا این‌کافر زندیق معدن لاف و گزاف یعنی مجدالاشراف مرا فریب داد ونزدیك بود کافرشوم واز دین خارج کردم گفتم چگونه گول اورا خوردی گفت برای اینکه من خارق‌عادات بسیاراز او دیدم‌مریداوشدم‌مجدالاشراف وردها وذکرها بمن تعلیم کرد وطریقهٔ ذکرخفی وجلی یادم دادوخودم نیز درکتب ایشان سیر کردم وبذکرهای ایشان عمل میکردم دراثرآن حالت خضوع وخشوع و گریه بمن دست‌داد ورقت قلبی پیدا کردم‌ولذا برعمل افزودم‌تا آنکه خوابهای‌بسیارخوب دیدم وگاهی میشد بگوش من کسی میگفت فلانی از دنیا رفت بعد معلوم میشد همان قسم بود و گاهی میگفت فلان‌کس واردمیشود وهمان طورمیشد مرا غرور گرفت وسخت مریدمجدالاشراف شدم بحدیکه‌بدون اجازه او آب نمی‌خوردم وکسیرا بهتر از او نمیدانستم تا ببرکت مواعظ‌پدرم‌که منبرمیرفت‌ومن پای‌منبر او حاضرمیشدم خداوند متعال مرا ازشر این کافر نجات‌بخشید حاجی سید علی‌اکبر فرمود گفتم آ شیخ عبدالصمد اکنون بفرما به‌بینم چه دیدی‌که از این‌طائفه برگشتی گفت چون‌مجد الاشراف کثرت‌محبت مرا نسبت بخود دید وافعال مرا موافق‌مذاق خود پسندید نزد زمان آقا

آمد که نائب خاص او واز بزرگان ذهبیه بود درخوی و گفت جناب آقای عبدالصمد خیلی ترقی کرده و آثار بزرگی از او نمایان است بهمین زودی مولود قلبی او متولد میشود که باید اورا اطاعت کند زمان آقا

این مطلب را بمن خبرداد تا روزی درخوی مجدالاشراف بنزدمن آمد و گفت من بسرعت باید بروم شیراز ورفتن من اهمیت دارد وتورا وصیت میکنم که هرچه میگویم مخالفت نکنی ونزدیك است فرزند قلبی ازتو متولد شود باید اورا اطاعت نمائی وتخلف نکنی از گفتهٔ او این بگفت وبجانب شیراز رفت ومن هرشب خوابها میدیدم وچنان گمان میکردم که امام محمد باقر (ع) ویا امام جعفرصادق (ع) را درخواب میبینم تا یك روز در اطاق خود بودم ناگاه چیزی از دهان من خارج وبصورت انسانی مجسم گردید و گفت باید مرا اطاعت کنی گفتم بدون اذن مجدالاشراف اطاعت احدی نخواهم کرد در حال دیدم مجدالاشراف بیش روی من حاضر است ومیگوید اطاعت کن اوراکه همان مولودقلبی استکه تورا بشارت دادم واز نظرم غایب گردید پس آن شخص مجسم گفت میرزاعبدالصمد اماامروز تکلیف توتغییر کرد وازامروز واجبات وکلیهٔ عبادات ازتو ساقط گردید وجمیع محرمات برای تومباح است من بمحض شنیدن این سخن منقلب شدم وحشتی مرا فرا گرفت متذکر مواعظ پدرم شدم که میگفت شیاطین گاهی انسانرا بعبادت میخوانند تامدتی بگذرد اورابترك عبادت امرنمایند پس درظاهر چیزی نگفتم و رفتم تفصیل را بزمان اقاکه نایب خاص مجدالاشراف بود نقل کردم فوری نامهٔ نوشت بمجدالاشراف وقصه را عنوان کرد اوفورا تلگرف کرد باین عبارت صحو المعلوم محو الموهوم یعنی آشکارشد معلوم ومرتفع شد موهوم یعنی عبادت

من مضطرب شدم و برخواستم و بخانه رفتم دیدم آنشخص مجسم آمد و گفتار خودرا اعاده کرد من گفتم بدون اذن مرشد خود مجدالاشراف ترك عبادت نکنم گفت اگر او بگوید قبول میکنی گفتم آری و گمان میکردم او هرگز نخواهد گفت فوری دیدم مجدالاشراف مجسم شد و گفت هرچه میگوید اطاعت کن و از نظرم غائب گردید اضطراب من زیاده شد باخود گفتم مجدالاشراف درشیراز است و من در خوی چگونه بنزد من حاضر گردید پس ازجای برخواستم وهمی فکر میکردم که ترك عبادت چگونه جائز باشد وحال آنکه من شخص مکلف وعاقل ومختار هستم و هیچ پیغمبری ترك عبادت نکرده با آنکه مقام قرب ایشان در نزد خدا از همه کس بیشتر بوده درهمین فکر بودم تا بنزدیکی از رفقای خود رسیدم وقصه را باو گفتم برمن صیحه زد و گفت وای برتو کی تورا امر بترك عبادت کرده این کفر والحاد است و امر کننده البته شیطان است اگر میخواهی یقین کنی اینمرتبه که نزدتو آمد اورا لعن کن من مسرور شدم و از نزد او بمنزل آمدم دیدم همان شخص آمد و مرا گفت دیگر عبادت لازم نیست و باید آنچه میگویم عمل کنی تا این سخن گفت اورا لعن کردم و گفتم لعنة الله علیك وعلی مجدالاشراف تا این گفتم از نظرم غایب گردید ودیگر نیامد و تامدتی چندان صدمه ومشقت کشیدم که مرا در خواب و بیداری اذیت مینمود تا آنکه ببرکت اذکار وارده از ائمه اطهار رفع شد آنوقت دانستم که کرامتهای صوفیه شیطانی است

مؤلف گوید شیطان بکفار و اهل باطل کاری ندارد و قسم خورده اهل ایمان را گمراه کند چنانچه درسوره ص گفته لاغوینهم اجمعین در کشف الاشتباه نقل کرده از نصیر الاسلام واعظه کرمانی که در خراسان با سیدی از اهل اصفهان آشنا بودم دیدم مریدان ملا سلطان گون آبادی از او احترام میکنند گمان کردم

سیدطریقهٔ آنهارا گرفته یکروز از اوتحقیق کردم خندهٔ بسیار کرد و گفت شمابمن بد گمان شده‌اید این جماعت واجب القتل میباشندمن اگر قدرت داشتم یکنفر آنهارا زنده نمیگذاشتم این جماعت بهره ازدین ندارند وبمکر وخدعه مردمرا گمراه کرده‌اند اکنون قصهٔ مرا بشنویدچون مریدان ملاسلطان میگفتندهر که حقیقت میخواهدباید نزدمرشد ما برود من این سخن باور کردم بهر نحوی بوددر بیدخت خدمت اورسیدم وباخود گفتم بایداورا امتحان کنم چون مدتی باحوال او نظر کردم ضدونقیض و گفتارهای مخالف شرع ازاو بسیاردیدم تاروزی بخلوت باو گفتم من از راه دور آمده‌ام و مدتی است خدمت میرسم که شاید ازفیض شما نورانی شوم گفت بایدفلان روزراروزه بگیری وبعدبیائی تاتکلیف تورا معین کنم من رفتم وروزه را نگرفتم پس نزداو بر گشتم ملتفت نشدمن روزه را نگرفته‌ام گفت فلان ذکررادر فلان محل بعدد معین بگوو ذکریکه میدانستم درشرع وارد نشده بمن تعلیم دادمن پی کار خود رفتم و ذکر را نگفتم چون نزد اورفتم خیال کرد من عمل کرده‌ام گفت اکنون آثار جلالت ازصورت توپیداشده این انگشترمرا ببردرچاه اندازونزد من بیا من گرفتم وچون نگین آن قیمت داشت درچاه نینداختم چون نزداو رفتم گفت انداختی گفتم بلی پس سرزیرخرقه کرد وردی خواندوانگشتری مانند همان انگشتر بیرون آورد بعنوان انکه معجزه کرده و از چاه بیرون آورده بمن داد چون گرفتم گمان کرد من فریب اورا خورده‌ام من دست بردم انگشتر اولرا بیرون آوردم ومقابل روی او پهلوی دومی گذاشتم و گفتم عجب استادماهری بوده که مانندهم ساخته چون این بدید رنك از صورت اوپریدودانست گرفتارحریفي شده گفتم تورارسوا خواهم کرد

یا اینکه کارمرا انجام دهٔ پس بحال خضوع در آمدو پول بسیار بمن داد که او را رسوا نکنم و بمریدان خراسان نوشت که فلانی را احترام کنید و هر حاجت دارد بر آورید اکنون باین واسطه مبلغ بسیار از ایشان گرفته‌ام و چون تمام را سر کیسه کردم این قضیه را انتشار و او را رسوا خواهم کرد

مؤلف گوید ابن بطوطه در کتاب رحلهٔ خود نوشته که من نزد قبر احمد رفاعی که مرشد صوفیان سنی بود رفتم وجماعتی از فقرا را در رقص دیدم وچند بار هیزم آوردند و آتش زدند چون شعله ور گردید دویدند درمیان آن وغلطیدند تا آتش را خاموش کردند وهمی می رقصیدند و بعضی آنها سر مار زنده را دردهان خود میگذارد ودندان در آن فرو میبرد تا آنرا قطع کند

مؤلف گوید سید احمد رفاعی متوفی ۵۷۸ از مرشدان سنی شافعی است چنانچه ابن خلکان نوشته وسلسله دراویش رفاعیه سنی مریدان اویند حال باید بدرویشانیکه دم از تشیع میزنند گفت دیگر بکرامتهای خود مبالید زیرا سنیان بیشتر از شما ادعای کرامت کرده‌اند برای مرشدهای صوفی خود وحتی انکه شیخ عبدالقادر ناصبی را بعرش برین برده‌اند و برای بشر حافی سنی دزد عیاش معجزاتی بافته‌اند اگر کسی باور ندارد بکتب سنیان از آن جمله بکتاب تاریخ خطیب بغداد ومرآت الجنان یافعی سنی ودیگر کتب مراجعه کند تا به بیند بشر از طایفهٔ مجسمهٔ سنیان است که باتفاق علما نجسند وای کاش درعوض این همه جعل کرامات از این مرشدان یك مطلب علمی را که حل کرده باشند مینوشتند ونقل میکردند

بدعت نهم

صوفیه آنستکه هر طالب ریاستی بعنوان پیریامرشد و یاقطب خود
راواجب‌الاطاعه میدانندواوراولی‌الامر میخوانند و با او بیعت میکنندو
کرامات و کشفیات برای اوجعل و تزویر میکنند بدون مدرك ودلیل ازشرع
وحال انکه خداوپیغمبر معلوم کرده‌اندچه کس واجب‌الاطاعه و اولی‌الامر
میباشد درسورهٔ نساء آیهٔ ۵۹ میفرمایدو اطیعوالله واطیعوالرسول واولی‌الامر
منکم یعنی اطاعت کنید خداوپیغمبر واولی‌الامر ازخودرا جابر گفت از
پیغمبر سئوال کردم اولی‌الامر کیست فرموداى جابراولی‌الامر جانشینان
من و پیشوایان مسلمین‌میباشند بعدازمن اول ایشان علی‌بن‌ابیطالب پس
ازاوحسن سپس حسین وعلی‌بن‌الحسین سپس محمدبن‌علی سپس جعفربن
محمد سپس موسی‌بن‌جعفر سپس علی‌بن موسی سپس محمدبن علی سپس
علی‌بن‌محمد سپس حسن‌بن‌علی پس ازاوهم نام و کنیهٔ من حجة‌خدا درزمین
و بقیهٔ اومیان بندگان او فرزند حسن‌بن‌علی انکه خدا بازکند بدست
اوتمام شرق وغرب زمین‌را وصدها روایت واردشده در تفسیرصافی
منهج‌الصادقین وطبرسی و عیاشی و هفتم بحار ص ۵۹ و نهم و ۱۳ بحار
سایر کتب تفسیروحدیث ازحضرت باقر و حضرت صادق که فرموده‌ا
ولی وواجب‌الاطاعه‌علی است ویازده نفرازاولاداوما برای تبرك یك‌روای
جابررا ازمناقب ابن‌شهر آشوب نقل کردیم وروایات متواتر است با
مضمون ودرروایات دیگر واردشده هرکس ادعای مقام ایشان کندظا
و کافر و غاصب است ودیگرروایات معتبرهٔ متواتره است که ولایت ا

باید بتعیین پیغمبر باشد و اگر بنا باشد پیغمبر تعیین نکند هر ریا کاری ادعای امامت واولی‌الامری میکرد و منحصر بدوازده نفر نمیشد بلکه هزارها میتراشیدند وروایات متواتری وارد شده که ولی وامام دوازده نفرند که ثانیعشر ایشان قائم ایشان است باضافه انکه خدا فرمود ولاتطع منهم آثما او کفورا ودر آیهٔ دیگر ولاتطع الکافرین ودر آیهٔ دیگر ولاینال عهدی الظالمین که اطاعت گناهکار و کافر وظالم جائز نیست وتمام این مرشدها وخلیفه‌ها وقطب‌ها غیرمعصومند باقرارخودشان مانندمحیی الدین که خودراخاتم الاولیا میداند ومتوکل عباسی راکه ارذل فاسق است اولی‌الامر ظاهری و باطنی میداند .

بلی خلفاء بنی عباس برای انکه دکان داری کنند مقابل امام معصوم اولا کتب یونانر آوردندترجمه کردند وکفریات فلاسفه‌رابا کلمات زیبا واردحوزه مسلمین ساختندوپر وبالی هم بصوفیه‌منش هادادند و قطب‌ها وعارفهادرست شد که بعضی از کلمات فلاسفه راازحفظ کرده‌ومنضم باریا کاری عدهٔ ازجهال را گول زدند آیاوحدت‌وجود واتحاد پیشمانده فلاسفه نیست البته ازیادہ کار آنها است اگر کسی میخواهد گفتهٔ ما را درست بداند بردارد گفتار و پندارهای پلوتینوس یونانی را بخواند پس مقابل ائمه معصومین‌بوجود آمدند ائمة یدعون الی النار نمی‌بینی مثنوی از هر مرشدریا کاری‌تعریف کرده ونامی‌ازامام صادق‌وائمه‌یازدگانه بعدازعلی نبرده‌حتی فضیل رهزنراهادی دین خوانده‌درص۱۲۸ گوید

شدفضیل ازرهزنی ره‌بین راه　　چون بلحظهٔ لطف‌شدملحوظ‌شاه

ملحوظ کدام‌شاه‌لابدسلاطین‌بنی‌عباس‌والا مدرکی‌ازطرف خدا برای رهنمائی‌اووارد نشده بلکه‌هیچ دستورو حدیثی‌وارد نشده که‌باهر

نادانی بنام پیرومرشدو قطب وفلانعلی‌شاه بیعت کنید پس چنین کاری بدعت‌وحرام است‌وعجب است‌ازصوفیه که از مرشدان گمراه خود طرفداری میکنند چنانچه خداوند درسوره حج آیه ۳میفرمایدومن‌الناس من‌یجادل‌فی‌الله‌بغیرعلم‌ویتبع کل‌شیطان مرید یعنی‌وبعضی از مردم جدال وعنادمیکنند درراه‌حق بدون‌دانش وپیروی‌میکنند هرشیطان‌متمردیرا وقتی خواهندفهمید که‌چاره نیست و تأسف خورندو گویند مارابرندی افسانه کردند پیران جاهل شیخان گمراه باید بدانند چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس‌بهردستی نبایدداد دست

خوب گفته نراقی

پیرنبود انکه‌پوشد کهنه‌دلق | یابراوجمع آیدانبوهی‌زخلق

پیرنبودانکه‌خلقش‌پیرخواند | یافضولی چند او را برنشاند

گرتواندکس کسیراپیرکرد | جان‌خودرابایدش‌تدبیر کرد

انکه‌اوراپیری‌ازپیش‌تو است | فضلهٔ اولایق ریش تو است

پیر آن‌باشد که‌منصوص‌ازخدااست | نورحق اورا بهرجا رهنما است

پیریش از نص‌یزدانی بود | علم او الهام ربانی بود

پیرگمراهی که‌نبوداین‌چنین | ان عهدی لاینال الظالمین

ناصر خسروعلوی گوید

بسیار گزیدند خران رهبر انجس

لیکن‌همه چون‌جغدوکلاغندچوکرکس

هفتادودوملت همه دارند امامی

هر یك زیکی پیردلیل اکفرو ادنس

پس رهبری و فضل وامامت نه بخلق‌است

فضلي است الهي نبود داده بهر کس

سورهٔ مائده آیهٔ ۸۲ ولاتتبعوا اهواء قوم قدضلوامن قبل واضلوا کثیرا وضلواعن سواء السبیل یعنی پیروی مکنید هواهای جمعیکه تحقیقاً گمراه شدندو بسیاریرا گمراه کردند واز میانه روی منحرف شدند و غلو کردند یاافراط وتفریط وحیف که دین ابزاری شده برای مرشدان بی دین ناصرخسرو گوید .

دنیا طلبان بدگهررا   دین نیز بهانهٔ دیگر شد
یك مرشد عامی مزور   پیشوای همه الاغ وخر شد

و امام حسن مجتبی فرمود عجبت لمن یتفکر فی مأکوله کیف لایتفکر فی معقوله عجب است ازانکه در خوراکی خود دقت میکند چگونه درغذای عقل و روح خود فکر نمیکند وحضرت باقر در آیهٔ فلینظر الانسان الی طعامه میفرماید انسان باید نظر کند که علم ودین خودرا ازچه کس اخذ میکند از سرچشمهٔ کفروزندقه عقاید خودرا نگرفته باشد عجب است از نادانی صوفیه که پیرومرشد اگرخلاف شرع هم بگوید می‌پذیرند بیکی ازایشان گفتند چرا اسلام را جواب نمیگوئی گفت پیرچنین دستور داده بدیگری گفتند شما از که تقلید میکنی گفت ازمجتهداعلم گفتند پس فروع دین را که ازمجتهد میگیری واصول دین که عقلی است پس مرشدرا برای چه میخواهی گفت برای چرندبافی یکی ازصوفیه میگفت پس شماچرامجتهدرا واجب الاطاعه میدانید جواب او آنستکه مامجتهد را در هرچیز واجب الاطاعه نمیدانیم نه دراصول دین ونه در ضروریات دین ونه در عرفیات و نه در موضوعات ودرفروع جزئیه اختلافیه اوراالازم الاطاعه میدانیم نه مستقلا بلکه بعنوان انکه راوی دستورائمه میباشدونقل قول امام میکند آنهم بدستور خودامام که فرمودفارجعوافیهاالی رواةاحادیثنا پس درحقیقت اطاعت امامرا

لازم دانسته‌ایم پس اگر مجتهدی از خود چیزی بگوید بدون مدارك شرعي اورافاسق میدانیم وتقلیداوجائز نیست زیرا بر خلاف حکم خدا خواهد بود ومن‌لم‌یحکم بماانزل‌الله فاولئك هم‌الكافرون اماصوفیه اگر

خلافی‌هم ازمرشدبه‌بینند بایددم‌نزنند ودلیل‌نخواهند و درتمام کارها حتی‌امورعرفی اطاعت‌مرشد لازم‌است

مرشد یعنی چه‌و چه‌میگوید

چنانچه منصورعلیشاه دراستوارنامه گفته مرشدمیگویدبایدفکر مرید منحصربمن‌باشد ونظراو بصورت من‌باشدتادل مریدپراز من‌شود وبآخر مریدخود من‌شود بطورتکرار بصورت من‌بایدعادت کنی و باید هرچه میگویم‌بیدلیل بپذیری وبقول من‌تعبدکنی جواب‌مرشد آنستکه مریدبگوید اگرتومالك باطن‌ودل من هستی خودت بیابردلم جای گیر بدون انکه‌من بخواهم یانخواهم زیرامن‌فکرخودرا بهرچه منحصر کنم وعادت دهم‌خومیگیرد واگرچه سگی‌باشدمنحصربتو نیست‌تواگرقدرت داری خودراجای گزین‌کن نه‌انکه دراثر فعل‌من توسوء استفاده کنی من‌نباید نان‌خودرا سرسفره‌توبخورم وتورانان بده‌بدانم اما چون مرید عوام است بنفع‌قطب تمام‌میشود پس‌تقصیر متوجه‌مریداست ولذامستحق عذاب و خطاب تعبدون‌ماتنحتون میباشد وفهم‌و دانش‌مرید بلائی است براي مرشدوهرمرشد وقطبی خودراخاتم‌الاولیاءنسبت باقطاب گذشته وفاتح الاولیاء نسبت باقطاب آینده میداند ولاف‌وگزاف او انستکه من میتوانم صفات‌مریدرا تغییردهم وتکمیل نمایم وبملکوت رسانم‌پس‌مرید بیچاره که فهم‌ندارد آزمایش‌کند مانندمریضي است که جان‌وچشم و

گوش خودرا بدست دکتر مجهول الحالی بدهد که معلوم نیست حاذق است یانه اگراورا کور کند هفتادسال کوراست ولی اگرمرشد اورا گمراه کندالی الابددر شقاوت است افسوس که مرید طماع دنیاپرست بی امتحان تسلیم میشود مانند کسی که بدریارود بامیداینکه شاید کسی اورا بیرون آوردوسط آب که رسید بفهمد اشتباه کرده یاانکه میان کشتی بنشیند برود وسط دریا وخیال کند این کشتی ناخدادارد وسط موج ها که رسیدمی بیند کشتی تصوف اصلاناخدا ندارد این خطاها است که مدعیان کاذ برابر مسندها نشانیده ودر محکمهٔ عقل و وجدان مرید جاهل محکوم است که قطب گوید اگرازمن دلیل میخواستند دست ازادعای خود برمیداشتم و آنهارا بضلالت نمی انداختم ولی ایشان برایگان تسلیم شدند ورنج دست خودرا بمادادند و بماسر سپردند پس هواوهوس هم برما غالب شدو قبول ظلم که ظالم پروراست دربارهٔ مریدان صوفی وهر تابعی صدق میکند پس مرید بایددلیل بخواهدواگر مرشد دلیل آورد بنظر دقت و تکرار بسنجد واگرخوداهل استدلال نیست نزدچندنفر متخصص برودوتحقیق کند افسوس که تابود چنین بوده که دنبال عقل نرفته اند بخصوص صوفیان که اشتهارداده اند که امتحان قطب ودلیل خواستن از او خطااست خدا میفرماید یاایها الناس قدجائکم بصائرمن ربکم فمن ابصرفلنفسه و من عمی فعلیها خداوندازکنجکاوی و دیرباوری شما خوشنود است ولذا فرمود لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی هر کس هلاك میشود بایداز دلیل باشد وهر کس هدایت یابدباید از روی دلیل باشد خدا در چند جای قرآن امر بنظر و فکر نموده و هر کس کور کورانه رود و بچاه افتد برضرر خود اقدام کرده باید بقطب بگوئی تو که ادعای تصرف داری

دردلها حب دنیاوخیال معصیت راازدل من بیرون کن

قطب میگوید من دارای باطن ولایت کلیه الهیه ومقام امامت میباشم ومهدی صاحب الزمان وقتم وازقیود نفس آزادم ودیگران مملوك من وهرچه دارند ازمن است وهمهٔ اذکاروممعاملات و عبادات مریدان بدون اذن من باطل است و پیغمبر وقتم وهر اسمی ازاسماء خدارا که من تلقین کنم اسم خدا وباانر میشود والافلا وعقائد قلبیه حقه بدون امضاء من خلاف واقع و باطل است واگرچه اصول دین و برهانی باشد ومن لازم الاطاعه وواجب الخدمه و لازم الحفظ میباشم تمام افرادبشر باید فدای من شوند ومن در عقائد و اعمال خود آزادم زیرا قانون برای اشخاص محدود است ومن بالاتر از حدم زیرا ازخودخالی وپرازحقم وحق متعالم ومسئولیت ندارم وهمواره دردل مرید حاضروناظرم ومن قاسم الجنه والنارم چیزیکه هست قطب اول تمام ادعای خودرا نمیگوید تامبادامریدان فرار کنند مگرانکه مرید کودن باشدودلیل کذب مرشد آنستکه اگرتصدیق قابلیت مریدیرا نمود و بعد مریداز او بر گشت نمیتواند بگویدلایق نبود زیرا قبلا تصدیق قابلیت او راکرده وفضای تصوف پرازلاف و گزاف است وهمه بدون مدرك ودلیل است وجهل مریدان باعث استفادهٔ کامل آنها میشودلولاالحمقاء لهلك السفهاء وازعلامت کذب قطب آنستکه مریدان دروغ پرداز حقه بازمفتخور دارد که وجود آنهادلیل بر بطلان اوست و خصوصاً اگر امیری یاوزیری صوفی باشدجمعی برای چرچروتوصیه وسوء استفاده دور مرشد جمع میشوند مانندصوفیان امیرعلیشیری وسراج الملکی ومستوفی الممالکی ونحو آن واین مرشدان با آن لاف و گزافی که ذکر شد مسائل شرعیه خود رانمیدانند چنانچه در احوال معصوم علیشاه دکنی نوشته اند که مریدهااو

راملقب بمعبود کرده بودند واوهم خوشش میآمدبالاخره اورادرمدرسهٔ آوردند حضورجمع کثیری ازعلما وعوام وازاصول وفروع از اوسئوالاتی کردندمعلوم شدچیزی نمیداند از آنجمله ازاوسئوال کردند رکن نماز چنداست جواب گفت هفده باشد پرسیدند غسل جنابت چگونه است گفت سررا میشوئیم تاناف وبعداز آن ازناف تا پائین بااینحال درهرشهری مریدان اومردم رابضلالت افکندنددرنجف وکربلارفت علماازکفریات او مطلع شدند فتوای کفروضلالت اورا صادر کردند از آنجمله مرحوم علامه بحرالعلوم ومیرسیدعلی صاحب ریاض و آقاحسین نهاوندی بود که همه نوشتند وچون معصوم علیشاه بکرمانشاه آمدمرحوم آقامحمدعلی مجتهد امر کرد اورادرآب خفه کردند صوفیه نوشته اند که علما از درحسداورا تکفیر کردندوخطا کردند جواب ایشان این است حسدبمال او بردندیا بعلم اواز کجامعلوم شماشدکه مانندبحرالعلوم وآقامحمدعلی مجتهدخطا کرده اند ونقل کرده اند کهمعصوم علیشاه چون کرمانشاه بالای جبل است وقتی وارد کرمانشاهمیشد بمرحوم آقامحمدعلی نوشت

مابر کهرباریم هی جبلی قمقم   مامشرق انواریم هی هی جبلی قمقم
باجنت بادوزخ مارانبود کاری
ماطالب دیداریم هی هی جبلی قمقم
در اول ودر آخردرباطن ودر ظاهر
ما پرتو دلداریم هی هی جبلی قمقم
ماباقی باللّٰه ایم فانی زخودی خود   منصور سرداریم هی هی جبلی قمقم

مرحوم آقامحمدعلی درجواب اوبهمان قافیه نوشت توخرسك دم داری هی هی جبلی قمقم وازلاف کزاف این مرشداست که میگوید

باز آمدم عیسی صفت گردن‌زنم دجالرا
در امر مهدی‌عالمی‌در یکنفس احیا کنم
من مظهرحق آمدم لاقید مطلق آمدم
هرلحظه‌در دیوان دل‌دیباجه‌ای انشا کنم

ونورعلیشاه اصفهانی شاگرداوبوده که پانصدنفر مرید داشت و قبهٔخیمهٔخودرااز‌طلادرست کرده‌بودومی‌نشست‌اززیر بساط‌خودنان گرم وکباب بیرون میآورد بعنوان معجزه‌درحالیکه درزیر بساط خود تقبی زده بودبخارج کباب‌درست میکردندو میآوردند بدست او میدادند و مردم شکم‌پرست هم‌دوراورا گرفته‌بودند تاآنکه اهل‌اصفهان ریختند و گوشهای‌ایشانرابریدندوازاصفهان بیرون‌کردند ایشان‌متنبه نشدند از آنجا بکرمان رفتندوفسادبسیار کردند تاانکه مشتاق‌علیشاه کشته شد وبقیه متفرق شدند ونورعلیشاه‌دیوان اشعاری‌دارد که از معصوم علیشاه بسیار تعریف‌کرده گوید

بحربی انتها است سیدما گوهر پربها است سیدما

و در وحدت وجودبسیاربافته از آنجمله گوید

گاه‌ذاکر گاه‌مذکورنمیدانم کیم گاه‌ناظر گاه منظورم‌نمیدانم کیم
گه‌مرکب که بسیطم گه‌محاط و گه محیط
گـه‌حصار و گاه محصورم‌نمیدانـم کیم

وگوید

موج بحرکشتی طوفان منم گوهر دریای بی‌پایان منم
صاحب الامردیارجان و دل فاش گویم‌اندرین‌دوران منم

وکفریات اوز یاداست‌و بایددانست که‌این‌مرشدملحد که‌ادعای معجزه

میکند و یا کرامت مقصودش انستکه معجزات انبیارا مکر و حیله نشان دهد و عقیدهٔ مسلمین را خراب نماید چنانچه مثنوی اقرار کرده در ص۸ گوید

همسری باانبیاء برداشتند — اولیارا همچوخود پنداشتند
سحر رابامعجزه کرده قیاس — هر دورابرمکر بنهاده اساس
چون بسی ابلیس آدم روی هست — پس بهردستی نشایدداد دست
زانکه صیاد آورد بانك صفیر — تافریبد مرغرا آن مرغ گیر
صدهزاران دام ودانه است ایخدا — ما چه مرغان حریص بی نوا

نراقی راجع باین مرشدان که چگونه مردمراخر کرده اند گوید

هر یك از ایشان جوالی پرزبار — باخود آورده است بهرت ای حمار
تاربشاید از سلامی هوش تو — پس گذارد بارخود بردوش تو
گربکاوی حرف مرشدرادرست — معنیش خر کردن و تسخیر تواست
مینماید جوکه گردی رام او — رم نیاری افتی اندر دام او
روزگاری گرتورا آید شکست — از قضا برنایدت کاری زدست
می نه بینی بردر خود دیگرش — گوئیا هرگز نبودی تو خرش
ترك خر گیران کن اکنون ای پسر — تانکرده مرشد تو ترك خر
ای پسر آسان خرانرا خرمشو — رخش سلطانی خرابترمشو
داری اندر پیش راهی پرخطر — باررندان رامکش ای بی خبر
چونکه راه آخرت در پیش ماست — بارسنگین درچنین راهی خطااست
هرکه پیش آید که من هستم دلیل — گمرهانرا مینمایم من سبیل
عاقبت بینی که غول رهزن است — دیو آدم کش و یاا هریمن است

بدعت دهم

صوفیه انکه ازعلم‌ودین وزهدو تقوی تکذیب‌میکنندو بمریدان سفارش میکنند باعالم‌صحبت‌نکنند مثلاشیخ‌عطار دربی‌سر نامه گوید

جمله مردان در فنای ره شدند	در بقای حق بحق آگه شدند
زهدرا وعلم را درقال و قیل	جمله‌را انداختند در آب نیل
بگذراز کیش‌ونفاق و کبرودین	تارسی در قرب رب العالمین

شاه‌نعمت‌الله زندیق درکتاب ارواح گوید

تورا این کاغذ وعلم عزیز است	توراین طاعت‌وعقل تمیز است
توکاغذ را گزیدی و کتب‌ها	گریزی تو زحق ای دیواعمی

وعلم راحجاب میدانندازخداومریدانرا جاهل نگه میدارند تابتوانند کفروزندقهٔ خودرابنام اسرار تذریق کنندو میگویند علماء ظاهری از این اسرارخبرندارند چنانچه شاه‌نعمت‌الله در کتاب ارواح اقرار کرده گوید

دریغااین سخن کفراست گفتن	ولیکن سرنشاید هم نهفتن
بیاید این حقیقت کرد اظهار	زبهر یارنه از بهر اغیار

وپس ازچند شعر آن سرراکه کفروزندقه وعبارت ازتناسخ است اظهار کرده کسی‌نیست باین قلندران بگوید اگر اسرار است پس‌چرا چاپ‌کرده‌اید وبدست هرسفیهی داده‌اید، وچطور است که این اسرار را هرفاسق ابلهی که‌مرید شماست می‌فهمد ولی‌علمای ربانی نمی‌فهمنددر حالیکه خدادر قرآن علمارا شاهدقرارداده برتوحید خود درسوره آل عمران آیهٔ ۱۷ شهدالله‌انه‌لااله‌الاهووالملائکةواولوالعلم قائماًبالقسط در

سوره مجادله بلندی در جاترا موقوف بعلم وایمان نموده یرفع الله الذی
امنوا والذین اوتوا العلم درجات ومنافقین را درسوره منافقین بی علم خوانده
ولکن المنافقین لایعلمون وعجب آنستکه یکی ازمرشدان میگفت ایما
غیر ازعلم است گفتم ای بیچاره خدادر قرآن در سوره محمد فرموده
اعلم انه لااله الاالله آیاحساب ٤ در ٤ علم است وبیطاری علم است ولی خد
شناسی علم نیست پس لابد جهل است بنابر قول این عارف عاشق با
بمؤمن بخدا جاهل خطاب کرد

ابراهیم رقی صوفی چنانچه در تبصره ص ۸۷ نقل کرده گوید
زیارت مرشدم ابوالخیر تبیانی کردم چون بوی رسیدم نماز شام میک
وفاتحه را غلط خواند من نزد خود گفتم رنج خودرا ضایع کردم در
سفر زیرا کسیکه جاهل بنماز است چگونه مرشدی باشد چون از ن
فارغ شد بیرون آمدم ازبهر وضو شیری قصد من کرد بر گشتم و گفتم شیر
من کرده وضوء نمیتوانم گرفت ابوالخیر بیرون آمد و بانك بر شیر ز
گفت تورا نگفتم مهمان مرا رنجه مدار شیر برگشت ومن وضو گرفتم و آ
ابوالخیر گفت شما براست کردن ظاهر مشغول بودید از شیر ترسید
من براست کردن دل بودم شیر ازما میترسد

مؤلف گوید ملاحظه نما چگونه جهل بنماز را ترویج میک
برای کسیکه نماز را نمیداند معجزه قائل میشوند الالعنة الله علی
الکاذبین محدث جزائری درانوار وعلامه خوئی در شرح نهج ص ۹
صاحب روضات نقل کرده اند که شیخ عطار که از بزرگان صوفیه و
ایشان بود مردمرا بکفر وزندقه دعوت میکرد واورا گرفتند یکی از
مغول آمد اورا گردن زند بقاتل میگفت توخدای منی بهر صورت

اگر میخواهی بکشی من حاضرم

مؤلف گوید نتیجه وحدت وجود همین است و نیز محدث جزائری نقل کرده که زمان ما مردی از صوفیه خود را از علما میدانست روزی در منبر باصحاب خود میگفت من کتب اصول اربعهٔ معتبرهٔ حدیث یعنی کافی وفقیه واستبصار وتهذیب را نوشتم وقرائت کردم چون دیدم فائده ندارد همه را یك درهم فروختم و آنرا بآب انداختم و گوید همان صوفی روزی باصحاب خود مشغول ذکر جلی بوددر خراسان باواز ورقص وزمزمه و وجد اتفاقاً درحال وجد سر یکی از ایشان بگوشهٔ سنگی از سنگهای صحن گرفت و شکافت وخون جاری شد خدام خواستند آن خون را تطهیر کنند مرشد گفت این خون عشاق و پاك است نمیخواهد تطهیر کنید چون مردم باین سخن گوش ندادند حیله کرد و گفت خورشید یکی ازمطهراتست پس چگونه شمس وجود حضرت رضا مطهر نباشد پس بعضی ازسفیهان اتباع او این سخن راقبول کردند

مؤلف گوید این مختصر نمی گنجد که حقه بازیهای ایشانرا درانکار احکام خدا بیان کنم

بدعت یازدهم

صوفیان ودرویشان غنا ورقص و آوازه خوانی ودف و طرب را حلال میدانند باانیکه ازمحرمات اسلام واجماع علما فتوی بحرمت آن داده اند بلکه ضروری است ومنکر این حرام امر تدمیدانند ولی صوفیه از آداب وطریقهٔ خود میدانند وحال آنکه خداوند در سوره لقمان میفرماید ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم یعنی بعضی ازمردم

طالب لهو ند برای آنکه گمراه کنند مردم را در راه خدا بنادانی در تفسیر صافی و منهج الصادقین و مجمع و ابو الفتوح رازی و بحار و سایر کتب تفسیر و حدیث در ذیل این آیه چند روایت از معصوم نقل کرده اند که مقصود از لهو در این آیه غنا و آوازه خوانی است و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا فرموده اند که این آیه در شان کسانی نازل شد که کنیزان آوازه خوان میخریدند تا بصدای ایشان از خدا غافل شوند و در صدر اسلام هر کس میخواست مسلمان شود کفار او را میبردند در مجلس آوازه خوانی و غنا و میگفتند این بهتر است از آنچه محمد شما را دعوت میکند از نماز و روزه و جهاد و ابو امامه روایت کرده از پیغمبر که فرمود حلال نیست خرید و فروش کنیزان آوازه خوان و پول آن حرام است و تصدیق آن در کتاب خدا است در آیه و من الناس من یشتری

و نیز در همان کتب روایت کرده اند از حضرت رسول که فرمود بخدائیکه جانم بدست اوست هر کس صدای خود را بلند کند و غنا بخواند دو شیطان بر شانه راست و چپ او سوار شوند و قدمهای خود را از وجد تکان تکان و حرکت دهند و بر سینه و پشت او بزنند و حضرت رسول فرمود کسیکه گوش خود را پر کند از آوازه غنا اجازه ندهند باو که وارد بهشت شود و صدای روحانین را بشنود عرض کردند یا رسول الله روحانین بهشت کیانند فرمود قاریان قرآن و نیز حضرت رسول فرمود خدا مرا فرستاده تا هدایت و رحمت برای عالمیان باشم و مرا امر کرد تا ساز و تار و آلات آواز را محو کنم و در حدیث دیگر وارد شده که روز قیامت ندا شود کجایند آنانکه گوش های خود را از لهو و ساز و آواز پاك داشتند تا ایشانرا در باغهای مشك جای دهم و حمد و ثنای خود را بایشان بشنوانم و بایشان بگویم لاخوف علیکم

الیوم ولا انتم تحزنون و در کتب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت صادق که فرمود لهو طعن در دین واستهزاء بدین است و از لهواست آوازه وغناو از حضرت رسول روایت کرده‌اند که نهی فرموداز دائره زدن و صنج کوبیدن وصرناو نی نواختن وزدن مزمار که اینها باطل است و باطل ازمن نیست ودر کتاب ابواب الجنان ازحضرت صادق روایت کرده که فرمود هر کس درخانه اوچهل روز طنبور بماند بتحقیق بغضب خدا گرفتار شده وحضرت رضافرمودشنیدن کمانچه‌از گناهان بزرك‌است ورسول خدافرمودروز قیامت صاحب طنبور باصورت سیاه محشورخواهد شدو بدست او طنبوری از آتش است وملائکه عمودهای آتش برسر وصورت اومیزنندوصاحب دف کور ولال محشور می‌شود

وامیر المومنین فرمرد برشش طائفه سلام نکنید یهود ونصاری و صاحبان نردوشطرنج وشراب‌خوار و آنانکه بزدن تاروطنبورو بربطو سائر آلات نوازنده گی اشتغال نمایند

مؤلف گوید سازو آواز تقویرادردل میمیراندو بقول علمای جدید تخمیر اعصاب میکندو این مسلم استکه بی‌دردی و بی‌غیرتی ومرض خوش باش راتولیدمیکند وبهمین جهت دولتهای اجنبی سازو آوازرا درممالك اسلامی رواج‌داده‌اند وبتوسط رادیوتذریق میکنند وبهمین واسطه رگی برای دفاع نمانده‌ومسلمین را خواروزبون کرده‌اند در جلد۲۳ بحار ص ۱۸و سفینه‌ص ۳۲۸ و سایر کتب معتبره از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده‌اند که‌فرمودمنجم و کاهن و ساحروزن آوازه‌خوان و آنکه پول در آوازه‌خوانی صرف‌میکندو آنکه بآن کسب میکندملعون میباشند ونیز روایت کرده‌اند که‌مردی آمدخدمت حضرت‌رسول وعرض کرد یا

رسول‌الله خداوند شقاوترا برای من مقدر کرده که‌من روزی خود را منحصرمی‌بینم بسئوال و گدائی‌از مردم پست پس شما مرا اجازه دهید بغنا مشغول شوم بدون آنکه کارزشتی بآن‌ضمیمه کنم حضرت فرمود من اذن نمیدهم تو راایدشمن خدا خداوند روزی پاکیزه‌داده تو آنرا گذاشته‌ای وروزی حرامرا انتخاب کردۀ آگاه باش اگر دیگر چنین سخنی بگوئی‌تورا بسختی خواهم زدودر کتب‌معتبره روایت کرده‌اند ازحضرت‌باقر که‌فرمود مردی آمدنزد پدرم وعرض کرد فدایت شوم من داخل مستراح میشوم‌وهمسایگانی‌دارم‌دف‌میزنند و آوازه میخوانندمن گوش میدهم‌وطول میدهم‌نشستن‌خودراحضرت فرموداین کارمکن گفت من‌بپای خود کاری نمیکنم فقط گوش‌میدهم حضرت فرمود آیانشنیده‌ای که‌خدا میفرماید ان‌السمع‌والبصروالفؤاد کل‌اولئك كان‌عنه‌مسئولا عرض کرد گویا من‌این آیه‌را نشنیده‌بودم دیگرچنین کار نخواهم کرد و از خداوند آمرزش‌میطلبم حضرت‌فرمودبرخیزو غسل کن‌وهرچه میتوانی بجبران آن نمازبخوان زیرا تو کار بزرگی را اقدم مینمودی چه‌قدر بدحال‌بودی‌اگربر آن‌حال‌میمردی‌حمدخدا کن‌وازاو بخواه‌توبه‌تورابپذیرد

مؤلف گوید بعضی ازمردم‌چون از آوازه‌وساز خوششان میآید خیال‌میکنند لذتی است معنوی دیگر نمیدانند لذت معنوی در اطاعت خدااست ولی‌عارف‌عاشق صاحب مثنوی برضدخداورسول‌نواهای‌شهوت انگیزرا حلال‌دانسته گویددرص۳۴۲

پس غذای عاشقان باشد سماع — که در او باشد خیال آن‌جماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر — بلکه صورت گیرداز بانك صفیر
آتش عشق‌ازنواها گشت تیز — آنچنانکه آتش آن جوزریز

همچو اسرافیل کاوازش بفن مردگانرا جان در آرددر بدن

و حال آنکه پیغمبر فرموده ما آمن بالقرآن من استحل حرامه یعنی ایمان بقرآن نیاورده کسیکه حرام آنرا حلال بداند و صوفیان هم بتقلید صاحب مثنوی آنرا حلال و از آداب دینی خود دانسته‌اند حتی آنکه‌جنید که سرسلسله مرشدانست گفته درحال رقص و آواز رحمت نازل‌میشود ومن‌اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً البته آن عشقیکه این صوفیان ادعا میکنند آوازه ورقاصی‌هم لازم دارد .

و اما رقص ووجد وسازو آواز ازکارهای مردم بیدین بوده و از اعمال‌دینی یهود ونصاری است چنانچه در کتاب توریة در مزامیر داود مزمار ۱٤۹ گوید وجد نمایند نام خدا را با رقص وتسبیج بخوانند با بربط وعود اورا بسرایند وبربسترهای خود ترنم کنند .

ودر سفرخروج باب ۳۲ گوید چون موسی نزدیك بار دررسید گوساله ورقص کنند گانرا دید ودر کتاب دوم سموئیل باب ششم گوید داود وتمامی‌خاندان اسرائیل باانواع بربط ورباب ودف ودهل و سنج بحضورخدا بازی میگرد ودختری دیدکه داود بحضورخداوند جست‌و وخیز ورقص میکند پس اورا دردل حقیر شمرد و در مزامیر ۳٤ گوید خدا را بابربط حمد گوئید باعودوتار اورا سرود بخوانید سرودی تازه نیکو بنوازید باآهنك بلند و در مزمار ۱٤۹ گوید خداوند را سرود تازه بخوانید .

مؤلف گوید معلوم میشود وزارت فرهنك که سرود تعلیم اطفال مینماید درعوض نمازبدستور یهود ونصاری این کار میکند و مسلمین غافلند وهمانا اسلام معرفت است وعبادت وعمل‌وغیرت نه رقص و آواز

و سرود و این هم قرینه‌ای میباشد که صوفیگری بدست نصاری بوجود آمده . در کتب معتبره روایت کرده‌اند که عاصم بن حمید بحضرت صادق ٤ عرض کرد فدایت شوم میخواهم سئوالی کنم شرم دارم آیا در بهشت غنا هم میباشد فرمود در بهشت درختی استکه خدا امرمیفرماید بادها بر آن بوزد پس از آندرخت صداهای نیکی‌خارج شود که‌خلائق مانند آنرا نشنیده‌اند سپس فرمود این برای کسی استکه ترك کرده باشد شنیدن آواز را ازترس خدایتعالی و اخبار درمذمت غنا و رقص زیادتر از آنستکه دراین مختصر بگنجد .

نراقی درطاقدیس گوید

صوفیانرا حلقهٔ در ذکر بود — کارشان درحلقه ذکروفکربود
ذکر میکردند بارقص و نشاط — پای‌کوبان کف‌زنان با انبساط
از سماع ووجد رفتندی زهوش — مست لایعقل چو رند باده‌نوش
گه فتادندی بروی یکدگر — این شدی درزیرو آن یك‌درزبر
در میانشان بود زیبا سادهٔ — عقل ازعشقش دل از کف دادهٔ
مرغ دلها جمله اندر دام او — مادرش بنهاده فرخ نام او
شیخ را چون گاه غشیان آمدی — بیهشی او بطغیان آمدی
میشدی بیخود زجای خودبلند — خویشرا برروی فرخ میفکند
میگرفتی دربغل اورا چه گو — سینه بر سینه نهادی رو برو
آن‌یکی کردش‌ملامت‌زین‌عمل — کاین‌چه رسوائیست ای‌شیخ‌دغل
شیخ‌وشاهدبازی‌این نبودپسند — خرقهٔ شیخی بیفکن ای لوند
گفت او را.شیخ شیادایعمو — اختیار از فوج بیهوشان مجو
گفت رو روای سرایلی شوم — ای تو رونق بخش فتوای سدوم

گرنداری صدمرض دراندرون   از چه برفرخ همی افتی نگون

بدعت دوازدهم

صوفی ودرویش خانقاه رفتن وحاضر نشدن درمساجد ونماز جماعت است واین تفرقه بین مسلمین واز گناهان بزرك است وحال آنکه زمان حضرت رسول وائمه خانقاه نبوده منافقین خواستند برای تفرقه مسجد ضرار بنا کنند آیهٔ برمذمت وکفر ایشان نازل شد که درسوره توبه است مسجداً ضراراً وکفراً وتفریقاً بین المؤمنین وارصاداً لمن حارب الله جائیکه مسجد سنگر جنك با خدا باشد خانقاه بطریق اولی جامی در نفحات ص ۳۱ گوید .اول خانقاهیکه بناشد یکنفر نصرانی برای ابوهاشم کوفی صوفی بنا نهاد ما میپرسیم این نصرانی که دشمن اسلام است چه نظری داشت در این کار صاحب مثنوی که خود اهل خانقاه است اقرار کرده که خانقاه عزبخانه است درص ٦٢٤ درحکایت امردو کوسه درخانقاه باصوفی لوطی گوید

امردی و کوسهٔ در انجمن   آمدند و مجمعی بد دروطن
مشتغل ماندند قوم منتخب   روز رفت وشدزمان ثلث شب
زان عزبخانه نرفتند آندو کس   هم بخفتند آنسو از ترس عسس
دست بر کودك زداو ازجای جست   گفت هی تو کیستی ای سك پرست
خانقاهی کو بود بهتر مکان   من ندیدم یکزمان دروی امان
رو بمن آرند مشتی خمرخوار   چشمها پر نطفه کف خایه شمار
یار بسانا موسرا غیر نظر   نیست لیکن زین نظر دین پرخطر
خانقه چون این بود بازار عام   چون بود خرکلهٔ دیوان خام

ولی خدا امر بنمازجماعت کرده میفرماید وارکعوا مع‌الراکعین باهم رکوع کنید و پیغمبر فرموده لاصلوة لمن لم یصل فی المسجد مع المسلمین نماز نیست برای آنکه درمسجد با سایر مسلمین نماز نخواند و حضرت صادق (ع) میفرماید غیبت ندارد آنکه درخانهٔ خود نماز بخواند و از جماعت ما اعراض کند و آنکه ازجماعت ما اعراض کند عدالت او ساقط ودوری از او لازم است ونیز حضرت صادق فرمود قومی از حضور نماز جماعت با رسول (ص) خود داری کردند حضرت قصد کرد که خانهای ایشانرا آتش افکنند وقال النبی ثلث موبقات یعنی پیغمبر فرمود سه چیز موجب هلاکت است پیمان شکنی وترك سنة وجدائی ازجماعت

بدعت سیزدهم

صوفیه جمع بین ضدین نموده دوستان ودشمنان خدا را دوست دارند ازعلی (ع) ومعویه واز موسی وفرعون وابراهیم ونمرود تعریف میکنند ونقیضین را دوست دارند وحق وباطل را فرق نمیگذارند و ما دراحوال مثنوی وسایرمرشدان مدارك جمع بین ضدین را ذکر کردیم در سیفنه ص ٦٧ وهم در ٤ بحار ص ١٧٤ وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که حضرت رضا (ع) نوشت بمأمون که یکی ازشرائط اسلام و شریعت قرآن بیزاری جستن است ازکسانیکه بآل محمد ستم کردند و ایشانرا ازمقام خود دور نمودند وظلم بر ایشان‌را سنت قراردارند وتغییردادند سنت پیغمبر را ودرخانهٔ اورا شکستند وبا امیرالمؤمنین محاربه کردند تبری ازایشان واجب است وخدافرمود لاتتخذواعدوی وعدوکم اولیاء یعنی دشمن من وخود را دوست قرار ندهید ورسول خدا درغدیر خم فرمود

خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد ودشمن بدار آنکه اورا دشمن بدارد ودر زیارت عاشورا ازحضرت صادق است که اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد واله واخر تابع له علی ذلك وچون این مطلب واضح است بهمین اندازه قناعت میشود زیرا غیرمعقول است جمع بین ضدین .ودیگر در کافی وهفتم بحار ازحضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود در آیهٔ الذین آمنواولم یلبسوا ایمانهم بظلم مقصود آنستکه ایمان بیاورند بآنچه پیغمبر آورده ومخلوط نکنند بولایت ابوبکر وعمر وآلوده نکنند ایمان خود را باین ستم.

ودیگر کافی وهفتم بحار روایت کرده‌اند که حضرت صادق (ع) فرمود ان الذین امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفراً نازل شده درحق ابوبکر وعمر که کافر شدند وکفرخود را زیاد کردند ودیگر در تفسیر عیاشی و هشتم بحار وسایر کتب است که حضرت باقر (ع) فرمود در آیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون آنکه حکم کرد بغیر ما انزل الله وکافر شد ابوبکر بود که خمس راازآل محمد ص گرفت واول کسی استکه ستم نمود بآل محمد (ص) وحق ایشانرا ضایع کرد و مردمرا بر گردن ایشان سوار کرد و کافر گردید

دیگر در کتب معتبره از حضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود حقیق علی الله ان لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من حب الشیخین یعنی برخدا لازم است که داخل بهشت نکند آنراکه در قلب اوذرهٔ ازمحبت ابوبکر وعمر باشد

وروایات بسیاروارد شده که اهل تابوت دردوزخ شش نفرند از این امت که ابوبکر وعمر وعثمان ومعویه وابن ملجم وصاحب خوارج

باشند که تمام دوزخ ازعذاب ایشان درشکنجه میباشند چنانچه درتفسیر سوره فلق علی بن ابراهیم وسایرمفسرین ذکر کرده اندوشیخ بهائی تعجب کرده از کسیکه ادعا کند محبت امیر المؤمنین رابا محبت امیر المنافقین چنانچه درشرح نهج علامه خوئی ص ۱۱۳ نقل کرده ازاواشعاریر امنها .

یا ایهاالمدعی حب الوصی ولم تسمح بسب ابی بکر ولاعمرا

ودیگر آیهٔ والشجرة الملعونة فی القرآن وهم آیهٔ کلمة خبیثة وهم آیه الم تر الی الذین بدلوانعمت الله کفراً وبسیاری از آیات دیگر را حضرت صادق (ع) وحضرت باقر(ع) تفسیر کرده انددرمذمت ابوبکر وعمر رجوع شود بهشتم بحار وتفسیرصافی وغیرهما

ودیگر کافی روایت کرده ازحضرت باقر(ع) که بکمیت فرمودبخدا قسم تا قیامت هرخونی ریخته شود وهرمالی بنا حق گرفته شود و هر سنکی بدون امرخدا ازسنکی جدا شود تمام در گردن شیخین است و دیگر درتفسیر عیاشی وبحار وسایر کتب معتبره از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که در آیهٔ سورهٔ والمرسلات کذلك نفعل بالمجرمین ویل یومئذ للمکذبین در حق ابوبکر و عمر و عذاب ایشان است در قیامت.ودیگر درتفاسیر شیعه در آیه ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً ازحضرت صادق (ع) روایت کرده اند که مقصود کسانی است که برای خدا ضدی تراشیدند مانند ابوبکر وعمر و آنرا دوست داشتندومختاربن ابی عبیده را باآنکه قتله امام حسین راکشته بدوزخ می برند زیرا حب خلفاء غاصبین را اندازه کمی داشته پس دردوزخ میماند تا امام حسین اورا شفاعت میکند .

ودیگر آنکه بسند معتبراز حضرت صادق (ع) روایت کرده اند

که فرمود سه طائفه را خداوند درقیامت نظر نکند وپاك بگرداند و برای‌ایشان عذاب دردناك است .

اول آنکه ادعای پیشوائی ورهبری کند بدون اذن خدا

دوم کسیکه انکار کند امام منصوب ازطرف خدا را

سیم آنکه بگوید عمروابوبکر نصیبی‌ازاسلام داشته‌اند

مؤلف گوید هزاران حدیث درکتب حدیث وتفاسیر شیعه بهمان مضامین مزبوروارد شده ولی‌تأسف آنستکه درویشان‌وصوفیان‌اطلاعات دینی ندارند ودانشگدهای‌ما هم محصل روحانی مطلع‌تربیت نمی کنند که جلوگیری کنند ازعقاید فاسده آیا نشنیده‌اند اخبار بسیاریکه‌وارد شده مردم مرتد شدند بعد ازپیغمبر اسلام مگرسه‌نفریاچهار نفرسلمان وابوذر ومقداد وعمار لابد عمروابوبکر را ازمردم نمیدانند که‌این‌همه درکتب صوفیان تعریف کرده‌اند

مخفی نماندباهمهٔ این‌اخباروظیفه شیعه آنستکه اتحاد وتعاونرا از دست ندهد وبااهل‌سنت متحد باشند درمقابل کفارودشمنان‌اسلام

بدعت چهاردهم

جعل حدیث است که احادیث دروغ‌وضع کنندبرای پیشرفت‌مرام خود مانند معویه ویزید که هزاران حدیث درفضیلت خلفا وضع کردند واین دامی است برای صوفیه چنانچه درکلام‌شهید ثانی گذشت ازجمله احادیث‌مجعولهٔ که بعنوان‌حدیث‌قدسی‌وضع کرده‌اندخبرعندی‌شراب‌لاولیائی اذا شربوا سکروا الخ

ودیگرحدیث من احبنی عرفنی ومن‌عرفنی عشقنی دیگرحدیث

من عشق و کتم مات شهیداً ودیگر حدیث الشریعةاقوالی وغیراینها که تمام دروغ است ودر کتب معتبره شیعه خصوصاً کتب اربعه‌چنین‌احادیثی نیست و کتاب طرائق معصوم علیشاه و نفحات جامی وتذکرة الاولیاء و سایر کتب صوفیه مملو است ازلاف و گزاف ودروغ پردازی‌و کرامات شیطانی وحماقت هر که باور ندارد مراجعه کند

بدعت پانزدهم

آداب ورسوم واسباب صوفیگری است وچون صوفیه بالفاظ و اصطلاحات خود میبالند واز اسرار میشمرند و گویند چون دیگران نمیدانند مارا تکفیر میکنند ما فعلامقداری از آداب و رسوم و الفاظ ایشانرا ذکر کرده‌وسر ایشانرا فاش‌میکنیم گویندمرید آنستکه‌زبان‌حالش چنین باشد که وجود خود را ببازار ارادت مرشد آورده ومرشدوقطب در اول امر کرشمه و نازمیکند تا اگرمرید رفتنی است‌برود وسر تصوف فاش نشود وچون مشرف شود پیوند وتلقیح وازدواج لاهوتی کندتشرف در خلوت اول است که قطب اسرار را باومیرساند وتخم گذاری میکند وباید پیر دلیلی هم واسطه بین مرید و مرشد باشد پس مرید قبلا باید ۵ غسل کند وپنج‌چیزحاضر کند۱ پارچه سفید ۲قدری نبات ۳ یکجوز ٤ یك‌انگشتر ۵یك سکه

پس چون بخلوت رسند برهنه شود وهربندو گرهی باشدباز کند و آرام بطرف قطب رود وقطب را سجده کند وچون بیعت کرد ۵ چیز را باید عهده دارشوداول بزرك شمردن آن‌بیعت‌دویم خیرخواهی بکافر ومسلمان‌سوم‌پنهان‌داشتن‌وتامدتی‌سکوت که‌مبادا کسی‌بفهمدواورانجات

دهد ازدام مرشدچهارم بعد از آنکه کمند وحدت بگردن اوانداخت۱۳ سال‌خادم‌مجانی قطب شدن‌پنجم‌دادن دیك جوش‌هروقت قطب بخواهد

واگر کسی وارد صوفیه نشده اورا منافق یا غیر طالب گویند و چون وارد شد بتدریج ۱۶نام پیدا میکند مشرف تارك‌معاشر گرم سرد سالك‌مجذوب‌سیارطیار پیرصحبت‌پیر دلیل‌پیرعشق‌پیرارشاد؛ قاضی‌پیشنماز دلیل‌مجازشیخ مطلق شیخ جزء شیخ المشایخ‌قطب قطب الاقطاب مرید باید اول چیزی بدهد تا اسم اورا دردفتر بنویسند بعدازآن هر سال فطریه خود را بامر قطب بدهد و از هر چیزی که پیدا میکند عشر بدهد .مجلس نیاز که بدعتی است‌مقابل نماز گاهی صوفیان‌ازهم‌میپرسند نمازمیخوانی جواب میدهد نه اما نیاز میدهم که شاعرایشان گفته

اگر نیاز نباشد نماز بی سود است

اگر نیاز دهی پس‌نماز بیهود است

و آنرا از نماز واجب تردانند و آنرا بیعت الرضوان خوانند و مقدمات‌ومقارنات‌وتعقیبات دارد و آداب ومسائلی دارد چون تمام‌بدعت وعبادت غیرمشروع‌وحرام است صرف نظرشد واز بدعتهای ایشان صفا کردن مراقبه‌خلسه‌مکاشفه‌وجد وسماع وحلقه که گردودورهم‌جمع‌شوند واشعار واذکار بخوانند ونعرها زنند وسماع آنستکه رقص کندوعربده کشند وهمدیگر را ببوسند ودربغل گیرندوفشاردهند واکثر آن‌استکه غش کنند یا بردوش‌هم جستن کنند و بادندان گوشت‌یکدیگر را بگزند وازبلندی پرتاپ کنند ورخت خود ودیگریرا پاره کنندکه آن پاره‌ها را مریدان هشیاربرای تبرك ببرند وبعضی سماع غش طول میکشد و گاهی بزنجیر کردن ودیوانه شدن هم میکشد وشولا وخرقه ومن‌تشاء

وکشکول وتسبیح هزار دانه از بدعت واختراعات صوفیان است ودیك جوش آنستکه هروقت قطب بخواهد امرمیکندحیوانیرا ذبح کنندوبدون آنکه قطعه قطعه کنند درديك بگذارند وخود قطب باید آتش آنـرا روشن کند وسرديك را بردارد تا بخار اول بصورت قطب برسد اگر انسان بخواهد تمام خرافات‌ایشانرا شماره کند اسباب رسوائی است آیا کدام پیغمبر وامام این چیزها را داشته ابن ابی‌جمهور درکتاب مجلی نقل‌کرده که معروف خرقه گرفت از داود طائی واوازحبیب واوازحسن بصری ونیز گفته شقیق بلخی خرقه گرفت ازابی عمرو موسی‌بن زهد و گاهی میگویند سلسلـه خرقه صوفیـه میرسد بـذوالنـون مصری وجامی درنفحات ذکر کرده‌درترجمهٔ‌شیخ محی‌الدین بن‌العربی که‌خرقهٔ او متصل‌میشود بشیخ عبدالقادر جیلانی ناصبی ودرکتاب کشف‌الاشتباه ص ٤٨٦ سلسله وخرقه‌ها ذکرشده وهم چنین‌کتاب نفحات جامی‌وتمام خرقه‌ها میرسد بسنی‌هاوصوفیان‌ناصبی وبعضی بعمربن‌الخطاب‌میرسانند وبعضی ازمرشدان‌ادعامیکنند که‌پیغمبررادرخواب دیده وخرقه خواسته رسول خدا ص اورا حواله‌کرده بابی‌بکر وتمام‌کسانیکه ذکرکردیم‌از داود طائی به بعد از سنیان ناصبی میباشند و بدعتهای آنها زیادتر از آنستکه در این مختصر بگنجد از آنجمله ادعای آنکه جهنم موقت‌است وبعد تبدیل‌به‌نعمت‌میشود که این‌خود کفر وبرضدقرآن است‌وتمام‌فرق صوفیه دارای بدعتها وضلالتها میباشند وسرسلسلهٔ ایشان همه ازنواصب وکفارند اصلا اسم‌صوفی مورد نهی‌ائمه‌است چنانچه‌درخبر دویم صدر این کتاب گذشت

ویکی ازصفات زشت‌صوفیان آنستکه‌بهرکاربدی‌عنوان نیکی‌میگذارند

مثلا بیکاریرا بی اعتنائی بدینا گدائی را ریاضت وتواضع زن نـداشتن را ترك لذت با آنکه دچار کارهـای زشتی میشوند بواسطه تـرك‌زن بچه‌بازی راکه ازبدترین گناهان است‌بنام شاهدبازی وعشق‌خداجلوه میدهند چنانچه مثنوی میگوید

آن‌خیالاتی که‌دام اولیاء است عـکس‌مه‌رویان بستان خدا است

درنفحات‌الانس جامی صوفی مرشدیرا بنام شیخ حامد کرمـانی یادکرده مینویسدوی‌درمشاهدهٔ حقیقت‌توسل بمظاهرجسته‌وجمال‌مطلق رادر صورمقیدات مشاهده مینمود وزیبائی خدارادرروی جوانان ساده وامردان تماشا میکرد وچون درسماع گرم شدی پیراهن امردان چاك کردی وسینه‌بسینهٔ‌ایشان نهادی‌زهی‌بی‌شرمی‌وضلالت‌ببدعت‌پنجم‌مراجعه شود مثلا صوفیه ودرویشان برعکس نهندنام‌زنگی کافور مانندآنکه کچلی رازلفعلی شاه فاسدیرا صالح علیشاه‌ظلمتی رانور علیشاه‌ونادانی راشمس‌العرفاء وزندیقی را قطب‌الدین وملحدیرامحیی‌الدین وفاسقی را معصوم علیشاه لقب‌میدهند نمیدانم نام‌علی بقدنارسای ایشان نارساست که مضاف ومضاف‌الیه برای آن میتراشند اینان‌بعکس‌ادعای خودبمعنی وحقیقت توجهی ندارندو بالفاظدلربای‌پوچ.مرد مرا گول میزنند وچنان- طالب ریاستند که لفظ‌شاه‌را بنامهای‌خود افزوده‌اندپس‌بنابر آنچه‌ذکر شداین درویشان‌صوفی وعارفان قلندرازاهل‌کفروبدعتندوبرهرمسلمانی واجب است‌اگر میتوانندایشانراهدایت کنندواگرنه‌از ایشان‌اجتناب‌نماید وروی خوش نشان‌ندهد وباکراهت واظهارتنفربا ایشان معامله نماید فعلا مقداری ازکفریات ایشان بیان خواهد شد

مطلب ششم
درکفریات صوفیان

ما ببعضی ازکفریات ایشان اشاره میکنیم .

اول انکار ضروریات‌دین وتحریم حلال وتحلیل آنچه‌حرام‌است چنانچه دربدعتها ذکرشد .

دویم وحدت وجود که وجود واجب‌الوجود را با مخلوقات‌یکی میدانند واین از هرکفر وشرکی بدتراست زیرا بت پرستان فقط بت‌را خدا میدانند وگاوپرستان گاورا ولی این سفیهان هرموجود پستی‌راچه مرشد وچه‌غیرمرشد عین حق‌میدانند ممکن‌است‌کسی تعجب کندواین سخن راباورندارد لذامیگوئیم بفصوص محیی‌الدین مراجعه کندتامعلوم شود ودراشعارخودگویند .

آنها که طلب کارخدائید خدائید بیرون زشمانیست شمائیدشمائید

ازمرصادالعباد ابوبکررازی صوفی این‌اشعارنقل شده

ماذات‌ذوالجلال وخداوندا کبریم قدوس ذات از همه الواث برتریم

از مهربابا که رئیس‌صوفیان هنداست سؤال کردندکه شماادعای خدائی ونبوت میکنیدو ازشنیدن این سخن مردم رم میکنند مهر بابا جواب دادکه ازقول‌من بمدعیان ومخالفان من بگو من نمیگویم که‌تنها من خدایم بلکه‌فریاد میزنم که من خدایم توخدائی اوخدااست‌دوستان خدایند دشمنان خدایند ومولوی درحق شمس‌تبریزی گفته شمس من وخدای من با اینکه این شمس را مردم کافر می‌دانستند ولی‌مولوی‌در دیوان خود میگوید

پیر من و مرادمن درد من و دوای من ؟
فاش بگفتم این سخن شمس من وخدای من

میرزای قمی مولوی راتکفیر کرده بواسطهٔ وحدت وجودواشعار ذیل را ازدیوان او نقل کرده

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمددل بردو نهان شد
هردم بلباس دگر آن یار بر آمد گه پیروجوان شد
گه نوح شد و کرد جهانرا بدعا غرق خود رفت بکشتی
گه گشت خلیل و بدل نار بر آمد آتش گل از آنشد
یوسف شدواز مصر فرستاد قمیصی روشنگر عالم
عیسی شد و بر کنبد دوار بر آمد تسبیح کنانشد
بالجمله هم او بود که میآمدومیرفت هر قرن که دیدی
تاعاقبت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهانشد
شمشیر شد و در کف کرار بر آمد قتال زمانشد
نی نی که هم او بود که میگفت اناالحق درصورت بلها
منصور نبود آنکه بر آن دار بر امدنادان بگمان شد

وشیخ محمود شبستری صوفی هر بتی راخدا دانسته گوید

مسلمان گر بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت پرستی است
همه ذرات عالم همچــه منصور
توخواهی مست گیرو خواه مخمور

ملا سلطانعلی گنابادی زندیق گوید

غیرتش غیردرجهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیاء شد

وحدت وجود کفر است و منشاء این چرند فلاسفه میباشند خیلی تعجب است بعضی از زنادقهٔ فلاسفه چنین مزخرفاتی را نوشته‌اند و محصلین ساده دل مدتی سرگردان چنین کلماتی میشوند حتی آنکه بیکی از طلاب گفتم چه میخوانی گفت فلسفه گفتم چه مسئله گفت وحدت وجود گفتم خوب وجود من و شما دو وجودند یا یکی گفت یکی گفتم عمر و علی چطور گفت یکی میباشند گفتم ای کاش این درس را نخوانده بودی البته هر کس درب خانه آل محمد نرود و علم خود را از سرچشمهٔ مسموم گرفته باشد بهتر از این نمیشود فعلا ما چند کلمه در بطلان وحدت وجود می نویسیم که اگر مفهوم وجود را یکی میدانند یعنی وجود تصوری خیالی جواب انستکه مفهوم ذهنی خیالی که وجود واقعی خارجی نیست و حقیقت خارجی ندارد تا وحدت و کثرت در آن باشد و وجود حقیقی همان وجود خارجی موجودات است واما اگر وجود خارجی واقعی رامیگویند یکی است یعنی وجود زید و عمر و زمین و آسمان یکی است که معلوم البطلان است و هیچ طفلی نمیگوید من با پدرم یکی هستم ولذا علاءالدوله سمنانی درجواب محیی الدین که گفته سبحان من اظهر الموجودات و هو عینها گوید ای شیخ زندیق برو توبه کن این چه غلطی است که میگوئی اگر کسی بتو بگوید تو با فضلهٔ خود یکی هستی تورا بد آید چطور میگوئی خالق با مخلوق یکی است دهریان هم چنین چیزی نگفته‌اند بلی این همه آیاتی که در قرآن است آیا ندیده‌اند که ان الله خالق السموات و الارض چگونه میگویند

خالق عین مخلوقات است و این صوفیه تشبیه کرده‌اند خدا را بدریا و خلق را بموج آن و این کفر و ضلالت است زیرا دریا محدود است و خدا محدود نیست و دیگر انکه دریا جسم است و خداوند جسم نیست و دیگر انکه دریا

درموج خودمضطر است وخداوند درخلقت خودمختار است وبنابر وحدت وجودلازم میآیدتمام موجودات قدیم باشدوحال آنکه همه چیز حادث است

مؤلف گوید چند کلمه از نهج البلاغه بررد این مزخرف تذکر داده میشود درخطبه اول میفرماید موجود لاعن عدم کائن لاعن حدث مع کلشیی لابمقارنة غیر کل شیی لابمزایلة یعنی وجود خداوند مسبوق بعدم نیست مانند سایر ممکنات وحادث نشده مانند سایر موجودات با هر چیزی هست امانه آنکه مقرون بآن چیز باشدغیرهرچیزی است امانه آنکه احاطه نداشته باشد ودر خطبه ۹۰ میفرماید کذب العادلون بك اذشبهوك باصنامهم ومحلوك حلیةالمخلوقین باوهامهم یعنی دروغ گفتند آنها که تورا نشناختند زیرا تورا مانند بتهای خودخیال کردند وتورا وارد کردند در لباس مخلوقات بخیالات خود لیس کمثله شی مانند او چیزی نیست وهمین اندازه برای فهم خواننده کافی است میرزا تقی کرمانی صوفی مرید مشتاق علیشاه چنین لافهامیزند و گوید

من شمس حقیقتم که حقم　　آموخته ذره پروریرا
برفرق گدانهم بیك دم　　تاج شهی مظفریرا

ونور علیشاه متوفی در سال ۱۲۱۲ دروحدت وجود بسیار گفته از آنجمله است

حق اگر باوجود تو نه یکی است　　من رآنی فقد رای الحق چیست
موج و بحر وحباب هر سه یکی است　　جز یکی نیست اندك وبسیار

ونیز گوید خداوخلق گفتن فریب دادن است ودرواقع یك چیز بیشتر نیست و گفته است

همه یك قطره است این دریا　　همه یکدانه است این خروار

پس بخود بینی وبخود شنوی | لمن الملك واحد القهار
عین آنیم و ماو او باما | هردو یك هست ای نکو کردار
خود اناالحق زد ازلب منصور | خود بر آمد زذوق بر سر دار
رب ارنی بگوش خود خود گفت | خودزخود کرد حسرت دیدار
بازخود رفت لن ترانی گفت | بهرچه بهر گرمی بازار
خود پیمبر شدو پیام آورد | گشت خود منکر و نمود انکار
ازبرای فریب خود خود گفت | جلوه درقد ودر قدم رفتار

شمس العرفاء صوفی دراشعار خوداز این چرند بسیار دارد منها

لاهوت مقام خلوت ماست | اندر جبروت عزلت ما است
مائیم محیط مرکز دور • | پرگار وجود در همه دور
می خورده بادهٔ اناالحق | هم محدث وهم قدیم مطلق
مائیم وجود کل موجود | مائیم زکائنات مقصود
مارند وقلندریم واوباش | معشوق پرست ومست قلاش
درصومعه زاهدیم وخود بین | در میکده عاشقیم وبی دین

لایخفی دوشعر اخیر را راست گفته القصه این بی‌دینان نادان همه لاف خدائی و وحدت وجود زده‌اند وعلم رامنحصر بهمین کفریات وچرندیات میدانندو باقی علوم شرعیه راعلم نمیدانند لعنة الله علی القوم الکافرین ومادر عنوان بویزید ومثنوی وصفی علیشاه وضمن احوال حسین حلاج اشعاری دروحدت وجوداز این بیدینان نقل کرده‌ایم مراجعه شود

سیم از کفریات صوفیه ادعای حلول است مانندنصاری که میگویند خداحلول کرده در عیسی وجواب ایشان است آنچه امیرالمومنین درخطبه ٦٤ فرموده لم یحل فی الاشیاء فیقال هوفیها کائن یعنی خدا حلول نکرده

درچیزی تا گفته شود خدا دراوست‌ودرخطبه ۱۵۲ فرماید لاتحجبه السواترلافتراق‌الصانع‌والمصنوع والحادوالمحدودوالرب والمربوب یعنی چیزها خدا رانمی‌پوشاند واومستور بچیزی نشود زیرا مصنوع فرق‌دارد باصانع وانکه حدرا بوجود آورده غیر آنچیزیستکه خود محدوداست وپروردگار از پرورش یافتهٔ خودجدااست قرآن نصاری را کافردانسته چون خدا راعین عیسی‌یاحال درعیسی دانستندلقد کفرالذین قالواان‌الله هوالمسیح بن‌مریم‌واماعقلاحال محتاج‌بمحل‌است‌وعرض محتاج‌بمعروض است خداوند محتاج نیست ودیگر آنکه حقیحقتاً اگر در محلی باشد از محل دیگرغایب است واز موجودات دیگربی‌خبرخواهد بودودیگر آنکه خدا را حدی‌نیست اگر درمحلی باشد محدود خواهد شد آن ذات مقدس قبل از خلقت مکان وزمان بوده موجوداترا محدود کرده‌تا معلوم شود حدعیب‌و احتیاج است هر که او رامحدود کنداو رابشمار آورده وبعداز حداو چیز دیگر قائل شده واین کفر وزندقه است او مصاحب وهمراه باچیزی نیست‌لم‌یتخذ صاحبة ولاولداً ودردعای رجب بدستور امام میگوئی یامن حارت فی کبرباء هیبته دقائق لطائف الاوهام وانحسرت دون ادراك عظمته خطائف ابصارالانام یعنی‌ای خدائیکه در بزرگی توتمام نظرهای دقیق‌حیران است وازدرك عظمت‌توتمام‌بینائیها محبوس است ودردعای دیکر ماه رجب است یاموصوفاً‌بغیر کنه‌ومعروفاً بغیر شبه‌حادکل محدود الخ)یعنی ایخدائیکه‌وصف تومیشودبدون آنکه کنه ذاتت‌درك‌شود وشناخته‌شده‌ای‌بدون آنکه‌شبیه‌بچیزی‌باشی‌ومحدود کردهٔ هر محدودیرا حاضری ومی‌بیی هر مشهودیراو در دعای صباح امیرالمؤمنین است وتنزه‌عن‌مجانسة‌مخلوقاته خدا منزه‌است

از اینکه جنس مخلوقات خود باشد وحضرت امام حسین در دعای عرفه میفرماید یامن لایعلم کیف هو الاهو یامن لایعلم ماهو الاهو لولارحمتك لکنت من الهالکین ایخدائیکه کسی نمیداند چگونگی اورا مگر خودش ای خدائیکه نمیداند اوچیست مگر خودش اگر لطف ورحمت تو نباشد البته من هلاك خواهم شد در دعاها و کلمات ائمه ازخدا شناسی بسیار بیان شده علامهٔ ممقانی دررجال خود ج۱ ص۱۷۱ نقل کرده که بشار شعیری چون قائل شد بالوهیت حضرت صادق ٤ حضرت باوفرمود ای کافر ایفاسق ای مشرك ودرحدیث دیگر باوفرمود بیرون رو از نزد من خداوند تورا لعنت کند چون بیرون رفت حضرت فرمود هیچکس مانند این فاجر خدا را کوچك نکرده بتحقیق اوشیطان بن شیطان است برای گمراه کردن اصحاب من آمده ازاو حذر کنید وحاضرین بغائبین برسانند که من بندهٔ خدافرزند بندهٔ خدا میباشم بندهٔ بتمام معنی فرزند کنیزی هستم مدتی در رحم زنان بوده‌ام وبتحقیق من میمیرم ومرا زنده کنند و برای سئوال مرانگه دارند بخدا قسم البته مسئول خواهم بود از آنچه این کذاب ادعا کرده درحق من ایوای براوچه شده اورا خدا دماغ اورا بخاك بمالد او میرود در بستر خود بکمال امن میخوابد ومرا بفزع انداخته ومضطرب نموده واز خواب بازداشته آیا میدانید برای چه این سخن را میگویم برای آنکه در قبر خود راحت باشم ومؤاخذه نشوم ولی چرند این درویشان صوفی را ببین

چهارم از کفریات صوفیه وعرفا اتحاد است که میگویند خدا یکی میشود بامخلوق وفرقه‌ای از نصاری چنین گفته‌اند و خدارابا عیسی یکی دانسته‌اند ولی صوفیان ذات منزه خدارا باهر شیاد کافری متحد میدانند جواب این

معلوم میشود از کلام علامه ومحقق طوسی که سابقاً ذکر شد باضافه ذات مقدس او بهرچیزی محیط است ان الله بکل شیئی محیط واگر بایك چیز یکی شود احاطه او از تمام موجود سلب میشود علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید اگر خدارا قرین چیزی قرار دهیم پس محدود ومورد اشاره خواهدشد .

علی ای حال اگر این ادعاها جائز بود در کلمات ائمه پیدامیشد وحال آنکه ائمه معصومین که واسطهٔ خدا شناسی میباشند یك کلمه مانند این سفیهان تلفظ نکرده اند بلی مولوی در دیوان شمس علی راباعمر یکی کرده گوید .

رافضی انگشت بر دندان گرفت چون علی راباعمر آمیختند

سبحان الله عمایقول الظالمون واین کفررا عرفا ومرشدان دراشعار خودبسیار ذکر کرده اند

پنجم از کفریات صوفیه مباح دانستن هرچیز واسقاط تکالیف است واین همان چیزیستکه مزدك میگفته ومخالف باشرع است میگویند چون کسی بیقین رسیدو حقیقت را درك کرد تکالیفی براونیست جواب آنستکه پیغمبران وائمه که همواره اهل یقین بودند خودرا مکلف میدانستند وتاوقت مرك اطاعت خدا کردندچنانچه درزیارت حضرت امام حسین وارد شده واطعت الله ورسوله حق اتیك الیقین یعنی تاوقت شهادت اطاعت خدا کردی وخدابه پیغمبر خود میفرماید واعبدربك حتی یاتیك الیقین

یعنی عبادت کن پروردگارترا تاآنکه بیاید تورا یقین مگرپیغمبر صاحب یقین نبود پس معنی آیه چیست درتفسیر ابوالفتوح ومجمع وصافی وسایر تفاسیر از ابن عباس ازحضرت رسول روایت کرده اند که فرمود مقصود

ازیقین دراین آیه مرك است یعنی تازندهٔ عبادت کن واز این جهة امیر المؤمنین تعبیر کرده از مرك بیقین در آنجا که فرمود مارایت یقیناً اشبه بالشك من الموت یعنی ندیدم یقینی را که شبیه‌تر باشد بشك ازمرك بااینکه مرك یقینی است مردم اعتنا بآن ندارند ومهیا نمیشوند ومرك رایقین گفته‌اند برای آنکه بمرك حقائق کشف ویقین پیدا میشود ویا اینکه چون آمدن آن یقینی است

ششم از کفریات صوفیه ادعای وصال بحق است زیرا خدارا امکان نیست واز کسی جدا نیست تاوصل شود انا اقرب الیکم من حبل الورید وان الله بکل شیئی محیط علاوه هیچ پیغمبری چنین ادعائی نکرده باضافه فصل ووصل درحق خالق محال است علی علیه السلام درخطبه اول نهج البلاغه میفرماید لایدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن خرد دوربین درك او نکند خاك کجا و عالم پاك نطفهٔ گندیده کجا ورب الارباب کجا عجب است کسیکه بدستگاه خلقت مورچهٔ پی نبرده چگونه ادعای خدائی یاوصل باخدا کند این ادعا نیست مگر جرئت بر کفر وشرك علی علیه السلام درخطبه توحید میفرماید ولا تلمسه الایدی دست کسی بدامن کبریائیش نرسد ولا یقال له حدولا نهایة ولا انقطاع ولا یکون بینها وبینه فصل یعنی اوراحد وانتها وقطع ووصلی نباشد فیستوی الصانع والمصنوع که اگراو راقطع ووصل باشد مساوی خواهد شد صانع بامصنوع وخالق بامخلوق وحاصل آنکه وصل محال است تاچه برسد بردبعد از وصل که صوفیان درحق انبیا قائلند و گویند پیغمبران بعداز وصل ردشدند ومارد نشدیم علامهٔ حلی در کتاب نهج الحق نقل کرده که جماعتی از صوفیه را در کربلا دیدم نماز مغرب را

خواندند مگر یکنفر از ایشان که نماز عشارا هم نخواند بعد از ساعتی از ایشان سئوال کردم این شخص چرا نماز میخواند گفتند اوراچه حاجت بنماز است آیا حاجبی بین خود وخدا قرار دهد او واصل بحق شده جواب آنستکه این مرشد مانند زن حائض نشده که نماز ازاو ساقط است لابد مانند شیطان متمرد و هم پیمان با شیطان شده چنانچه حضرت هادی فرمود صوفیه هم پیمان شیطانند پس شیطان ترك سجده کرد و مرشد ترك نماز

هفتم از کفریات صوفیه و عرفا جبری بودن ایشان است که هر کار خیر و شر و فسق و فجور را از خدا میدانند و سلب اختیار از بشر میکنند مانند بنی امیه که سلطنت و ستمکاری خود را بتقدیر خدا میدانستند بلکه این درویشان بوحدت وجود تمام اعمال را اعمال خدا میدانند بنابر جبر اگر کسی پول و مال کسی را ببرد باید بروند شکایت از خدا بکنند و دیگر آنکه چون کارها از خدا است مولی و عبد و حلال و حرام معنی ندارد زیرا عبد را اختیاری نیست واین مخالف با عقل و تمام آیات قرآن است زیرا قرآن کتاب قانون است و قانون وقتی قانون است که زور و جبری نباشد مثنوی در جبر میگوید.

ما همه شیران ولی شیر علم　　　حمله مان از باد باشد دمبدم

وجبر قول اشاعرهٔ سنیان است چون از در خانه محمد و آل محمد دور شده اند واز درخانه عمر و معویه و ابویزید و حلاج تعلیم گرفته اند بهتر از این نمیشود شیخ محمود شبستری صوفی گوید

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است　　　نبی فرمود کو مانند گبر است

ولی حضرت صادق فرمود لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین که ممکن است بگوئیم در تکوینیات و عالم خلقت جبر است ولی در تشریع و

شرعیات اختیار است

هشتم از کفریات صوفیه قدری بودن ایشان است که هر کفر وفسق را بتقدیر حق میدانند و آن باطل است زیرا اگر هر عمل بتقدیر حق باشد دیگر امر و نهی معنی ندارد هرچه تقدیر کرده میشود والافلا ودیگر آنکه خدا نباید بندگانرا مؤاخذه وعقاب کند برچیزیکه خود مقدر کرده و قیامت وحساب وکتاب بنابراین معنی ندارد واین اقوال از سنیان است چنانچه عمر خیام کـه قدری سنی بوده واز علوم شرعی اطلاعی نداشته چنین گوید

می خوردن من حق زازل میدانست　　گرمی نخورم علم خـدا جهل بود

وجواب تمام اینها آنستکه خداوندرا دواراده است اراده تکوینی واراده تشریعی اما اراده تکوینی آنستکه اذا اراد الله بشیئی ان یقول له کن فیکون یعنی آنچه اراده کند مراداو فوری بوجود آید واین درعالم خلقت است واما اراده تشریعی چنین نیست یعنی خداوند اراده کرده تمام بندگان مؤمن وصالح شوند اما باختیار خودشان نه باجبار واضطرار پس اراده و علم خدا سلب اختیار از بندگان نمیکند و آنچه اراده کرده بندگان انجام ندادند پس آنچه سید حیدر صوفی و دیگران گفته اند غلط محض و باطل است

نهم از کفریات صوفیه ودرویشان صوفی حـاضر کردن صورت مرشد است در عبادت که صورت مرشدرا در قلب خود متذکر باشد واین بت پرستی و کفر محض است زیرا اگر کسی بخواهد توجه بخدا پیدا کند غیر خدا هرچه باشد مانع از توجه بحق وذکر اوست همان طوریکه درحال سخن تاحرفی تمام نشود حرف دیگر بزبان نیاید ذهن هم تا متوجه چیزی

است بچیز دیگر توجه پیدا نمیشود و ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه پس
درحال خطاب ایاك نعبد اگر توجه بمرشد باشد مانع از توجه وخطاب
باخدا است واخبار بسیار وارد شده که درحال نماز متوجه بغیر حق نباشد
وآنچه باعث تفرقه ذهن است از مقابل نماز برطرف کند از قبیل عکس
وغیر آن ملا سلطانعلی گنابادی درسعادت نامهٔ خود گفته صورت مرشد
را درنظر گرفتن از اتفاقیات صوفیه است یعنی تمام صوفیه قائل بآن میباشند
معلوم میشود مقصود این مرشدان آنستکه خود را معبود این سفیهان بنمایند
ومرید که یاالله میگوید متوجه بشیخ باشد یعنی یاشیخ ویامرشد بگوید
لعنت برچنین قوم وآئین ایشان شاعر خوب گفته

شیعه را باسنی وصوفی چه کار — باید ازاین قوم بودن بر کنار
صوفیان سنی طریقند از قدیم — جمله گمراه از صراط مستقیم
ما بسی کردیم دراخبار سیر — ذکر صوفی در کتب نبود بخیر
مرد صوفی را بود دراصل وفرع — بس تخالف باشریعت واهل شرع
صورت مرشد بود معبودشان — گر روی سوزی زدود نارشان

چون جامعهٔ مسلمین را زمامدار متدین مقتدری نبوده مانند یك بنگاه هرج و
مرج هر کس هرچه توانسته سوء استفاده کرده و کفر وبدعت آورده واین بنا
را متزلزل ساخته اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد واله و کفریات عرفا
وصوفیه بیش از آنستکه در این مختصر بیان شد

مطلب هفتم

درذکر دو چیز در دو فصل

فصل اول آنکه صوفیه ودرویشان صوفی تمام سنی بوده اند تاقبل از

صفویه وصوفیگری از سنیان است چنانچه در زمـان مـا نیز صوفیان سنی بیشترند

در ممالك اهل‌سنت‌وممکن‌نیست کسی گویدسلسلهٔارشادما میرودببالا ومیرسد بمرشدان سنی‌ولی‌خودما شیعه‌میباشم مکر بادعای دروغ واین مطلب‌مسلم است‌بچنددلیل

اول آنچه‌دراین کتاب و کتب‌خود صوفیان ذکر شده از احوال و عقائد صوفیان که‌مالکی و شافعی وحنبلی واشعری و حنفی بوده‌اند چنانچه دراحوال‌مرشدان ذکرشدمراجعه‌شود

دویم آنکه‌سنیان شیعه‌رارافضی و خبیث بلکه کافرمیدانندولی مرشدان‌وعرفاءصوفی‌راتعریف کرده‌اندوازاولیاوصاحب کرامت‌شمرده‌اند

سیم آنکه درکتب‌صوفیه مانندمثنوی وغیر آن اسم‌جنیدوابویزید وسایرشیوخ‌سنی‌را بسیارذکر کرده‌اند ولی‌نامی‌ازائمه‌اثنی‌عشر نبرده‌اند

چهارم‌باقرار خودصوفیان که‌اکثرمرشدهای خود را سنی معرفی کرده‌اندبتذکرةالاولیاء و نفحات‌جامی‌مراجعه‌شود تامعلوم‌شود

پنجم‌خود صوفیان‌تصریح کرده‌اند که یکی از شرائط صوفیگری سنی‌بودن‌است مانندشیخ‌نجم‌الدین رازی‌صوفی که‌درکتاب مرصادالعباد گفته ۲۵ شرط‌است برای‌مریدومرشدویکی‌ازشروطحتمیه سنی‌بودن‌است وهم‌چنین قشیری‌شافعی صوفی‌دررساله‌خود

ششم تصریح‌بسیاری‌ازعلماء شیعه‌بانکه‌صوفیان تمام سنی بوده‌اند تازمان صفویه‌و ازآنزمان ببعدبرای گول‌زدن‌عوام شیعه‌دم‌ازعلی میزنند وماکلمات‌بعضی‌ازعلماء رادرسابق‌ذکر کردیم‌واکنون چندنفررا که‌باین مطلب تصریح کرده‌اند نام‌میبریم ۱ مقدس‌اردبیلی‌درحدیقه‌الشیعه۲ علامه

حلی در نهج الحق ۳ محقق طوسی ٤ سیدمرتضی در تبصره ٥ شیخ مفید در شرح اعتقادات ٦ علامه مجلسی در آواخر عین الحیوة ۷ شیخ علی اکبر نهاوندی درعقبری حسان ۸ سیدنعمت الله جزائری درانوارالنعمانیه ۹ علامه خوئی درشرح نهج البلاغه جلدششم ص ۲۰۸ـ۱۰ علامه ممقانی در تنقیح جلدسیم ص۲۲۹ـ۱۱ عالم جلیل شیخ حسن کرکی ۱۲ شیخ محمدطاهر قمی و بسیاری از علمای دیگر که در فصل دویم خواهد آمد

هفتم ازمعارضه ایشان باحضرت صادق چنانچه در کافی باب دخول الصوفیة علی الصادق ع ذکرشده وهمچنین ازمعارضه سفیان ثوری که در ۱۱ بحار ذکرشده باحضرت صادق چنانچه گذشت

هشتم ازاخبار کثیره ای که ما بعضی آنرا درمطلب اول ذکر کردیم

نهم از مراوده نداشتن مرشدان اینها با ائمه ما و نقل نکردن یك حدیث ازائمه ما چنانچه درمطلب چهارم بیان شد

دهم نوشتن علماء شیعه کتابها برد ایشان و ننوشتن یك کتاب بر اثبات ایشان

یازدهم ازعقاید جبری وقدری بودن ایشان وهمچنین سایرازعقائد باطله و بدعتهای ایشان معلوم میشود که شیعه نبوده اند

دوازدهم شهادت کتاب مثنوی که بسیار تعریف ازخلفاء ثلثه کرده

سیزدهم اظهارارادت کردن تمام مرشدان بخلفاء عامه ودرزمان ما هم میگویند لعن برخلفاء عامه جائز نیست

چهاردهم ازسلسله وخرقه واسانید ومشایخ آنها که سنی بوده اند معلوم میشود گمراهی ایشان چنانچه ذکر کردیم شاه نعمت الله استادش یافعی سنی است وهمچنین غیراو

پانزدهم درلواقح الاسرار شعرانی درترجمهٔ بایزید گفته که بایزید گفت من خدارادر خواب دیدم گفتم پروردگارا چگونه بیابم تورا فرمود نفس خودرا فارغ کن و بسوی من آی معلوم میشود سنی اشعری بوده که بر خدارؤیت جائز دانسته ودرتبصره سیدمرتضی نقل کرده که بایزید میگوید خداهرشب از آسمان بزمین میآید تا سخن گوید باابدالان و عاشقان معلوم میشود ازمجسمه بوده که ازسك نجس ترندو مجسمه سنی میباشند

فصل دویم

دراینکه تمام فرق صوفیه ودرویشان صوفی از هر سلسله باطل و گمراهند بچنددلیل

اول تصریح حضرت عسکری که فرمود والصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقهتم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصای و مجوس هذه الامه یعنی صوفیه تمامشان هردسته وسلسله که باشنداز مخالفین مایند و طریقت ایشان مخالف است باروش ودین ما ونیستندایشان مگر نصاری ومجوس این امت

دویم خبرحضرت صادق که فرمودهر کس خودرا شبیه کندبصوفیه وحتی لقب صوفی برخود گذارد ماازاو بیزاریم چنانچه در مطلب اول این کتاب درخبردویم ذکرشدوهمچنین در سائر اخبار معصومین ع

سیم روایت محدث قمی درسفینه ج۲ ص ۵۸ که سیدنعمت‌الله و سایر علماء نیز نقل کرده‌اند از حضرت رضاع که فرمود لایقول بالتصوف احد الالخدعة اوضلالة اوحماقة یعنی احدی قائل بتصوف نمیشود مگرانکه یا خدعه کند یا گمراه باشد یااحمق وشق دیگری که درست باشدندارد

چهارم اطلاقات وعمومات سایراخبار هردسته از آنهارا شامل و

باطل میکند

پنجم تصریح بسیاری ازعلما که صوفیه تمامشان ازهر دسته گمراهند از آنجمله عالم جلیل شیخ جعفر دو یریستی دراعتقادات خودومیرزاابوطالب دراسرارالعقائد وملاحسین قلی در کتاب منهاج و محدث قمی در سفینه و علامه نوری در مستدرك و ملامحسن فیض در کلمات طریفه و مقدس اردبیلی گوید بدانکه صوفیه قاطبة ازمخالفین اهل بیت ع میباشند وملامحمد طاهرقمی گوید تمام صوفیه اهل زندقه و کفر و بدعت و ضلالت میباشند واحدی از آنهارا استثنانکرده وحتی منصور علیشاه که از خود ایشان بوده تصریح کرده که صوفیه تمام آنها گمراهند ویك فرقهٔ اهل حق میان ایشان نیست در کتاب استوارنامه مراجعه شودوعالم جلیل صاحب روضات تمام فرق صوفیه را تکفیر کرده و هم چنین بسیاری از علماء دیگر که نامشان درسابق ذکر شد

ششم متصل شدن تمام سلسله های ایشان بمرشدان اولیه که بطلان آنهادرمطلب چهارم معلوم شد وبطلان ذهبیه از کتاب قوائم الانوار که ازقطب ایشان میرزاابوالقاسم میرزابابا است معلوم میشود که در احوال بایزید جمله ازچرندیات آنرا ذکر کردیم و اکثر افرادسلسله ذهبه ازسنیان ناصبی بوده اند چنانچه در احوال سیدعبدالله مشهدی ذکر شد و سلسله سهلیه که بسهل بن عبدالله شبشتری زندیق حقه باز منتهی میشود که ادعای امامت کرده وسلسله شاه نعمت الله که ازیافعی سنی ناصبی گرفته وبابوعلی دقاق که اهل زندقه وقائل بتجسم خدابوده منتهی میگرددوهم چنین باحمد غزالی میرسدهر که خواهداهل هر سلسه رابشناسد بکتاب کشف الاشتباه وکتب دیگرمراجعه کنند

هفتم کافر دانستن خودصوفیان هرفرقه فرقهٔ دیگر یراهردسته از ایشان میگوید من حقم ودسته دیگر باطل است کلمادخلت امة لعنت اختها پس معلوم میشود همه درضلالت میباشند پس باید بهر دسته گفت مدرك شما درحقانیت کدام آیه و روایت است وحال آنکه جز ادعا دلیلی ندارند و عدم دلیل برای بطلان ادعا کافی است پس حلولیه و بسطامیه و کاملیه و باطنیه و صلحیه و بکتاشیه ونقش بندیه و نور بخشیه وخاکساریه و ذهبیه و معصومیه و دیگران فرقی ندارند از گمراهی مانند کردیزیدی ونه نه کلی و علی اللهی وبابی و بهائی که تمام از صوفیگری گرفته شده ونجسند

هشتم بطلان تمام فرق آنها معلوم میشود از کتبی که همه صوفیه قبول دارند مانند مثنوی که مادراین کتاب بعضی ازمطالب باطلهٔ آنرا ذکر کردیم مثلا علی بن عثمان الجلابی که قطب صوفیه است در کشف المحجوب خود گفته صوفی حقیقی ابوبکر صدیق است و شیخ عطار درمنطق الطیر خود گفته

خواجهٔ اول که یارغار اوست ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست
هرچه حق ازبارگاه کبریا ریخت درصدر شریف مصطفی
آنهمه درسینهٔ صدیق ریخت لاجرم تابوداز او تحقیق ریخت

ودر کتاب تذکرة الاولیاء بسیاری ازنواصب و دشمنان اهل بیت را بچرخ برین رسانیده واراجیف و کرامات برهم بافته و در واقع اسلام را مفتضح کرده وهم چنین درمنطق الیطر درمدح عمر گفته

شمع جنت بود اندرانجمن تامیگوید شمع را چون سایه بوداز جمع نور
میگریزد دیوزان سایه زدور واشاره کرده بحدیث دروغ ان الشیطان کان یهرب من عمر یعنی شیطان ازعمر گریزان است دیگر نخوانده آیهٔ ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان یعنی انانکه در

جنك احد وجای دیگر پشت بجنك داده و فرار کرده اند شیطان ایشانرا اغوا کرده وباتفاق مورخین عمر درجنك احد گریخت پس چرا باغوای شیطان عمل کرد وچرا شیطان ازعمر نترسید و گریزان نشد که او را اغوا نکند کتابراختم میکنم بیك قصه ازمثنوی تا خواننده بداند صوفیان همه تابع چرندمیباشند از آنجمله

حکایت خردزدی صوفیان

در مثنوی جلددویم گوید

صوفیی درخانقاه ازره رسید — مرکب خود برددر آخور کشید
صوفیان درویش بودند وفقیر — کادفقرا ان یکن کفرا یبیر

بالاخره گوید صوفی تازه وارد خسته بود وخرخودرا بیك نفر سپرد تانگاه دارد و داخل خانقاه گردید و با ایشان مشغول صحبت گردید صوفیان محرمانه با هم گفتند که خوبست بطوریکه او نفهمد خرشرا بفروشیم وخرج مجلس طرب خود نمائیم خررا بردندوفروختند ومجلس را سرپا کردند وصاحب خررا بسیار احترام کردند وهمی احوال سفراز او پرسیدند ودست وپای اورا میبوسیدند تا آنکه مجلس ذکر وطرب برپا شد بعداز آنکه سورها خوردند برقص آمدندو پای میکوفتند چنانچه مولوی گوید

گاه دست افشان قدم میکوفتند — گه بسجده صفحه را میروفتند
چون سماع آمدزاول تا گران — مطرب آغازیدیك ضرب گران
خربرفت وخربرفت آغاز کرد — زین حرارت جمله را انباز کرد
زین حرارت پای کوبان تاسحر — کف زنان خررفت وخررفت ای پسر

بالجمله صاحب خر که خبر نداشت مطلب چیست اوهم باایشان میرقصید ومیگفت خر برفت وخر برفت وخر برفت غافل از آنکه خر اورا فروخته اند چون مجلس تمام شد وصبح شد صوفی بطلب خرخود آمد از خادم پرسید خادم گفت خرترا فروختند وصرف مجلس کردند من خیال کردم توخود اجازه دادهٔ چه آنکه دیشب خودت با آنها میگفتی خر برفت وخر برفت.

گفت خررا من بتو بسپرده ام — من تورا برخر موکل کرده ام
گفت من مغلوب بودم صوفیان — حمله آوردندو بودم بیم جان
گفت والله آمدم من بارها — تا تو را واقف کنم زین کارها
تو همی گفتی که خر رفت ای پسر — از همه گویندگان باذوق تر
گفت آنرا جمله میگفتند خوش — مرمرا هم ذوق آمد رفت هش
مـرمـرا تقلیدشان برباد داد — که دوصد لعنت براین تقلید باد
خاصه تقلید چنین بیحاصلان — کابرو را ریختند از بهرنان

نهم آنکه اسلام کامل بود درسورهٔ مائده میگوید الیوم اکملت لکم دینکم پس احتیاج نبود که بعد از چندسال مرشدی آنرا آباد و یا عارفی آنرا تکمیل کند.

درخاتمه یکحدیث معتبر از امام علی النقی(ع) نقل میکنیم روایت کرده سید مرتضی بسند معتبر چنانچه درسفینه ص۵۸ وسایر کتب ذکر شده ازمحمد بن حسین بن ابی الخطاب که باامام دهم حضرت هادی (ع) بودم در مسجد پیغمبر پس جماعتی ازاصحاب حضرت خدمت اورسیدند ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه و جلسوا فی جانب مستدیرین واخذوا بالتهلیل فقال(ع) لاتلتفتوا الی هولاء الخداعین فانهم حلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین

یعنی پس ازایشان وارد مسجد شدند جماعتی ازصوفیه و نشستند درطرف دیگر دورهم وشروع کردند بذکر پس حضرت هادی فرمود توجه واعتنا نکنید باین خدعه کاران وحقه بازان زیرا ایشان هم پیمان وهم دست باشیاطین ومخرب قواعد دین میباشند اگرحلفارا بخاء بخوانیم معنی چنین میشود که صوفیه جانشینان شیاطین میباشند . پس ایطالب راه حق گول این را نخورکه بعضیها رؤساء اهل بدعت وضلالت را ازستارگان علم و ادب میشمرند زیرا علم وادبی که مروج می ومستی ومعشوقه وخیالات شاعرانه باشد درعین گمراهی فائده ندارد وعجب آنستکه این گمراهان خودرا تشبیه بخضر پیغمبر نموده اند که دارای علم باطن بوده ودیگرانرا بحضرت موسی ع تشبیه کرده اند باید گفت کارپاکانرا قیاس ازخود مگیر

ای خوانندهٔ کتاب دانستی که تمام صوفیه ودرویشان وعرفاء وسایر اهل بدعت برباطلند وحق درپیروی اهل بیت پیغمبر ومعصومین است پس ای عزیزمن انسان باید برود اصول دین خودرا ازروی دلیل بفهمد زیراهر کس اصول دین خودرا ازدلیل عقل وشرع نداند گول مرشدان و گمراهان میخورد واما آنکه ازعقل وروایات آل محمد مطلع باشد حق وباطل را تمیز میدهد حضرت باقر(ع) بفرزند خود امام جعفرصادق (ع) فرمود ای پسرمن بشناس مراتب ومقام هریك ازشیعیانرا بمقدارروایت ازما امیدوارم گم شدگان راه حق این کتابرا بخوانندوراه راازچاه پیدا کنند وببدبختی و گمراهی دائمی مبتلا نشوند وسلامتی دین خودرا حفظ کنند وچنانچه اشکالی باشد بمؤلف رجوع کنند .والسلام علی من اتبع الهدی ۲۵ع۲/۱۳۷۷

الاحقر السید ابوالفضل القمی الرضوی ابن الرضا

(علامه برقعی)

قبل‌ازقرائت این کتاب شریف غلطهای ذیل راتصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣	٥	ولایت	وولایت	١٤١	١٧	جنازیاداست	
٢٣	٢٢	ماکانت	ماکان	١٤٤	٦	دین	دهن
٢٥	٢	ع بیت	بیت‌ع	١٤٥	٧	لغنةٌ	لمنة
٣٣	١٠	اعای	ادعای	١٤٦	١٣	بود	برود
٣٥	٣	اشتعال	اشتغال	١٤٨	٢٠	ردن	زدن
٣٩	١٤	جلد	جلدء	١٤٩	٣	طوس	طوسی
٤٢	٢	ندقه	زندقه	١٥٦	٣	رومی	روی
				١٥٦	١٦	طبرائی	طبرانی‌ازابن
٦٠	١٦	رااست	است	١٧١	٢١	میآمد	میآید
٩٥	و٩٦	صفحه‌عوض‌شده‌است		١٧٦	٩	غرب	قرب
٩٢	٢٢	دنشوران	راهنمای‌دانشوران				
١٠٢	٧	بدا	بدار	١٠٨	١٠	بافتند	یافتند
١١٢	١٨	نس	نسخ	١٣٦	١	زکفر	وکفر
١٣٨	٦	ثقی	ثقفی				
١٧٧	٩	شاد	شاید	١٨٠	١٨	یازد	یازده
١٨٦	١٥	هی	هی‌هی	١٨٩	١٥	بیاید	بیاید
١٩٢	١٧	روحانین	روحانیین	٢٠٧	٨	کشت	کشت
٢٠٨	٦	درن	درس	٢١١	٨	حقیحقتا	حقیقتاً